



نشریه علمی-تخصصی گذر تاریخ

GOZAR-E TARIKH

SCIENTIFIC-SPECIALIZE JOURNAL

بنیادها: 2023/1402

گذر تاریخ

فصلنامه علمی-تخصصی

سال اول، شماره ۱، خرداد ۱۴۰۳

وابسته به انجمن علمی دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

* نقش تاریخ و معلم تاریخ در هویت‌یابی دانش‌آموزان

- فروزان لطفی

* غلامان در روزگار صفویه: جایگاه و تاثیرات آنها در ارتش شاه

عباس اول

- سجاد ظهر علی محمد

* نفوذ هلنیسم در ساختار سیاسی-اجتماعی اشکانیان

- فرار فرشادیان، شاکر حسین‌زاده

* نازیسم در باتلاق کمونیسم: نگرشی بر شکست آلمان در

جبهه شرقی، در طی جنگ جهانی دوم

- محمد جواد جلیلی لک

* ارمنستان و ایران: تولد دو ملت در روزگار باستان پسین

- تورج دریایی، مترجم: احمد غلامی

* درفش‌های ایران

- علیرضا شاپور شهبازی، مترجم: یاسمن وحید بیکران



انجمن ایرانی تاریخ
The Iranian
Society of History



انجمن علمی جامعه علمی و پژوهش تاریخ
بنیادها: ۱۳۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناشر: دانشگاه ارومیه

دوره انتشار: فصلنامه

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

استاد راهنما: دکتر زینب احمدوند (استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)

مدیر مسئول: فراز فرشادیان (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

سر دبیر: شاکر حسین‌زاده (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

مدیر داخلی: محمدجواد جلیلی لک (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

شورای سیاست‌گذاری:

- ❖ دکتر زینب احمدوند (استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
- ❖ شاکر حسین‌زاده (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)
- ❖ فراز فرشادیان (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)
- ❖ محمدجواد جلیلی لک (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

مترجمان زبان انگلیسی:

- ❖ مبینا رستم‌نژاد (دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه ارومیه)
- ❖ محمد جواد جلیلی لک (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

ویراستار ادبی:

- ❖ مبینا رستم‌نژاد (دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه ارومیه)

طراح جلد و صفحه‌آرا:

- ❖ فراز فرشادیان (دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

راه‌های ارتباطی با نشریه:

پست الکترونیکی: gozar.tuu@gmail.com

کانال تلگرام: t.me/GozareTarikhUU

نشانی نشریه در آکادمیا: Gozar-e Tarikh Journal

- نشریه گذر تاریخ براساس جلسه کمیته نشریات دانشجویی معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه ارومیه در مورخه ۱۴۰۲/۰۹/۰۷ به شماره مجوز ۲۷/۸۳۳ مورد تایید می‌باشد.
- هرگونه مسئولیت مطالب درج شده در مقالات بر عهده نویسندگان آنهاست و نشریه گذر تاریخ مسئولیتی در این زمینه ندارد.
- حق چاپ پس از پذیرش برای معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه ارومیه و نشریه گذر تاریخ محفوظ است.
- به نویسندگان و مترجمانی که اثر آنها برای چاپ در نشریه مورد تایید هیات تحریریه قرار گیرد، گواهینامه پذیرش و چاپ مقاله از سوی معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه ارومیه صادر می‌گردد.
- مقالات انتشار یافته در شماره حاضر نشریه گذر تاریخ، در پایگاه اطلاعات علمی آکادمیا نمایه می‌شوند.

اعضای هیئت تحریریه:

- دکتر محسن مومنی (دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر زینب احمدوند (استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر عزیز طالعی قره‌قشلاقی (استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر جواد شتربان‌زاده (مدرس گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر کریم فرجی قرابلقو (مدرس گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر قسیم یاسین (مدرس گروه تاریخ دانشگاه ارومیه)
 دکتر علی داوطلب (مدرس گروه تاریخ و گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ارومیه)

اصول اولیه و ضوابط پذیرش مقاله:

- * مسئولیت علمی و حقوقی مطالب درج شده در مقالات بر عهده نویسندگان آنهاست و نشریه گذر تاریخ مسئولیتی در این زمینه ندارد.
- * مقالاتی که دارای بیش از یک نویسنده می‌باشند، نویسندگان باید کتباً یک نماینده را از میان خود برای مکاتبات با فصلنامه برگزینند و به سردبیر نشریه معرفی کنند.
- * حق چاپ مقاله پس از فرایند پذیرش مقالات، برای نشریه گذر تاریخ محفوظ است و نویسنده مجاز به چاپ مقاله در جای دیگری نیست.
- * مقالات پس از تایید هیأت تحریریه نشریه چاپ خواهند شد و نشریه در پذیرش، ویرایش و رد مقالات ارسالی آزاد است.
- * هر یک از مقالات ارسالی به نشریه در بررسی هیأت تحریریه، ممکن است نیازمند اصلاحات ساختاری و نگارشی باشند. بدین سبب انتظار می‌رود که نویسندگان مقالات همکاری لازم را با نشریه در راستای بهبود کیفیت مقالات داشته باشند.
- * نویسنده متعهد است که تا اعلام نتیجه در مورد مقاله خود، که حداکثر سه هفته از زمان تحویل مقاله به نشریه می‌باشد، مقاله را به جای دیگری ارسال ننماید.
- * مقالات مستخرج از پایان‌نامه و رساله و طرح‌های تحقیقاتی، ضمن اشاره به آن باید با تایید استاد راهنما یا مجری طرح تحقیقاتی به عنوان نویسنده مسئول مکاتبات ارسال گردد.
- * مقالاتی که با نظارت و راهنمایی استاد راهنما نوشته می‌شود، باید با تایید و اعلام رضایت کتبی ایشان به دفتر مجله ارسال گردد.
- * چاپ مقالات در فصلنامه، براساس ترتیب دریافت و پذیرش مقالات خواهد بود.
- * در صورت تخلف نویسنده/نویسندگان از شیوه‌نامه نشریه، هیچ مقاله دیگری از آنها پذیرفته نخواهد شد.
- * گواهی پذیرش مقاله پس از تایید مدیر مسئول نشریه صادر خواهد شد.
- * مقالاتی که خارج از اصول و قواعد شیوه‌نامه نشریه ارسال گردند، پیش از ارائه به سردبیر و هیأت تحریریه برگشت خواهند خورد.
- * عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، نام موسسه یا محل اشتغال و دانشگاه محل تحصیل، نشانی محل اقامت، پست الکترونیکی و شماره‌های تماس (ثابت و همراه) در صفحه‌ای جداگانه ارسال شود.
- * مسئول مکاتبات می‌تواند به منظور پیگیری وضعیت مقاله خود از طریق ایمیل gozar.tuu@gmail.com با مدیر مسئول نشریه گذر تاریخ در ارتباط باشد.

اصول نگارش مقاله:

- * لزوم رعایت اصول و آیین نگارش مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- * لزوم دارا بودن بخش‌های زیر در مقالات ارسالی به نشریه گذر: چکیده و واژگان کلیدی (فارسی و انگلیسی در دو صفحه مجزا)، مقدمه، روش پژوهش، پیشینه پژوهش، بدنه تحقیق، نتیجه، پی‌نوشت‌ها، فهرست منابع و مآخذ.
- چکیده فارسی و انگلیسی هر یک حداکثر در ۳۰۰ کلمه و به همراه پنج تا هفت واژه کلیدی گردآوری شود.
- در پیشینه تحقیق، اختلاف مقاله ارسالی با پژوهش‌های سایرین بیان گردد. همچنین همراه مقالات، عنوان، نام و نام خانوادگی، سال و شماره نشریه، و همراه پایان‌نامه و رساله، موضوع، نام استاد راهنما، دانشگاه و مقطع تحصیلی، و همراه کتاب، عنوان، نام مولف، سال انتشار و ناشر ذکر گردد.
- کلیه پی‌نوشت‌ها با ذکر مآخذ، با شمارگان پی‌درپی بیایند.
- * کلیه اسامی، توضیحات و اصطلاحات لاتین در پاورقی به صورت شمارگان پی‌درپی آورده شود.
- * کلیه جداول و نمودارها به صورت شمارگذاری پی‌درپی و با ذکر مشخصات و مآخذ آورده شوند. مشخصات جداول در بالای آنها و مشخصات نمودارها در پایین آنها ذکر شوند.
- * در صورت وجود عکس در مقاله، نویسنده مسئول موظف است عکس را در فرمت JPG یا PNG با حجم کمتر از 500 Kb را در فایل پیوست با متن مقاله همراه با توضیح در مورد جایگاه تصویر در مقاله ارسال نماید.
- * کلیه واژگان لاتین در متن مقاله باید به فارسی و در صورت لزوم در پاورقی بیاید.
- * تعداد صفحات مقاله با احتساب تصاویر، جداول، نمودارها و نقشه‌ها در صفحه A4 با تعداد حداکثر ۶۵۰۰ کلمه در قالب Word و Pdf ارسال گردد.
- * مقاله باید در محیط نرم‌افزار Word با استفاده از فونت «B Nazanin» با اندازه ۱۲ برای نوشتار فارسی و برای نوشتار لاتین، «Times New Roman 11» با اندازه ۱۱ و پانویس فونت «B Nazanin» یا «Times New Roman» با اندازه ۱۰ نگارش یابد.
- * در ارجاعات و کتابنامه از شیوه «APA» استفاده شود.
- در نخستین ارجاع، مشخصات کامل آورده شود، به صورت (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره جلد/صفحه) و ارجاعات بعدی در صورت استفاده از همان منبع و صفحه‌ای دیگر (همان: ص) و در صورت استفاده از همان منبع و همان صفحه (همان) استفاده شود.
- شیوه سازماندهی منابع و مآخذ در پایان مقاله به شرح زیر است:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، نام اثر، مترجم، محل نشر: ناشر.
مجله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، عنوان، نام مجله، سال نشر، شماره نشر.
دایره‌المعارف: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، عنوان مدخل، نام دایره‌المعارف، شماره جلد، محل چاپ، ناشر.
پایان‌نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال دفاع)، عنوان پایان‌نامه، مقطع پایان‌نامه، نام دانشگاه.
سند: محل نگهداری سند، مختصات دقیق سند، شماره سند.
منبع اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، (تاریخ دسترسی)، عنوان اثر، نام وبسایت، نشانی اینترنتی.

سخن سردبیر:

از روزگاران گذشته تا کنون، تاریخنگاران و پژوهشگران علم تاریخ همواره در پی فهم بهتر، شناخت دقیق‌تر و واکاوی وقایع تاریخی بوده‌اند. پژوهشگران تاریخ در طول سالیان دراز توانسته‌اند با بررسی منابع موجود، ارزشمندترین دستاوردها و ژرفای علم تاریخ را برای ما به ارمغان آورند و آشکار سازند.

در نشریه حاضر، ما در هر شماره آن به صورت فصلی، به یاری مطالب نویسندگان به گذشته سفر می‌کنیم و در رویدادها و تمدن‌های پیشین غوطه‌ور می‌شویم. به دنبال این، خواننده به نتیجه‌گیری از مباحث ارائه شده در هر پژوهش خواهد پرداخت و آگاهی نسبی به موضوع ارائه شده در هر پژوهش بدست خواهد آورد. امید است که نشریه گذر تاریخ، دیدگاه‌های نو، متقن و آگاهی‌بخشی را پیرامون تمدن‌های گذشته در بخش‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... تاریخ ارائه دهد.

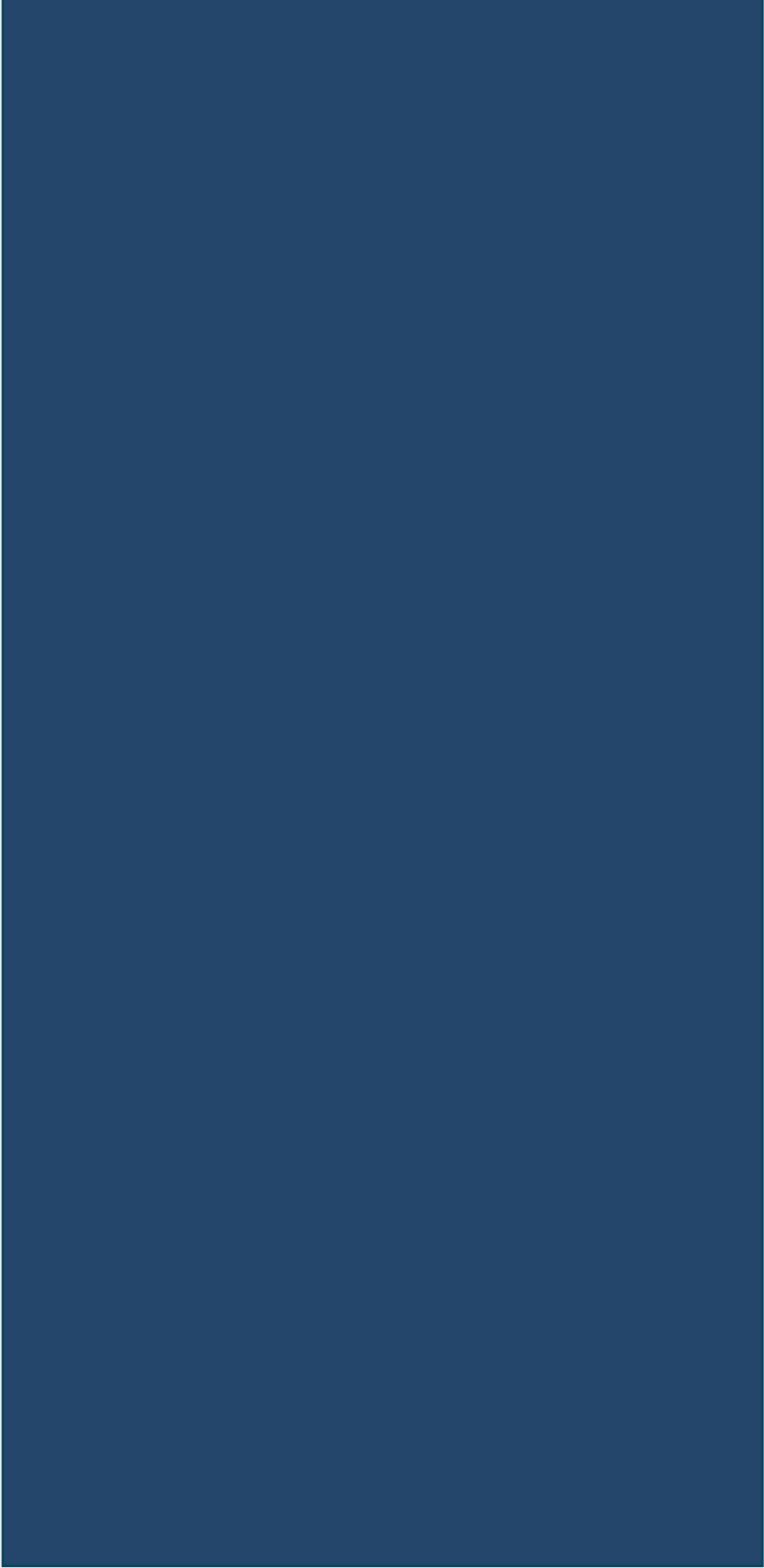
با افتخار و خشنودی، خوانندگان گرامی را به خوانش شماره نخست نشریه گذر تاریخ دعوت می‌نمایم. گذر تاریخ پلی برای دستیابی به دانش و تفهیم اعماق تاریخ در چهارچوب علمی آن است.

شاکر حسین‌زاد

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	○ نقش تاریخ و معلم تاریخ در هویت‌یابی دانش‌آموزان
	▪ فروزان لطفی
	○ غلامان در روزگار صفویه: جایگاه و تاثیرات آنها در ارتش شاه عباس اول
۲۹	▪ سجاد ظهر علی محمد
۴۱	○ نفوذ هلنیسم در ساختار سیاسی-اجتماعی اشکانیان
	▪ فراز فرشادیان، شاکر حسین‌زاده
	○ نازیسم در باتلاق کمونیسم: نگرشی بر شکست آلمان در جبهه شرق، در طی جنگ جهانی دوم
۵۷	▪ محمد جواد جلیلی لک
	○ ارمنستان و ایران: تولد دو ملت در اواخر روزگار باستان پسین
۶۸	▪ تورج دریایی، مترجم: احمد غلامی
۸۰	○ درفش‌های ایران
	▪ علیرضا شاپور شهبازی، مترجم: یاسمن وحید بیکران

به یاد استادان تاریخ و فرهنگ ایران



گذر تاریخ، فصلنامه علمی-تخصصی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸

سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

نقش تاریخ و معلم تاریخ در هویت‌یابی دانش‌آموزان

فروزان لطفی^۱

چکیده:

یکی از موضوعات مهم در دنیای امروزی، مسئله هویت است. کودکان یکی از تاثیرپذیرترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه محسوب می‌شوند. خانواده نخستین بستری است که انسان در آن به جستجو و فهم خویشتن می‌پردازد و بخشی از هویت انتسابی خود را در آن دریافته و به دنبال کسب هویت‌های اکتسابی است. پس از آن نقش مدرسه به عنوان عامل رسمی و تکمیل‌کننده فرایند کسب هویت جدید است. آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی می‌تواند به واسطه کتب درسی ضمن انتقال موارث هویتی جامعه به نسل آینده، آنان را برای زندگی در فردا آماده سازد. یکی از عوامل موثر در فرایند هویت‌یابی دانش‌آموزان، چگونگی تبیین نگرش هویتی در کتب درسی تاریخ است. ناگفته پیداست که تقویت هویت امروز دانش‌آموزان، نیازمند تبیین صحیح و جامع تاریخ گذشته و پیوند آن با جامعه امروز است. یکی از چالش‌های بزرگ نسل جوان امروز جامعه ما، چالش هویتی است. به نظر می‌رسد دستگاه رسمی فرهنگی از جمله نظام آموزش و پرورش در انتقال آموزه‌های هویتی دچار ناتوانی شده است؛ به گونه‌ای که یک دانش‌آموز مقطع متوسطه پس از اتمام تحصیلات دبیرستان، از نگرش و انسجام هویتی قابل قبولی برخوردار نیست. واقعیت این است که یکی از رسالت‌های آموزش و پرورش، تربیت نسلی است که بتواند با حفظ هویت ملی خویش در جامعه جهانی متکثر و متنوع ایفای نقش کند. تحقق این امر مستلزم فراهم آوردن زمینه هویت‌پذیری متوازن و متعادل همه مولفه‌های هویتی است.

واژگان کلیدی: هویت، آموزش، دانش‌آموزان، معلم، تاریخ

مقدمه:

در آغاز قرن بیست و یکم، تعلیم و تربیت بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است و بشر امروز به خوبی دریافته که تحول در آموزش و پرورش پیش‌نیازی است برای پاسخگویی به چالش‌های علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و دستیابی به توسعه پایدار. اولویت اول به معلم تعلق می‌گیرد زیرا که کارگزار اصلی تعلیم و تربیت به حساب می‌آید و تحقق اهداف متعالی نظام تعلیم و تربیت در هر بعد و اندازه‌ای که باشد بواسطه معلم انجام می‌پذیرد (رووف، ۱۳۷۹).

هویت جزئی از شخصیت انسان‌ها می‌باشد که از طرق مختلف آن را کسب می‌کنند. اما از آنجا که بیشترین زمان هر فرد در مدرسه سپری می‌شود، نقش مدرسه در شکل‌گیری هویت بسیار مهم و حیاتی می‌باشد، به طوری که می‌توان گفت مهم‌ترین بخش وظیفه آموزش و پرورش تقویت هویت فردی است.



معلمی که فرهنگ جامعه خود را بشناسد بسیار و فراتر مفاهیم فرهنگ و هویت‌یابی را به دانش‌آموز یاد می‌دهد.

بی‌شک معلمان نقش کلیدی در ایجاد و انتقال آثار و میراث فرهنگی به ذهن دانش‌آموزان ایفا می‌کنند. یکی از فعالیت‌های لازم و ضروری برای معلمان، آشنایی آنها به فرهنگ جامعه خود است.

جهان و جامعه در حال تغییر و تحول رو به رشد هستند. این پیشرفت‌ها ممکن است که در جامعه مفید و در موارد دیگر زیان‌بار باشند. وظیفه معلمان در این زمینه آگاهی دادن به دانش‌آموزان در استفاده از این تکنولوژی‌های روز به نحوی است که نه به خود و نه به جامعه ضرری وارد کنند. برخی کشورها در پی حذف یا تغییر فرهنگ ملل دیگر هستند. معلمان را می‌توان به عنوان حافظ و مدافع این فرهنگ دانست، زیرا که آنها می‌توانند با در اختیار گذاشتن اطلاعات و آگاهی دادن و ضمن تحکیم هویت و میراث فرهنگی در ابعاد وجودی دانش‌آموزان، آنان را از قصد و هدف دشمنان آگاه سازند (کوئن، ۱۴۰۱).

روش پژوهش:

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی با هدف پی بردن به نقش مدارس و معلمان در شکل‌گیری هویت فردی و اجتماعی دانش‌آموزان انجام گرفته است.

پیشینه پژوهش:

رئوف‌ملایری و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهش خود به این نتیجه رسیده‌اند که خانواده و مدرسه از اصیلترین نهادهای شکل‌دهنده هویت هستند و برقراری تعامل مناسب بین این دو نهاد از عوامل ضروری شکل‌گیری هویت سالم است، چرا که موجب تربیت هماهنگ کودکان و نهادینه‌شدن رفتار می‌شود.

انصاری و همکاران (۱۳۹۵) در تحقیقات خود نشان داده‌اند که عواملی همچون محیط آموزشی و تربیتی نامناسب و عملکرد نامناسب والدین و رسانه‌های آموزشی و جمعی از مهم‌ترین موانع هویت‌یابی کودکان در سنین ابتدایی به شمار می‌آیند و مادامی که این موانع مورد توجه والدین و دست‌اندرکاران آموزش کودکان قرار نگیرد، می‌توانند مشکلات عدیده‌ای در دوران نوجوانی و جوانی و آینده کودک بویژه در زمینه هویت‌یابی آنان ایجاد کنند. این امر نیازمند تأمل و برنامه‌ریزی دقیق در تمامی زمینه‌های مرتبط با این دسته از کودکان است.

صفری شالی و عبدمولایی (۱۳۹۵) معتقدند هر سه عامل مدرسه، همسالان و رسانه می‌توانند تغییرات هویت را در کودکان پیش‌بینی کنند.

زارع‌شاه‌آبادی و صادقی (۱۳۹۱) در تحقیقی نشان داده‌اند که جنس و هویت ملی والدین بر میزان هویت ملی دانش‌آموزان تأثیری مستقیم دارد. همچنین متغیرهای جنس و هویت ملی والدین با متغیر وابسته رابطه‌ای بی‌واسطه داشته‌اند.

ویشالی و سوچیتا (Vaishali and Suchita 2013) پژوهشی را در کشور هند انجام دادند که نشان داد خانواده‌هایی که محیطی ناامن دارند و رویه تعارض‌های والدین در سطحی بالاست، کودکان‌شان با مشکلاتی همچون بحران هویت مواجه می‌شوند.



کروگر (Kroger, 2013) معتقد است کودکانی که در هویت زود شکل گرفته یا آشفته گرفتار شده‌اند، مشکلات فضای عاطفی خانواده و مسئولیت‌پذیری و تعهدات ضعیفی دارند. افرادی که دچار هویت زود شکل گرفته هستند، در خانواده‌های متحجر، متعصب و انعطاف‌ناپذیر زندگی می‌کنند. برخی خانواده‌ها تعهدات خانوادگی خود را بصورت دفاعی به کار می‌برند و هرگونه اختلاف عقیده‌ای را تهدید می‌دانند. اکثر اعضای این خانواده‌ها می‌ترسند افرادی که برای محبت و عزت نفس به آنها وابسته‌اند، طردشان کنند.

پورجبللی در تحقیقی تحت عنوان «بررسی عوامل موثر بر شکل‌گیری هویت اجتماعی و فرهنگی نوجوانان ارومیه در سال ۱۳۷۹» با استفاده از روش پیمایش و با انتخاب یک نمونه ۳۸۳ نفری از نوجوانان شهر ارومیه که در گروه سنی ۱۸-۱۲ ساله قرار داشتند با رویکرد تئوری پیتر بورک به بررسی ۴ عامل خانواده، مدرسه، گروه دوستان و رسانه‌های تصویری به بررسی هویت اجتماعی و فرهنگی نوجوانان پرداخت. وی در تحقیق خود به این نتیجه رسید که بین عوامل خانواده، مدرسه، دوستان و رسانه‌های تصویری با شکل‌گیری هویت اجتماعی و فرهنگی نوجوانان رابطه مثبت و معناداری وجود دارد.



فاطمه رئیسی در سال ۱۳۷۶ در تحقیقی با عنوان «بررسی تأثیر مشاوره گروهی بر کاهش بحران هویت نوجوانان دختر مقطع متوسطه شهر اصفهان» با استفاده از روش نیمه آزمایشی و استفاده از طرح گروه کنترل نابرابر به این موضوع می‌پردازد. وی با روش خوشه‌ای چند مرحله‌ای از بین نواحی آموزش و پرورش اصفهان نواحی ۳ و ۴ را انتخاب و سپس از بین مدارس این دو ناحیه دو مدرسه را به صورت تصادفی بر می‌گزیند. نمونه آماری این تحقیق را ۴۰ نفر از دانش‌آموزان دختر تشکیل می‌دهند و سپس از اعضای داوطلب جهت شرکت در مشاوره گروهی ثبت‌نام به عمل می‌آورد و سپس دانش‌آموزان به صورت تصادفی به دو گروه گواه و آزمایش تقسیم می‌شوند. ابزار جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش تست‌های هویت شخصی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مشاوره گروهی در کاهش بحران هویت نوجوانان دختر شهر اصفهان مؤثر بوده است.

تعریف تاریخ:

ولتر فرانسوی معتقد است که «تاریخ تنها منحصر به شرح جنگ‌ها و ذکر سلسله سلاطین و حکمرانان و وقایع آنها نیست» بلکه عبارت است از «وصف زندگی مردم در گذشته با تمام مواردی که از زندگی در نظر است، یعنی تمام جوانب حیاط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بشر» (صدیق، ۱۳۵۴).

اگر تاریخ به معنای واقعی شرح تمام وقایع زندگی بشر باشد، تعلیم و تربیت به یقین مهم‌ترین آنهاست که باید در ادوار مختلف و سرزمین‌های دیگر مورد مطالعه قرار گیرد.

فایده تاریخ چیست؟

اگر هدف این باشد که فایده هر چیزی را در زندگی بیان کنیم، تاریخ به سبب آنکه اطلاعاتی از گذشتگان در عرصه‌های مختلف را به ما می‌دهد، می‌تواند برای زندگی حال حاضر ما راهنمایی باشد و به نوعی تجربه گذشته را به تجربه کنونی ما می‌افزاید و زندگی ما را پربارتر می‌نماید (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۱۸ و ۱۲). همچنین تاریخ سبب می‌شود که انسان خود را بشناسد، با دیگران مقایسه کند و چنانکه هست و چنانکه باید باشد را دریابد (همان).

آدمی در هر مرحله از تاریخ یا ماقبل تاریخ، در جامعه‌ای زاده شده و آن جامعه این انسان را از نخستین سال‌های زندگی قالب می‌ریزد (هالت کار، ۱۳۸۷: ۶۰).

تاریخ در مفهوم امروزی آن، یک زندگی است و نه زندگی طبقه یا ملتی خاص بلکه زندگی تمام انسان‌ها با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارد و شاید نتوان عناصر و اجزای آن را از یکدیگر جدا کرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۴).

براساس گفتار نیچه، تاریخ، انسان را با اعمال بزرگ اعصار و قرون گذشته آشنا می‌کند و آدمی را به ادامه سنن افتخارآمیز گذشته تشویق می‌نماید (همان: ۱۳).

تاریخ، انسان را به عنوان یک کل، به عنوان یک موجود متفکر و خودآگاه بررسی می‌کند، در حالی که معدودی از علوم بر این جنبه وجود او تمرکز دارند (همان: ۱۳۵).



کاربرد مطالعه تاریخ در زندگی اجتماعی:

قرآن در سور مختلف از جمله فاطر و نحل، انسان را به مطالعه تاریخ فرا می‌خواند و او را موتور محرکه تاریخ خوانده و اعتقاد دارد که انسان‌ها تاریخ خویش را می‌سازند.

تاریخ، فضایی را برای بررسی دقیق مسائل اخلاقی فراهم می‌آورد. مطالعه و بررسی سرگذشت افراد در گذشته به مطالعه‌کنندگان تاریخ این امکان را می‌دهد تا درک اخلاقی خود را بسنجند و آن را برای مقابله با برخی از رنج‌های واقعی که افراد در موقعیت‌های دشوار با آنها روبه‌رو هستند به کار گیرند. وقایع تاریخی می‌تواند برای افرادی که به صورت متنوع، نه تنها فقط چند کار تخیلی، بلکه کارهایی با موضوعات واقعی انجام داده‌اند الهام‌بخش باشد. چه موضوعی را می‌توان مورد اشاره قرار داد که تاریخ در آن نقشی نداشته است؟ آیا غیر از این است که تمدن بشری در سیر تاریخ شکل گرفته است؟

در اهمیت و توجه به تاریخ هیچ شکی وجود ندارد؛ بنابراین ضروری است که به پایگاه واقعی این علم توجه شود و در راه بهبود آموزش آن تلاش و سرمایه‌گذاری بسیاری صورت گیرد. اگر فکر کنیم که تاریخ تنها مایع عبرت است، در مسیر اشتباهی قدم گذاشته‌ایم، چراکه تاریخ برای تغییر و تاثیر در اکنون و تلاش در بازسازی و فهم گذشته است و در نهایت مسیر و چراغ راه آینده را به ما نشان خواهد داد (بیدگلی، ۱۳۹۸).

هر شناختی از گذشته پیش‌زمینه‌ای برای گذار به آینده است؛ چراکه نیمی از انسان در گذشته است و نیم دیگر آن در آینده. به همین دلیل، تعمق و بازنگری دوباره به هویت فرهنگی، نه برای تفاخر و تجلیل بی‌هوده از باورهای کهن و در جا زدن و توقف در آن، بلکه برای ریشه‌یابی عناصر سازنده فرهنگ امروزی ما ضروری است.

به طور خلاصه نیاز به شناخت فرهنگ فعلی، ضرورت بازنگری در گذشته این فرهنگ را ایجاب می‌کند، چرا که هویت فرهنگی ریشه در گذشته دارد و نگاه به وضع فعلی بدون توجه به گذشته باعث سردرگمی خواهد شد (بی‌نا، ۱۳۷۹).



تعریف آموزش و پرورش:

آموزش و پرورش به عمل یا فرایندی اطلاق می‌شود که از طریق آن، دانش، مهارت، شایستگی و کیفیت‌های مطلوب رفتار یا منش به فرد آموخته می‌شود (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۹۴).

آموزش و پرورش در گذشته و حال:

آموزش و پرورش به شیوه‌های کهن، پیش از ورود آریاییان به سرزمینی که پس از ورود این مردم «ایران» نام نهاده شد، وجود داشته است. طبیعت و جغرافیای این منطقه و برخوردهای متفاوت کانون‌های قدرت در درون و بیرون مرزهای حکومتی و نیمه‌حکومتی، دگرگونی در آرمان‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ جامعه، باعث تشکیل نظام و در نتیجه نهادهای گوناگون در این نظام شده است (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۷).

با استناد به مدارک و اسناد تاریخی برجای مانده از مورخان یونانی و... می‌توان به درکی جامع از آموزش و پرورش در این کشور کهنسال در دوره باستان دست یافت (بیات، ۱۳۵۷: ۲۲۵).

وظایف آموزش و پرورش در ابتدا در خانواده شکل گرفت و با نهادهای ارزشی جامعه پیوند خورد (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۷).

در مسیر تحولات تعلیم و تربیت در ایران، نهاد مستقل آموزش و پرورش به صورت تدریجی شکل‌گیری خود را آغاز نمود و با رسیدن به اهداف و اصول، معارف و میراث فرهنگی گذشتگان را فراگرفت و توان انتقال آن به آیندگان را بدست آورد (همان: ۸).

تشکیلات آموزشی ایران از روزگار قدیم تاکنون بوسیله دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور، دستخوش تغییر و تحولات بسیار شده است (بیات، ۱۳۵۷: ۲۲۵).

دو عامل در آموزش و پرورش ایران باستان تاثیر بسیار داشته‌اند:

۱- موقعیت جغرافیایی: به سبب موقعیت فلات ایران و محل استقرار مردم آریایی، این جامعه همواره در حال دفاع و مقابله با بیگانگان بودند.



۲- احترام و اعتماد به قوانین آیین زرتشت: ایرانیان، علم و دانش را از اهورامزدا می‌دانستند. خردمندان موظف بودند که دیگران را از علم خود بهره‌مند سازند و بدین سبب در جامعه ایران باستان، معلم دارای ارزش و اعتباری بسیار بود (بیات، ۱۳۵۷: ۷).

در نظام آموزشی ایران باستان می‌توان چهار هدف را یافت:

۱- آماده کردن کودک و نوجوان برای زندگی فردی و اجتماعی برپایه فرهنگ قومی و ارزش‌های جامعه

۲- پرورش شخصیت و استعداد کودک و نوجوان برای ورود و زندگی در جامعه

۳- کشف توانایی‌های کودک و نوجوان و آموختن حرفه‌ای به او برای داشتن شغل و زندگی اقتصادی در جامعه

۴- آشنایی کودکان با راستی و درستی، دادگری و خویشتنداری، تحمل سختی‌ها، قناعت، پارسایی، سادگی، دلیری، فرمانبرداری از والدین، سپاسگزاری از خوبان و نیک‌روشان، محبت و مهمان‌نوازی، امانت‌داری و... (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵).

در ایران باستان، محل آموزش، آموزشگاه‌هایی بودند که مختص طبقه مرفه بود. این آموزشگاه‌ها در مناطق دور از سر و صدای شهر و با فاصله‌ای کم از آتشکده‌ها قرار داشتند (همان: ۱۶).

در زمان تاخت و تاز اسکندر مقدونی به ایران، اختلالی در نظام آموزشی ایران ایجاد شد، اما آن را ریشه‌کن نکرد. کمی بعد با ورود اقوامی از شمال شرق به فلات ایران که بعدها شاهنشاهی اشکانیان را ایجاد می‌کنند، با مقابله با سلوکیان، جانشینان اسکندر، میراث کهن ایران قوام دوباره یافت. در دوره بعدی یعنی در روزگار ساسانیان، نهاد آموزشی پیشرفت‌های بسیاری کرد، توسعه داده شد و با دین زرتشتی پیوند خورد. در این دوره آموزشگاه‌هایی در سطوح عمومی و ابتدایی در تمامی شهرها بوجود آمدند و همچنین مراکز آموزش عالی همچون جندی‌شاپور نیز ایجاد شدند و تعلیم و تربیت گسترش بسیاری یافت (همان: ۱۹-۱۸).



در دوران ایران اسلامی نیز مراکز تعلیم و تربیت را «مکتب‌خانه‌ها» تشکیل می‌دادند، همانگونه که مراکز تعلیم و تربیت در ایران باستان، «آموزشگاه‌ها» بودند. مکتب‌خانه‌ها در قرن دوم هجری قمری و به بعد شکل گرفتند و در شهرها و روستاها به تعلیم و تربیت کودکان می‌پرداختند (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۲۵). کتاب قرآن، منبع مبنای تدریس در دوره اسلامی بود و دانش‌آموزان نخست می‌بایست بر زبان عربی مسلط می‌شدند، اما بعدها با توجه به زبان فارسی و توسعه آن، استفاده از زبان دیرینه ایرانیان دوباره مرسوم شد (همان: ۲۹). نهادهای مربوط به آموزش و پرورش ایران در ادواری که دین و جوامع اسلامی از پویایی برخوردار بود رونق داشت و این امر به سبب وحدت و استقلال جامعه ایجاد شده بود (همان: ۴۸).

در روزگار هخامنشیان، آموزش و پرورش کودکان بیشتر شامل ورزیدگی جسمی و آموختن فنون نبرد، نیزه‌پرانی و کمانگیری بوده است تا افرادی آزموده و کاردان را برای خدمت در ارتش آماده سازند. در روزگار ساسانیان نیز آموزش‌های مذهبی با سوادآموزی همراه شد (وهمن، ۱۳۹۳: ۲۹۹).

در بررسی تاریخ آموزش و پرورش در ایران پس از اسلام، دو مولفه اساسی وجود دارند: ایرانی بودن آموزش و پرورش - اسلامی بودن آموزش و پرورش (تاره، ۱۳۹۳: ۴۰۸). سابقه تمدنی ایران و جهان‌بینی اسلامی که ایرانیان پس از ورود اسلام به ایران پذیرفتند، در طول تاریخ بر یکدیگر تاثیر متقابل نهادند (همان). نفوذ فرهنگ عرب در حوزه آموزش و پرورش در این دوره بیشتر متکی بر ورود زبان عربی بود. این مورد باعث شد تا مدتی زبان فارسی کاربرد خود را از دست دهد (همان).

امروزه هدف اصلی آموزش و پرورش علاوه بر اجتماعی شدن فرد، انتقال دانایی است. آموزش و پرورش در گذشته بر عهده خانواده بود، اما در عصر جدید به میزان بسیاری این مسئولیت دگرگون شد و از خانواده به جامعه منتقل گردید. هنگامی که جوامع صنعتی شدند، این گونه آموزش سنتی به طور فزاینده‌ای اهمیت خود را از دست داد. هنگامی که حجم و پیچیدگی دانش افزایش یافت، اعضای خانواده توانایی خود را برای تربیت کافی فرزندان‌شان از دست دادند. در واقع نهاد آموزش و پرورش برای برآوردن نیاز جامعه به انتقال دانش به جوانان ایجاد شد (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۹۵).



نهاد آموزش و پرورش جامعه جدید چند کارکرد اساسی را برعهده دارد:

انتقال فرهنگی، همبستگی اجتماعی، انتخاب استعدادهای برتر و ایجاد رقابت برای بروز استعدادها، ارتقا و رشد فردی و اشاعه، حفظ و تولید دانش (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۹۵).

آموزش و پرورش به صورت امروزی آن، شامل آموزش دانش‌آموزان در ساختمان‌هایی که به ویژه به مدرسه اختصاص داده شده است. مدارس بسیاری تجربیات یادگیری را در داخل و خارج از برنامه درسی فراهم می‌سازند که ذاتاً شکوفا کننده است و به رشد و تکامل فردی کمک می‌کند. آموزش خواندن و نوشتن بارزترین نمونه این تجربیات است. اگر ما به چنین مهارت‌هایی دسترسی نداشتیم، هستی ما اساساً بی‌ثمر بود. با گسترش صنعت چاپ و بالاتر رفتن سطح سواد، نگهداری، تکثیر و مصرف دانش توسط شمار بیشتری از افراد در اماکن متعدد امکان‌پذیر گردید (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۹۱).

برنامه رسمی مدرسه تنها بخشی از فرایند کلی‌تر بازتولید فرهنگی است که از بسیاری جهات غیررسمی همچون یادگیری، آموزش و محیط مدرسه تاثیر می‌پذیرد (همان).



مفهوم و تعریف معلم:

معلم در فرهنگ معین، تعلیم دهنده و آموزنده معنی شده است و در فرهنگ عمید، تعلیم دهنده، آموزاننده و آموزگار و در لغت‌نامه دهخدا نیز آموزنده، آموزاننده، تعلیم دهنده، آموزگار و شیخ معنا شده است. امروزه در نظام‌های آموزشی و پرورشی جهانی، معلم به معنای خاص به فردی اطلاق می‌شود که واجد ویژگی‌ها و صلاحیت‌های مشخص بوده و حرفه و شغل او تعلیم است (اسدی‌گرمارودی، ۱۳۹۲).

تعلیم و تربیت در تاریخ:

اینکه فرایند تعلیم و تربیت چقدر قدمت دارد باید گفته شود که قدمت آن به اندازه قدمت پیدایش خود بشر است که تاریخ مشخصی برای آن نمی‌توان ذکر کرد. اما از نظر اسناد تاریخی، قدیمی‌ترین مدرکی که وجود دارد، مطلبی است که بر ستون حمورابی حک شده است. بر این ستون، حمورابی، مجموعه مقرراتی را برای مردم نوشته است که تا روزگار ما

چهارهزارسال قدمت دارد. علاوه بر آن مقررات برای اولین بار در تاریخ، به قوانین مربوط به تعلیم و تربیت کودکان از طریق نوعی کارآموزی و تقلید بر می‌خوریم (لاروس، ۱۳۶۵: ۲۷۴۵).

تربیت از دیدگاه اسلامی:

«تربیت عبارت است از فرایند تعاملی زمینه‌ساز تکوین و تعالی پیوسته. هویت‌متریبان، به صورت یکپارچه و مبتنی بر نظام معیار اسلامی، به منظور هدایت ایشان در مسیر آماده شدن جهت تحقق آگاهانه و اختیاری مراتب حیات طیبه در همه ابعاد» (مبانی نظری تحول بنیادین، ۱۳۹۰).

معلم و تربیت اجتماعی دانش‌آموزان:

در تمام جوامع، معلمان و مربیان به عنوان مهم‌ترین کارگزاران نهاد تعلیم و تربیت و ارتباط دهندگان مدرسه و جامعه وظیفه دارند تا یادگیرندگان را متناسب با نیازهای جامعه در مسیر جامعه‌پذیری یا به عبارتی فرهنگ‌پذیری پیش برند؛ زیرا به دلیل دارا بودن روابط عاطفی، اقتدار علمی و آموزشی بیشتر از دیگران، می‌توانند در شکل‌گیری و هویت‌بخشی اجتماعی افراد نقش داشته باشند (احمدی، ۱۳۹۸).



برخی نقوش کلیدی معلمان در تربیت اجتماعی دانش‌آموزان:

۱- انتقال، فهم و ارزیابی میراث فرهنگی به فراگیران:

در گام اول لازم است معلم با ایجاد فرصت‌های مناسب یادگیری، عناصر فرهنگ اعم از ارزش‌ها، باورها، عقاید، آداب، رسوم، سنن، قواعد، مقررات و نظایر آن را به شاگردان خود آموزش داده و از این طریق به انتقال فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر کمک کند. در گام دوم، معلم باید به شاگردان خود آموزش دهد که چگونه جوانب نامناسب فرهنگ را شناسایی و ارزیابی نمایند تا از این طریق به عنوان یک انسان متفکر و تاثیرگذار بتوانند در نقد، بازسازی و نوسازی فرهنگ جامعه، نقش خود را به نحو مطلوب ایفا کنند. بر این اساس، مدرسه باید مهارت‌ها و استعداد‌های لازم را برای درک و ارزشیابی میراث فرهنگی جامعه

مانند افکار، عقاید، آداب و رسوم، ایده‌آل‌ها، آرزوها، معیارها، سنن اخلاقی و تحلیل عملکرد موسسات اجتماعی را در شاگردان رشد دهد (شریعتمداری، ۱۳۹۱). در گام سوم، معلم باید شرایطی را بوجود آورد تا فراگیران در برخورد با موقعیت‌های جدید زندگی، افکار، عقاید، باورها، رفتارها و روش‌های تازه‌ای را بنا نهند و به عبارت دیگر فرهنگ‌سازی کنند.

۲- کمک به شکل‌گیری هویت دانش‌آموزان:

مدرسه و معلمان نقش اساسی در هویت‌بخشی فراگیران دارند. دانش‌آموزان از طریق آموزش و یادگیری به مرور، ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهایی را می‌آموزند که به تدریج به شخصیت و هویت آنها شکل می‌دهد. معلم با نقش الگویی خود در شکل‌دهی به هویت و شخصیت دانش‌آموزان تاثیر بسزایی دارد. رفتارها می‌توانند در ابعاد گوناگون شناختی، عاطفی و اجتماعی باشند و ارکان و هویت دانش‌آموزان شوند. فضای مناسب آماده شده توسط معلم زمینه‌ساز این رشد و شکوفایی در ابعاد هویتی است. معلم می‌تواند از طریق نیل به یک هویت موفق، احساس مسئولیت و احساس ارزشمندی را به دانش‌آموزان بیاموزد (گلاسر، ۱۳۸۰: ۳۹). یک بخش دیگر از هویت هر شخص، هویت ملی اوست که به عنوان مهم‌ترین هویت جمعی است که در کشاکش تصور ما از دیگران صورت می‌گیرد و اصولاً پیرو دانش و بینشی است که ما در درجه اول در خارج از خانواده و سپس در مدرسه دریافت می‌کنیم. معلمان در ایجاد و رشد این قسمت از هویت، یکی از نقوش محوری را در جریان جامعه‌پذیری بر عهده دارند؛ چراکه یکی از اهداف اساسی آموزش و پرورش ایجاد حس مسئولیت مدنی، احترام و علاقه به کشور خویش و خدمتگذاری شایسته در آن در میان دانش‌آموزان است. مدارس از طریق کارگزاران خود یعنی معلمان، روحیه تعلق به یک ملیت و یکپارچگی فرهنگ و هویت مشترک را در دانش‌آموزان تقویت می‌کنند. اینجاست که تفکرات و اندیشه‌های وحدت‌گرایانه معلم می‌تواند ضامن تکوین هویت ملی در دانش‌آموزان گردد (اطیایی، ۱۳۸۵).

مفهوم فرهنگ:

مجموعه یا نظامی از ارزش‌ها، احساسات، نهادها، رویکردها، رسوم، هنر و... است که میان افراد یک ملت مشترک است و به عنوان میراث تاریخی به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۳)



عموماً فرهنگ یک جامعه یعنی راه‌های زندگی یک جامعه. فرهنگ به معنای آداب خوب نیز استعمال شده است. فرهنگ از نظر یک جامعه شناس، کلیه رفتارهایی است که در زندگی اجتماعی آموخته شده و از طرق گوناگون بین نسل‌های مختلف یا افراد یک نسل انتقال پیدا کرده است (شریعت‌مداری، ۱۳۹۲). فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل اعتقادات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات، رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه خود فرا می‌گیرد (مرتضوی و دیگران، ۱۳۸۸).

فرهنگ ایران را می‌توان محصول عملکرد تاریخی و بلندمدت نیروهای فرهنگ‌ساز ملت ایران در قلمرو وسیع آن برشمرد (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۹۵). فرهنگ ایرانی پدید آمده از ملت ایران است. این فرهنگ مستقیماً با سرنوشت تاریخی و زیربنای اجتماعی آن پیوند علت و معلولی و رابطه‌ای منطقی و متقابل را دارا بوده است. جامعه تاریخی ایران همواره هم فرهنگ و هم تمدن خاص خود را داشته است (شعبانی، ۱۳۹۲: ۱۸۵).



مفهوم هویت:

عبارت است از مجموعه مشخصاتی که موجب بازشناسی یک شخص از سایر هم‌نوعانش می‌شود. هر فرد دارای هویت‌های چندگانه همچون هویت فردی، سنی، جنسی، نژادی، طبقاتی، ملی و فراملی است که هیچ یک از این هویت‌ها در تقابل با دیگری نیست، بلکه مکمل آن نیز است (شیخاوندی، ۱۳۸۱: ۴).

نقش نظام آموزشی در حفظ هویت ملی و فرهنگی:

امروزه اکثر کشورهای جهان در مقابل حمله فرهنگ جهانی با نوعی بحران هویت مواجه شده‌اند. آنها احساس می‌کنند که با از دست رفتن مراجع فرهنگ ملی، هویت افراد جامعه به خطر افتاده است. بر همین اساس، ملی‌گرایان فرهنگی با تاکید بر موقعیت سرزمینی و جغرافیایی خود و با تاکید بر گذشته تاریخی مشترک، همچنین با به کارگیری زبان و ادبیات ملی و تکیه بر باورهای دینی و عقیدتی تلاش می‌کنند تا فرهنگ خاص خود را حفظ کرده و از این طریق سد راه نفوذ فرهنگ جهانی شوند و در این مسیر بیشترین مسئولیت را متوجه خانواده، نظام تعلیم و تربیت و وسایل ارتباط جمعی می‌دانند (احمدی، ۱۳۹۸).

انتقال فرهنگی:

اگر یک جامعه بخواهد که به حیاطش ادامه دهد باید در آن انتقال فرهنگی صورت گیرد. نهاد آموزش و پرورش با انتقال میراث فرهنگی یک جامعه از نسلی به نسل بعد به تداوم فرهنگ آن جامعه کمک می‌کند (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۹۵).

هرچند مدارس مهارت‌های مختلفی از جمله خواندن، نوشتن، فراگیری ریاضیات و... را به دانش‌آموزان می‌آموزند، آنها ارزش‌ها، هنجارها، اعتقادات و نگرش‌ها و به طور کلی ویژگی‌های فرهنگی جامعه را نیز انتقال می‌دهند.

آموزش رسمی راه‌های تبدیل جمعیتی مرکب از گروه‌های قومی با سوابق فرهنگی مختلف را به اجتماعی از افرادی که تا حدی هویت ملی مشترکی پیدا می‌کنند فراهم می‌سازد.

به طور مثال هنگامی که دانش‌آموزان و دانشجویان گروه‌های متعلق به اقوام و ادیان مختلف در یک کشور در کلاس درس خود تاریخ ملی و زبان و ادبیات و فرهنگ مشترکی را فرا می‌گیرند و در معرض آموزش و پرورش مشابه قرار می‌گیرند، ایجاد هویت مشترک آسان‌تر می‌شود، در نتیجه جامعه دارای سنن، ارزش‌ها، هنجارها، باورها و نگرش‌های مشترکی خواهد شد و همبستگی ملی تقویت می‌شود (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۹۵).

آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی:

بازتولید فرهنگی به شیوه‌هایی اطلاق می‌شود که در آن مدارس ارزش متفاوت فرهنگی و شیوه‌های نگرش فراگرفته شده در اوایل زندگی را تقویت می‌کنند.

کودکان ساعاتی طولانی را در مدرسه می‌گذرانند. آنها در آنجا چیزهای بسیار زیادتر از مطالب موجود در دروسی که عملاً به آنها یاد داده می‌شود را می‌آموزند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۷۲).

کودکی که برای نخستین بار وارد مدرسه می‌شود، نخستین تماس جدی خود را با یک «سازمان رسمی اجتماعی شدن» برقرار می‌کند و این جایگاهی است که در آن به فرایند اجتماعی شدن کودک کمک می‌کند، راه‌های زندگی کردن در جامعه را به او می‌آموزد، به



وی شخصیت می‌دهد و ظرفیت‌های او را در جهت انجام وظایف فردی و به عنوان عضو جامعه، توسعه می‌بخشد (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۰۱).

نقش مدرسه در فرایند اجتماعی شدن:

بسیاری از ارزش‌ها و هنجارهایی که در خانه به آنها تاکید می‌شود، مدرسه نیز تحکیم و تقویت می‌کند. همچنین مدرسه کودک را آماده می‌سازد که در هنگام بزرگ شدن، نقش شغلی معینی را بر عهده گیرد. کودکان در مدرسه مطالبی را درباره میراث فکری و فرهنگی جامعه خود فرا می‌گیرند و ارتباط متقابل وسیعی را با افراد بیرون از خانواده خود آغاز می‌کنند (کوئن، ۱۴۰۱: ۱۱۹).

معلمان و اجتماعی کردن کودکان:

بدون تردید، معلمان نقشی یگانه و مهم در اجتماعی نمودن کودکان ایفا می‌کنند. معلمان نخستین شخصیت‌های دارای نفوذ و اقتداری هستند که بسیاری از کودکان هر روز در مدرسه با آنان رو به رو می‌شوند. معلمان قالباً دانش‌آموزان را به انجام تکالیف درسی به شیوه‌های دستوری تشویق می‌کنند و به این ترتیب آنان را از روی قصد به اجتماعی شدن سوق می‌دهند. در عین حال معلمان ناخودآگاه بر روی کودکان تاثیر می‌گذارند. در واقع، اقتدار معلمان در اجتماعی کردن دانش‌آموزان بسیار مورد علاقه و توجه دانش‌پژوهان علوم اجتماعی است؛ مثلاً رابرت روزنتال و لنور جیکوبسن (۱۹۸۹) در کتاب خود به نام «پیگمالیون» در کلاس درس نشان دادند که شیوه رفتار معلم با دانش‌آموز تاثیر عمیقی بر رفتار دانش‌آموزان دارد (کوئن، ۱۴۰۱: ۲۰۰-۱۹۹).



نتیجه:

بی‌تردید باید اقرار شود که میراث‌های معنوی هر ملتی می‌تواند پاسخگوی بسیاری از پرسش‌های متفکران و آرمان‌های انسان‌های معاصر باشد.

هویت به صفاتی گفته می‌شود که فرد را از افراد دیگر متمایز می‌سازد و یکی از مواردی که بر هویت‌یابی کودکان در آینده تاثیر می‌گذارد همانا حفظ ارزش‌ها و میراث و پیشینه فرهنگی جامعه خود است.

بطور کلی خانواده و پس از آن مدرسه و عامل معلم به عنوان نقش کلیدی، تاثیرات فراوان و پایداری بر ابعاد هویتی کودکان دارند. بررسی این ابعاد علاوه بر کمک به فهم عمیق‌تر، موجب چاره‌اندیشی و ارائه راهکارهای موثر می‌گردد.

نظام تعلیم و تربیت در هر جامعه‌ای وظایف متعددی دارد که یکی از آنها تلاش در جهت تحقق و تقویت هویت ملی است. تحقق بخشیدن به چنین هویتی، موجب می‌شود که دانش‌آموزان متناسب و هماهنگ با هنجارهای حاکم بر جامعه تربیت شوند و در این مسیر معلم کمک می‌کند تا دانش‌آموزان با شناختی دقیق‌تر از مفهوم هویت، تلاش کنند هویتی والا و قابل احترام برای خود در همه زمینه‌ها داشته باشند.

بنابراین سیستم و متون آموزشی هر کشور، تعمیق و اشاعه ارزش‌ها و هنجارهای حاکم و به تعبیری هویت و فرهنگ جمعی را در چارچوب مرزهای ملی بر عهده دارد. از منظر آموزشی، تمامیت هویت و فرهنگ از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و جامعه‌پذیری در ابعاد مختلف آن تحقق می‌یابد و در سنین پایین‌تر یعنی مقطع ابتدایی، با توجه به گیرایی ذهنی کودکان، این فرایند اثر عمیق‌تری بر این گروه سنی بر جای می‌گذارد و چه بسا تمام عمر انسان را تحت الشعاع قرار دهد.



فهرست منابع و مآخذ:

- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، تاریخ در ترازو، تهران، نشر امیرکبیر.
- هالت کار، ادوارد، (۱۳۸۷)، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر خوارزمی.
- صفری مهجن‌آبادی، محمد و دیگران، (۱۳۹۸)، بررسی سیر تاریخی تعلیم و تربیت ایران و نقاط قوت و ضعف آن در سه دوره باستان، اسلامی و معاصر، فصلنامه علمی-ترویجی آموزش پژوهی، دانشگاه فرهنگیان، سال پنجم، شماره هفدهم.
- ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۵)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نشر قومس.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۹۳)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران، نشر سمت.
- شعبانی، رضا، (۱۳۹۲)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نشر قومس.
- تکمیل‌همایون، ناصر، (۱۳۸۵)، آموزش و پرورش در ایران، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۵۷)، آموزش و پرورش در ایران باستان، نشریه بررسی‌های تاریخی، شماره دوم، سال سیزدهم.
- وهمن، فریدون، (۱۳۹۳)، آموزش و پرورش در ایران باستان، تاریخ جامع ایران (جلد ۴)، تهران، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- تاره، مسعود، (۱۳۹۳)، تاریخ آموزش و پرورش در ایران، تاریخ جامع ایران (جلد ۱۷)، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کوئن، بروس، (۱۴۰۱)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، نشر سمت.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، (۱۳۸۲).
- احمدی، غلامعلی، (۱۳۹۸)، دانش اجتماعی-تربیتی معلم، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.
- الماسی، علی محمد، (۱۳۷۸)، مختصر تحول تعلیم و تربیت در اسلام ایران، تهران، نشر رشد.
- بازدار، کیوان و دیگران، (۱۳۹۴)، نقش معلمان در تربیت فرهنگی و اجتماعی دانش‌آموزان، دومین کنفرانس بین‌المللی علوم رفتاری و مطالعات اجتماعی، استانبول، ترکیه.



- بیدگلی، محمد، (۱۳۹۸)، کاربرد مطالعه تاریخ در زندگی اجتماعی، خبرگزاری آنا.
- بی‌نا، (۱۳۷۹)، ضرورت بازشناسی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، نشریه تاریخ اسلام، شماره سوم.



گذر تاریخ، فصلنامه علمی-تخصصی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۷

سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

غلامان در روزگار صفویه:

جایگاه و تاثیرات آنها در ارتش شاه عباس اول

سجاد ظهر علی محمد^۱

چکیده:

شناخت تاریخ ایران در دوره صفویه به علت حضور نیروی غلامان در ارتش شاه عباس اول از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا که آنها در قدرت‌گیری شاه عباس اول نقش مهمی ایفا کرده‌اند. از زمان تشکیل این سلسله تعارض میان سران قزلباش و غلامان باعث منازعاتی میان این دو شد. از یک سو قزلباش‌ها می‌خواستند در قدرت شاه عباس اول سهیم شوند و به ساختار دولت نفوذ کنند، و از دیگر سو شاه عباس اول در تلاش برای سلب قدرت از قزلباش‌ها و اعطای امتیاز به غلامان بود. این مسئله باعث درگیری و جناح بندی‌هایی در دوره صفویه گردید. با مرگ شاه عباس اول، دوباره قزلباش‌ها آن امتیازاتی که شاه عباس اول به غلامان داده بود را از آنها گرفتند. پژوهش حاضر به دنبال آن است که جایگاه غلامان در ارتش شاه عباس اول و اختیارات آنها در ارتش و علت توجه شاه عباس اول صفوی به نیروی سوم یعنی غلامان بپردازد و این مهم را نمایان سازد که چرا شاه عباس به نیروی غلامان به این اندازه توجه کرده است؟ براساس یافته‌ها، قزلباش‌ها به دنبال آن بودند که در قدرت شاه سهیم شوند، اما توفیقی نیافتند و شاه عباس قزلباش‌ها را دور زد و تمامی قدرت و اختیارات نیروی قزلباش‌ها را از آنها گرفت و به نیروی غلامان که وفادار به شخص شاه بودند اعطا کرد.

واژگان کلیدی: غلامان، ارتش، شاه عباس اول، صفویه

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه ارومیه،

sajadzohrali1378@gmail.com



مقدمه:

تاسیس سلسله صفویه در ۹۰۷ ه.ق در تاریخ ایران نقطه عطفی به شمار می‌رود. صفویان با غلبه بر آق‌قویونلوها قدرت را در ایران به دست گرفتند. با روی کار آمدن شاه عباس اول، نیروی قزلباش‌ها می‌خواستند در ساختار سیاسی کشور و قدرت شخص شاه سهیم شوند، اما توجه شاه عباس اول به نیروی سوم یعنی غلامان گرجی از قدرت نیروی قزلباش‌ها کاست و تدریجاً درگیری میان قزلباش‌ها و غلامان در همین دوره آغاز شد. نیروی قزلباش در برابر غلامان که وفادار به شخص شاه عباس اول بودند به موفقیت دست نیافتند و تلاش هر چه بیشتر قزلباش‌ها برای سهیم شدن در قدرت شاه عباس اول، او را خشمگین‌تر کرد. اما مسئله‌ای که پژوهش حاضر به دنبال آن است، علل توجه شاه عباس اول صفوی به نیروی غلامان و جایگاه آنها در ارتش می‌باشد. فرضیه پژوهش حاضر این است که جدال و ستیز میان قزلباش‌ها و غلامان در نهایت توجه شاه عباس اول به غلامان که افراد وفادار به شخص شاه بودند را برانگیخت و به ضعف قبایل قزلباش انجامید.

**روش پژوهش:**

روش و رویکرد پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و براساس فیش برداری با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

پیشینه پژوهش:

درباره موضوع تحقیق حاضر، پژوهش جامع و مستقلی صورت نگرفته است. یکی از پژوهش‌هایی که به این موضوع پرداخته، نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه عباس اول صفوی از جهانبخش ثواقب است که پژوهشگر به صورت گذرا به غلامان و نقش آنها در ارتش شاه عباس اول پرداخته است و به صورت گذرا از شخصی به نام الله‌وردی خان گرجی که غلام شاه عباس اول بوده نام برده است. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در این راستا به نگارش در آمده، پژوهشی با موضوع سازمان نظامی صفویه از آغاز تا پایان دوره شاه عباس کبیر از غلامی فیروزجایی و حیدری می‌باشد. پژوهشگران مذکور در این پژوهش به صورت گذرا به غلامان پرداخته‌اند و عنوان می‌کنند که غلامان تحت عنوان «قوللر» و فرماندهی آنها «قوللر

آقاسی» نام دارد که شخص شاه عباس اول این غلامان را «ینی چری‌های سوار» نامید. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که به این موضوع پرداخته، بررسی و تحلیل جایگاه غلامان در ساختار نظامی و انتظامی دولت صفویه از مسلمی و دیگران است. پژوهشگران این مقاله از غلامان تحت عنوان «غلامان سپاهی» یاد کرده‌اند و گفته‌اند که احتمالاً شاه عباس اول نیروی غلامان را به تقلید از «ینی چری‌های عثمانی» ایجاد کرده بود. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در این ارتباط است، کتاب ایران عصر صفوی از راجر سیوری با ترجمه کامبیز عزیزی است که به شکل کلی در مورد ارتش شاه عباس مطالبی را آورده است. یکی از پژوهش‌های دیگر کتاب ارتش صفوی از حمید اسدپور و حسین اسکندری است که درباره ارتش صفویان در دوره‌های مختلف به صورت کلی پرداخته شده است. نقاط قوت پژوهش حاضر در این است که به غلامان و جایگاه آنها در ارتش شاه عباس اول به صورت جزئی پرداخته است و نقاط ضعف پژوهشگران دیگر شاید این باشد که به غلامان و ارتش شاه عباس اول به صورت گذرا و در چند سطر اشاره کرده‌اند.



حقوق و مواجب سپاهیان در دوره شاه عباس اول:

در مورد حقوق سپاهیان، شاردن می‌نویسد: «حقوق هر غلام در سال هشت یا نه تومان معادل سیصد یا چهارصد لیور و حقوق هر یک از تفنگداران نصف آن می‌باشد. حقوق هیچ سپاهی در سال کمتر از پنج تومان معادل پنجاه سکه نبود. با این مبلغ، هزینه سالانه یک سپاهی با اسب‌ها تامین می‌شد. بدیهی بود که فرماندهان دسته‌های ده و صد و هزار که به ترتیب ترکی اون باشی، یوز باشی و مین باشی نامیده می‌شدند، حقوق بیشتری دریافت می‌کردند». به نظر پیتر و دلواله حقوق افراد برجسته سالانه ۲۰۰ تا ۳۰۰ تومان بوده است. شاردن معتقد است که حقوق افسران ارشد تفنگداران و غلامان معادل هزار تومان بود (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۷۹-۴۷۸).

سلاح، حقوق، تعداد و موقعیت غلامان در ارتش شاه عباس اول:

افراد این طبقه متشکل از غلامان گرجی، چرکسی و داغستانی بودند که اغلب آنها را به عنوان هدیه و پیشکش برای سلاطین می‌آوردند یا خود سلاطین مستقیماً خریداری می‌کردند. غلامان از سن طفولیت در دستگاه سلطنتی بار می‌آمدند و در واقع به منزله

خانه‌زاد و مورد توجه ویژه شاه بودند. افراد این طبقه به حالت سواره می‌جنگیدند. اسلحه آنها گوناگون بود. برخی با تفنگ فتیله‌ای و برخی دیگر با تیر و کمان، شمشیر و تبرزین می‌جنگیدند. فرمانده آنها (قوللر آقاسی) خوانده می‌شد و مجموع تعداد نفرات در حدود پانزده هزار نفر بود و از خزانه سلطنتی حقوق کافی دریافت می‌کردند (قانعی، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۱).

اطلاعات بسیاری درباره تشکیلات واحدهای جدید در سپاه صفوی یعنی واحد سواره نظام و قوللر یا غلامان خاصه شریفه با فرمانده قوللر آقاسی در دست است. این غلامان خاصه شریفه از مسیحیان قومیت‌های متفاوتی تشکیل می‌شدند که به اسلام گرایش پیدا کرده بودند و در دوره کودکی وارد ایران شدند. والدین آنها گرجی، چرکسی، ارمنی و قفقازی اغلب اسیران جنگی بودند که از مدت‌ها پیش در ایران اقامت داشتند. این سپاهیان که شاه عباس اول بعد از مدتی جلوس بر تخت سلطنت آنها را تشکیل داد، آن چنان کارآمد شدند که تشکیلات قزلباشان به نصف و حتی کمتر از تعداد تشکیلات نخستین خود کاهش یافت. نخستین فرمانده آنها الله‌وردی خان یکی از گرجیان که مسلمان شده بود به شهرت فراوانی رسید و لقب سلطانی یافت. قوللر کسانی بودند که با ابراز لیاقت به این مقام بالا رسیدند. آنها به مقام حکومت نیز نائل شدند، همچون الله‌وردی خان که حاکم فارس شد. از این افراد حتی به عنوان فرمانده ترکمانان نیز استفاده می‌شد. آنها حدود یک پنجم تشکیلات دیوانی را از آن خود کرده بودند (رویمر، ۱۳۹۷: ۸۱-۸۰).



جایگاه نظامی و انتظامی الله‌وردی خان گرجی:

شاه عباس اول برای خنثی‌سازی قدرت سرداران مقتدر، خودسر و گردن‌کش قزلباش که باعث سستی حکومت مرکزی و تجزیه کشور شده بودند، عناصر چرکس و گرجی را به ویژه در امور انتظامی و لشکری وارد صحنه کرد. گرجی‌ها در ابتدا به صورت غلام به دربار سلاطین صفویه وارد شدند، اما از آنجا که استعداد ویژه‌ای در امور نظامی داشتند، معمولاً بسیار سریع در این زمینه پیشرفت می‌کردند و به مقامات عالی نظامی و کشوری می‌رسیدند. الله‌وردی خان یکی از همین گرجیان بود که در جوانی به صورت غلام به ۳۰ سکه طلا فروخته شد و پس از آن توسط چند ارباب دیگر دست به دست شد و بالاخره توسط شاه طهماسب اول خریداری شد و به جرگه غلامان این پادشاه پیوست و مسلمان شد. الله‌وردی خان چون جوانی صادق، فداکار و عاقل بود، از طرف شاه عباس اول به منصب «قوللر آقاسی» یعنی

ریاست و سرداری غلامان شاهی منصوب شد. پلی که در زاینده رود وجود دارد متعلق به این فرد و به نام او است (مسلمی و دیگران: ۱۳۹۸: ۱۲۱-۱۲۰).

کاهش امتیازات قزلباش‌ها در برابر غلامان شاه، سپهسالاران در ارتش صفوی و نحوه قدرت‌یابی غلامان گرجی:

غلامان را به زبان ترکی «قوللر» و شخصی را که از طرف شاه برای ریاست بر آنان انتخاب می‌شد «قوللر آقاسی» می‌نامیدند. غلامان چون حقوق خود را از خزانه شاهی دریافت می‌کردند، تنها دستورات شاه و یا کسی را که از طرف او برای فرماندهی بر آنان گمارده می‌شد اجرا می‌کردند. در عثمانی سپاهی از غلامان به نام «قاپی قوللری» به معنای «غلامان باب عالی» که از اسیران بودند تشکیل شده بود. شاه عباس اول که می‌کوشید از وضع عموم همسایگان به ویژه از وضع دربار عثمانی و امور آن اطلاع داشته باشد، بی‌گمان از وجود «قاپی قوللری» آگاه بود. این احتمال وجود دارد که شاه عباس اول سپاه غلامان را به تقلید از دربار عثمانی تشکیل داده باشد. تعداد غلامان ۳۰,۰۰۰ نفر بود، اما چون شاه عباس اول تعداد بسیاری از آنان را به خدمت‌های درباری و مشاغل مختلف کشوری گماشته بود، ۱۵۰۰ نفر آنها همواره آماده نبرد بودند (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۵۵-۴۵۴). غلامان همگی سواره بودند و با اسب به میدان جنگ می‌رفتند. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، اسلحه آنها نیزه، تفنگ، تبرزین و شمشیر هلالی بود. تاورنیه در مورد اسلحه غلامان در زمان شاه سلیمان می‌نویسد: «آنها جز شمشیر، تیر و کمان سلاخی ندارند. بعضی از آنها زره نیم‌تنه و کلاه‌خود و برخی نیز بازو بند و تبرزین دارند». پیش از شاه عباس اول، حکومت ولایات به امیران قزلباش اختصاص داشت و مقام خانی تنها به آنها داده می‌شد. شاه عباس اول ضمن انجام بسیاری امور برای کاهش قدرت و موقعیت اجتماعی سران قزلباش، انحصاری بودن هر دو امتیاز مذکور را از آنها گرفت. او به غلامان خود حکومت ولایات و لقب خانی داد و آنها را بر قزلباش‌ها و سران آنان که در گوشه و کنار قلمرو املاک فراوان داشتند فرمانروا کرد (همان: ۴۵۷-۴۵۶). شاه عباس سنت اعطای مقام به مناسبت اهمیت و مقام خانوادگی در میان قزلباش‌ها را از بین برد و شایستگی و لیاقت افراد را عامل اساسی ارتقای آنان قرار داد. قزلباش‌ها یک امتیاز انحصاری دیگر به گونه عام داشتند و آن این بود که تنها آنان مجاز بودند که تاج قزلباش بر سر بگذارند. شاه عباس این امتیاز عام قزلباش‌ها را نیز از آنان گرفت



و به غلامان خود اجازه داد که تاج قزلباش بر سر داشته باشند و آنها به ویژه در مجالس رسمی از آن استفاده می‌کردند. شاه عباس اول فرایند ارتقا غلامان لایق و با استعداد و گماردن آنان به بالاترین مقام نظامی که خاص سران قزلباش بود را از قزلباش‌ها گرفت. او غلامان خود را به فرماندهی حکومت ولایت‌ها انتخاب می‌کرد. پیشتر اشاره شد که الله‌وردی خان به سبب شایستگی که از خود نشان داد، به فرماندهی غلامان یا قوللر آقاسی گماشته شد و شاه عباس او را در ۱۰۰۴ ه.ق به حکومت فارس، امیرالامرای آن ولایت و سپهسالاری کلیه نیروهای نظامی ایران منصوب کرد (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۵۵-۴۵۴). عنوان «سپهسالار» که واژه‌ای ایرانی و از مقام‌های گذشته ارتش ایران است، توجه را جلب می‌کند. با آن که مقام‌های نظامی به زبان ترکی بود، شاه عباس این عنوان را که یادآور گذشته ارتش ایران در دوره ساسانیان و به ویژه در دوره اسلامی و روزگار سامانیان بود را در سپاه خود معمول ساخت. انتخاب سپهسالار از میان غلامان ضمن آنکه گواه وجود شایستگی و توانایی در الله‌وردی خان گرجی ارمنی تبار است، نشانه‌ای از تدبیر شاه در کشورداری است. شاه عباس آگاهانه سپهسالار را از میان ترکان قزلباش انتخاب نکرد. او که قصد تضعیف قدرت قزلباش‌ها را داشت، نمی‌خواست با انتخاب سپهسالار از میان آنها موجب تحکیم بیشتر پایه‌های قدرت‌شان شود (همان). افزون بر آن، شاه نظر به بالا بردن ایرانیان داشت و با توجه به اختلاف میان ترکان قزلباش و ایرانیان، چنین انتخابی موجب تضعیف موقعیت عمومی قزلباش‌ها و افزایش قدرت ایرانیان می‌گردید. شاه با انتخاب سپهسالار از میان غلامان کوشید که قزلباش‌ها را افزون بر ایرانیان، در برابر غلامان نیز قرار دهد و با ایجاد تعادل قدرت در میان آن سه نیروی مهم کشور، از زیاده خواهی‌های قزلباش‌ها جلوگیری نماید (سیوری، ۱۳۹۲: ۷۵). الله‌وردی خان تا هنگام مرگ در ۱۰۲۲ ه.ق با حفظ این مقام بر سران مغرور و جاه طلب قزلباش که خود را نجیب‌زاده می‌دانستند و فرمانبرداری از فرد غیر قزلباش را بر نمی‌تافتند، حکم‌فرمایی کرد و به آنان دستور می‌داد. شاه عباس پس از مرگ الله‌وردی خان، حکومت فارس و امیرالامرای آن ولایت را به پسرش امام قلی خان و سپهسالاری را به یک غلام ارمنی دیگر از مردم ایروان داد. قرچقای خان که او نیز غلام شاه شده بود به علت رشادت و دلیری‌های خود ابتدا فرمانده توپخانه و سپس قوللر آقاسی و بعد سپهسالار ایران گردید. شاه او را با حفظ این سمت به حکومت و امیرالامرای آذربایجان و سپس خراسان گماشت (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۵۷). قرچقای خان آن قدر نزد شاه مقرب بود که شاه همواره



او را «آقا» خطاب می‌کرد و یک بار با آن که در حضور شاه از اجرای دستورش سرپیچی کرد، شاه نه تنها به او آسیبی نرساند، بلکه مقام او را نیز نگرفت. شاه عباس اول در ۱۰۲۴ ه.ق تصمیم گرفت پسرش صفی میرزا را به قتل برساند. برای اجرای این امر ابتدا به قرچقای خان که سپهسالار بود مراجعه کرد، اما قرچقای خان شمشیر از کمر باز کرد، زانو زد و اظهار نمود که هرگز دست به ریختن خون افراد خاندان شاهی نخواهد زد. شاه عباس بارها پدر را مامور قتل پسر کرد و چنان که او تعلل می‌نمود پسر را مامور قتل پدر می‌کرد و اگر او نیز از انجام این دستور سرپیچی می‌کرد، فرد دیگری را مامور می‌نمود که هر دو را به قتل برساند. در این مورد انتظار می‌رفت که شاه عباس دستور قتل قرچقای خان را که او نیز خود را برای آن آماده کرده بود صادر نماید اما چنین کاری نکرد و او را همچنان در مقام خود نگه داشت (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۵۷). شاه عباس در ۱۰۱۱ ه.ق پس از بازگشت از لشکرکشی ناموفق بلخ و هنگام اقامت در هرات، عده‌ای را برای کمک به مردم جیجکتو فرستاد که مورد هجوم ازبکان قرار گرفته بودند. او در عین حال دستور داد که هر که غلام است برود و همه رفتند جز یک امیر قزلباش به نام قرچقای. شاه، علی شرف بیگ آفتابه‌دار را نزد او فرستاد و علت را پرسید و امیر قزلباش گفت: «من می‌روم اما باید به من جداگانه امر کرد». علی شرف بیگ پاسخ او را به عرض شاه رسانید و شاه به سختی بر آشفت و در همان مجلس دست‌ور داد سرش را از تن جدا کنند. شاه عباس بسیاری از غلامان دیگر را نیز مقام‌های عالی داد و حتی به ریاست طایفه‌های قزلباش گماشت، همچون داود خان ارمنی فرزند الله‌وردی خان و برادر امام قلی خان پس از آن که محمد قلی خان قاجار از حکومت قراباغ برکنار گردید به جای او برگزیده شد و ریاست طایفه قاجار نیز به وی واگذار گردید (همان: ۴۵۸).



دلایل ایجاد هنگ غلامان توسط شاه عباس اول:

شاه عباس اول راه حل را در نیروی سومی دید که شاه طهماسب در کشور به وجود آورده بود، یعنی چرکس‌ها، گرجیان و ارمنه که غلامان شاه از آنها انتخاب می‌شدند و پس از پذیرش اسلام برای خدمت در سپاه یا بخش‌هایی از بیوتات سلطنتی تربیت می‌شدند. واژه «غلام» شباهتی با «قاپی قوللری» یعنی «بندگان باب» در عثمانی را به خاطر می‌آورد. در واقع اصطلاح قوللر به زودی در میان صفویان نیز رواج یافت. شاه عباس بلافاصله به فراهم آوردن هنگ‌های متعددی از غلامان پرداخت که هسته یک ارتش دائمی را تشکیل می‌دادند.

در ایران اسلامی مفهوم یک ارتش دائمی به خودی خود یک ابتکار بود. طی دوره میانه تاریخ اسلام، ارتش‌ها بر مبنای شیوه قبیله‌ای فراهم می‌شدند و بسیج آنها کاری به نسبت وقت‌بر و پر دردسر بود. فرمانروا که ممکن بود دسته کوچکی نگهبان شخصی داشته باشد، می‌بایست مقام خود را با حیثیت شخصی و دیگر عواملی که اساس قدرتش را تشکیل می‌داد حفظ کند. شاه عباس اول با ایجاد هنگ‌های جدید غلامان، ارتشی بوجود آورد که همواره در دسترس بود و می‌توانستند با کوچک‌ترین فرمانی وارد عمل شوند و مهم‌تر از همه آنکه به هیچ کس جز شخص شاه وفاداری نداشتند (سیوری، ۱۳۹۲: ۷۷).

اختیارات نیروی غلامان در ارتش شاه عباس اول:

عنصر مهم در اصلاحات شاه عباس اول صفوی، ایجاد سپاه غلامان یا سربازان اسیر بود. این سپاه از زمان شاه طهماسب اول در مرحله آغازین مانده بود. اما شاه عباس به آنها عنوان رسمی «غلامان خاصه شریفه» را اعطا کرد و تعداد این نیرو را از چند نفر به بیش از ده هزار یا پانزده هزار نفر افزایش داد، کاری که قطعاً قدری زمان برد. آنها که عمدتاً متشکل از مسیحیان اسیر شده از قفقاز، گرجستان، ارمنستان و چرکس بودند، به اسلام گرایش پیدا کردند و در دربار پرورش یافتند. آنها تا حدی شبیه جان نثاران عثمانی بودند. شاه عباس به آنها «جان نثاران دست پرورده من» می‌گفت. (بلو، ۱۳۹۲: ۵۴). غلامان صفوی از حوزه نظامی بسیار فراتر رفتند و وضعیت اسارت آنها که از نظر اسلام ناپسندی‌های صاحبانشان بودند باعث ایجاد یک پیوند منحصر به فرد همراه با وفاداری و وابستگی در رابطه با شاه شده بود. شاه عباس در آنها اراده و توانایی اجرای سیاست‌های خود را می‌دید. آنها مردانی بودند که می‌توانست بی‌قید و شرط به آنها اعتماد کند. بدین سبب بود که آنها را ستون اصلی حکومت متمرکز و متحدی قرار داد که آرزو می‌کرد تشکیل دهد. او هر روز بیش از قبل آنها را در دربار به پست‌های بالاتر و در اداراتی که قبلاً توسط قزلباش‌ها اشغال شده بود منصوب می‌کرد و با این کار سعی در از بین بردن نفوذ قزلباش‌ها در حکومت داشت. در اواخر سلطنت او، غلامان بر هشت استان از چهارده استان وسیع کشور حکمرانی می‌کردند و یک پنجم پست‌های اجرایی رده بالا را در اختیار داشتند (همان: ۵۵). شاه عباس حتی غلامان والی را مسئول کنترل قبیله‌های محلی قزلباش قرار داد و با این کار آنها را فرمانده قوای قزلباش کرد. وی در حرکتی که نشان‌دهنده تضعیف جایگاه ویژه قزلباش‌ها بود، به غلامان اجازه داد



که دستارهای مخملین با دوازده چین بپوشند که تا پیش از این حق انحصاری قزلباش‌ها بود. غلامان سرشناس جز هم‌نشینان نزدیک شاه عباس اول بودند. از میان آنها هیچ یک به اندازه الله‌وردی خان گرجستانی به شاه عباس نزدیک نبود. او کسی بود که در اولین خدمت به شاه در قتل مرشد قلی خان شرکت کرده بود. شاه همواره به نظرات او توجه می‌کرد و در جمله مشهوری گفته است: «همه ایران از من اطاعت می‌کنند و من از الله‌وردی خان اطاعت می‌کنم» (همان: ۵۶).

غلامان در برابر قزلباش‌ها:

شاه عباس اول غلامان را به عنوان نیروهای جایگزین مطرح کرد. اما جفری پارکر در ارتباط با لشکریایی از سربازان برده می‌گوید: «این غلامان دارای نظم و سازمانی که نوآوری سوق‌الجیشی یا تدبیر در رزم‌آرایی را قبول کند نبودند». این غلامان اغلب می‌خواستند از جنگ‌افزار سنتی استفاده کنند. سربازانی که اسلحه گرم به کار می‌بردند و اغلب از طبقه کشاورزان و کارگران به خدمت گرفته می‌شدند، این غلامان سواره را تحت عنوان «گوشت دم توپ» به سخره می‌گرفتند و با چشم حقارت به آنها می‌نگریستند (متی، ۱۳۹۴: ۲۰۲). این‌ها بدان معنی است که تمایز میان قزلباش‌ها و نیروهای جنگی غلامان که اغلب گرجی بودند و صفویان بعدها به طور فزاینده‌ای به آنها تکیه کردند، به آن اندازه که ادعا می‌شود مطلق نبود. غلامان به طور کامل جای قزلباش‌ها را گرفتند و نیروی قورچی‌ها سواره نظام قبیله‌ای نمایندگان قزلباش محسوب می‌شدند، اما به عنوان صاحب منصبانی که به شاه وفادار بودند و نه به عنوان نماینده قبیله‌هایشان. این درست است که در دوره متاخر سلطنت شاه عباس اول، غلامان به تدریج برخی مقامات بلند پایه فرماندهی در لشکر را اشغال کردند. یک نمونه چشمگیر از این تحول مقام، سپهسالار کل لشکر ایران یا فرمانده کل قوای نظامی ایران بود که به نظر می‌رسد از سوی شاه عباس اول ابداع شد و در دوره شاه عباس دوم از بین رفت (همان: ۲۰۴-۲۰۳). گرجی‌ها همچنین به تدریج بخش بزرگی از نیروهای جنگی اصلی را تشکیل دادند و در دهه ۱۰۸۱ ه.ق تعدادشان به عدد بحث برانگیز ۴۰,۰۰۰ نفر رسید. با این حال، «قزلباش» واژه‌ای بود که به تدریج معانی ضمنی پیشینش را از دست داد و بیشتر به لشکریان ایرانی به طور کلی اطلاق شد. قزلباش‌ها اگرچه از سوی غلامان به چالش کشیده شدند، اما در سراسر قرن یازدهم اکثریت سپاهیان را در ارتش، چه به عنوان فرمانده و صاحب



منصب و چه در مقام سرباز به خود اختصاص دادند. همچنین با وجود اینکه در سال ۱۱۰۱ ه.ق. گرجی‌ها هسته اصلی نیروهای نظامی صفوی را تشکیل می‌دادند، باز هم قزلباش‌ها نقش مهمی در ارتش ایفا می‌کردند. گرجی‌ها به سبب مهارت جنگی، روحیه و شجاعتی که داشتند، مورد احترام ناظران معاصرشان قرار گرفتند، اما علیرغم تصورات رایج، آنها تنها کسانی نبودند که در اوایل دهه ۱۱۳۲ ه.ق. برای بقای حکومت صفوی جنگیدند؛ برای مثال هنگامی که مناطق مرزی شرق ایران در ابتدای قرن دوازدهم قمری تحت فشارهای شدیدی قرار گرفت، طایفه افشار کرمان که از خیلی وقت پیش توسط کردها به حاشیه رانده شده بودند، بار دیگر به خدمت بازگشتند و در نبرد با بلوچ‌ها و افغان‌ها در مرز سیستان به غلامان گرجی پیوستند (متی، ۱۳۹۴: ۲۰۴).

نتیجه:



تاسیس سلسله صفویه در ایران آغاز تحولات بسیار مهمی بود. شیوه رسمیت بخشی به مذهب شیعه توسط صفویان در دوره شاه اسماعیل اول مهم‌ترین تفاوت آنها با اندیشه حاکم در سرزمین ایران بود. در ساختار سیاسی صفویه، نقش قزلباش‌ها پررنگ است. آنها می‌خواستند در قدرت شاه عباس اول سهیم شوند، اما چیزی عایدشان نشد. توجه شاه عباس اول صفوی به نیروی سوم یعنی غلامان گرجی در راستای کاهش قدرت قزلباش‌ها و منحصر کردن قدرت در دست غلامان از نقاط عطف تاریخ ایران است. قزلباش‌ها به اندازه‌ای در ساختار سیاسی صفویه نفوذ داشتند که حتی قدرت آنها از خود شاه هم فراتر رفته بود. شاه عباس به خاطر این که قزلباش‌ها را دور بزند به غلامان که بیشتر از گرجستانی‌ها و مسیحی بودند توجه کرد و آنها را از دوره کودکی وارد دستگاه سلطنتی نمود، ختنه کرد و بعدا این غلامان به دین اسلام گرایش پیدا کردند. غلامان مذکور معمولاً جز کسانی بودند که بیشترشان پدر و مادر نداشتند و از کودکی در دربار تربیت می‌شدند و جز وفادارترین افراد به شخص شاه بودند. به همین دلیل توجه شاه عباس اول به غلامان و به دست گرفتن قدرت توسط آنان، از اهمیت و ارزش قزلباش‌ها کاست و حتی شاه عباس به غلامان خود اجازه داد که تاج قزلباش بر سر بگذارند. غلامان به زودی به مقامات بالا در دستگاه سلطنتی رسیدند، به طوری که به عنوان نیروی رقیب در برابر قزلباش‌ها قرار گرفتند. شخص شاه امتیاز و درجات بالا را به غلامان داده بود و این غلامان بودند که همه کاره دستگاه سلطنتی به ویژه

در ارتش شاه عباس اول محسوب می‌شدند و به عنوان دومین بخش سپاه که نقش مهمی در انتقال قدرت از قزلباش‌ها به شخص شاه داشتند مورد توجه ویژه شاه عباس بودند. آنها به صورت مستقیم از خزانه سلطنتی حقوق دریافت می‌کردند که همین وضعیت از اعتبار قزلباش‌های سلطه‌جو کاست و به قدرتمند شدن هر چه بیشتر غلامان افزود.

فهرست منابع و مآخذ:

- افشار نادری، غلامرضا، (۱۳۸۴)، نقد و بررسی تاریخ ایران در دوره صفویان، بی‌جا: نشر پندار نو.
- بابایی و دیگران، (۱۳۹۰)، غلامان خاصه نخبگان نو خواسته دوران صفوی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- بلو، دیوید، (۱۳۹۲)، زندگی پر ماجرای شاه عباس اسطوره ایرانی، ترجمه علیرضا حسینی، تهران: نشر معیار اندیشه.
- پارسادوست، منوچهر، (۱۳۸۸)، شاه عباس اول پادشاهی با درس‌هایی که باید گرفت، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تاجبخش، احمد، (۱۳۷۸)، تاریخ صفویه، شیراز: نشر نوید شیراز.
- ترکمان، اسکندر بیگ، (۱۳۹۰)، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، تهران: نشر نگاه.
- ثواقب، جهانبخش، (۱۳۹۱)، نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه عباس اول صفوی، پژوهشنامه تاریخ، سال هشتم، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۹۱.
- درستی، احمد و جمالزاده، ناصر، (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی دولت: گسست در پیوند نخبگان و ساختار دولت در عصر صفوی، نشریه دانش سیاسی، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- خلیلی، نسیم، (۱۳۶۰)، تاریخ صفویه، تهران: نشر ققنوس.
- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۹۷)، تاریخ ایران کمبریج، دوره صفویان، ج ۶، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر امیرکبیر.
- سلطانی، مهدی، (۱۳۸۷)، غلامان بانی (گزارشی از فصل چهارم کتاب غلامان شاه: نخبگان جدید ایران در دوره صفویان)، نشریه گلستان هنر، شماره ۱۳.
- سومر، فاروق، (۱۳۷۱)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه محمد تقی امامی و احسان اشراقی، تهران: نشر گستره.



- سیوری، راجر، (۱۳۹۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- صفاکیش، حمیدرضا، (۱۳۹۰)، صفویان در گذرگاه تاریخ، تهران: نشر سخن.
- فریر، رانلد دبلیو، (۱۳۸۸)، برگزیده و شرح سفرنامه شاردن، ترجمه حسین هژبریان و حسن اسدی، تهران: نشر فرزنان روز.
- غلامی فیروزجایی، علی و حیدری، سعید، (۱۳۹۱)، سازمان نظامی صفویه از آغاز تا پایان دوره شاه عباس کبیر، پژوهش در تاریخ، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۱.
- قانعی، سعید، (۱۳۸۹)، گنجینه تاریخ ایران سلسله صفوی و شاه عباس، تهران: نشر پل.
- متی، رودی، (۱۳۹۴)، زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر نامک.
- مسلمی، علیرضا و دیگران، (۱۳۹۸)، بررسی و تحلیل جایگاه غلامان در ساختار نظامی و انتظامی دولت صفویه، مطالعات تاریخ انتظامی، سال ششم، شماره ۲۲، پاییز ۱۳۹۸.



تاریخ، فصلنامه علمی- تخصصی

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۴

سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

نفوذ هلنیسم در ساختار سیاسی- اجتماعی اشکانیان

فراز فرشادیان^۱، شاکر حسین زاده^۲

چکیده:

تاریخ موجودی زنده است. انسان‌ها با اعمالی که در طول زندگی خود براساس درجه‌ای که دارند و انجام می‌دهند، تاریخ و وقایع آن را می‌سازند. تاریخ جهان پر از شکست‌ها و پیروزی‌های فرمانروایان است. در تاریخ، حاکمان به دنبال فتح و کسب قدرت هستند. این پیروزی‌های بی‌شمار هستند، اما برخی از برخی دیگر بزرگتر، مهم‌تر و تاثیرگذارتر هستند. یورش اسکندر مقدونی به ایران در هنگامه فرمانروایی هخامنشیان، یکی از پیروزی‌های بزرگ تاریخ جهان است. اسکندر با پیروزی‌هایی که بدست آورد برای مدت‌ها بزرگترین و قدرتمندترین فرمانروایی آن دوران را مغلوب ساخت. او علاوه بر یورش فیزیکی، یورش فرهنگی نیز به ایران نمود و فرهنگ و تمدن یونانی را وارد لایه‌های فرهنگ ایران کرد. اما اسکندر آنقدری زندگی ننمود که سرانجام کار خود را ببیند. پس از مرگ او، فرماندهانش بر سر تقسیم قلمروی او به جنگ با یکدیگر پرداختند و در نهایت بابل و ایران در طی فرایندی به سلوکوس رسید و فرمانروایی سلوکیان بر ایران آغاز شد. سلوکیان در داخل و خارج با مشکلاتی رو به رو بودند. به دنبال مشکلات داخلی سلوکیان، پرنی‌ها که از اقوام بزرگ داهه در سرزمین خوارزم بودند، با علم بر مشکلات دستگاه حکومتی سلوکی، به ایران حمله‌ور شده، ساتراپی پارت را تصرف کردند و کوشش‌ها و مبارزات بسیاری با سلوکیان نمودند و حکومتی را تشکیل دادند و خود را پارتی نامیدند. آنان در اوایل تا اواسط حکومت به پیروی سیاسی از عنصر یونانی و در نیمه دوم حکومت به برخورد با آن پرداختند و به صورت تدریجی فرهنگ ایرانی را تقویت و استوار نمودند.

واژگان کلیدی: هلنیسم، فرهنگ، اسکندر مقدونی، پارتیان

۱- دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه، farazaihr@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه، hsyhzadshaker@gmail.com

مقدمه:

پس از مرگ اسکندر، قلمروی او میان سردارانش تقسیم شد و یکی از سرداران به نام سلوکوس که ساتراپ بابل بود، در سال ۳۰۸ پ.م ایران را فتح کرد، تا هند پیش رفت و در سرانجام کار، سلسله سلوکیان را بنیان نهاد (شیپمان، ۱۳۹۸: ۳۵-۲۳). سلوکیان به مدت صد سال بر ایران و به ویژه شرق جهان سلطه داشتند (بروسیوس، ۱۴۰۱: ۱۴۰). ورود یونانیان به این منطقه و دنبال آن تأسیس دولت‌های یونانی و همچنین توسعه بازرگانی شرق و غرب، شرایط مناسبی را برای نفوذ متقابل تمدن هلنی بین مردم شرق ایجاد نمود (دیاکونوف، ۱۳۴۶: ۳۴۴). در هنگامه این آشفته‌گی‌های اجتماعی-فرهنگی، اشکانیان در حدود سال ۲۵۰ پ.م، سرزمین ایران را از سلطه سلوکیان خارج کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۶: ۴). پیروزی‌هایی که ارشک و به طور کلی پرنی‌ها بدست آوردند به دنبال مشغولیت سلوکیان به جنگ در غرب با بطالسه بوده است (شیپمان، ۱۳۹۸: ۳۵-۲۳).

اشکانیان در ادامه دوره فرمانروایی خود، عهده‌دار ادامه و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده‌اند، اگرچه تا مدتی آثار تمدنی یونانی در حکومت آنها نیز وجود داشت اما به صورت تدریجی از میان رفت و تمدن خالص ایرانی برجای ماند (صفا، ۱۳۷۶: ۴۰).

روش پژوهش:

در پژوهش حاضر به بررسی اسناد و مدارک موجود و مرتبط با موضع تحقیق پرداخته شده و به روش توصیفی-تحلیلی، پس از تجزیه و تحلیل مدارک و منابع، نگارش پژوهش انجام گرفت.

پیشینه پژوهش:

در مورد موضوع پژوهش حاضر، تحقیق مستقلی انجام نگرفته و تحقیقات پیرامونی نیز بسیار اندک هستند، اما در تحقیقات پیرامونی موضوع پژوهش کنونی می‌توان به تحقیقات زیر اشاره کرد:

- سیاهپوش در پژوهش خود با موضوع «هلنیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام»، به هلنیسم به عنوان پدیده‌ای که در قرون پیشین جایگاه و نفوذ پر دامنه‌ای در



ارکان علمی، فرهنگی و سیاسی جوامع مورد نفوذ به ویژه ایران که پژوهش متمرکز بر آن است پرداخته است (سیاهپوش، ۱۳۹۴: ۴۸).

رستمی نسب در پژوهشی با موضوع «دوران آشفنگی فرهنگ و تربیت ایران باستان (یونانی مآبی)»، با طرح شش سوال و ارائه پاسخ‌هایی متناسب به آنها به تبیین دوره هلنیستی در تاریخ ایران پرداخته است. شش سوال آورده شده در پژوهش او به شرح زیر است:

۱- رابطه ایران و یونان پیش از حمله اسکندر مقدونی چگونه بوده است؟
 ۲- از چگونگی تعلیم و تربیت اسکندر و ویژگی‌های شخصیتی او، چه مطالبی ثبت گردیده است؟

۳- علل حمله اسکندر بر چه نظریه‌هایی مبتنی می‌باشد؟

۴- تاثیرات فرهنگی-تربیتی یونانی مآبی بر فرهنگ ایران باستان از چه طرقی صورت می‌گرفت؟

۵- درباره میزان موفقیت فرهنگ هلنیستی بر فرهنگ و تمدن ایران چه قضاوتی می‌توان کرد؟

۶- از این واقعه تاریخی چه توصیه‌هایی جهت جلوگیری از تهاجم بیگانه مستفاد می‌شود؟ (رستمی نسب، ۱۳۸۹: ۱۰۵ و ۱۰۷).

شپیمان در کتاب «مبانی تاریخ پارتیان»، در بخش چهارم، زیر بخش سوم، با تمرکز بر جامعه پارتی از سده دوم پیش از میلاد تا سده سوم میلادی، به تغییر در ساختار اجتماعی از دوره فرمانروایی مهرداد یکم به بعد پرداخته است (شپیمان، ۱۳۹۴: ۱۰۳).

استروتمن در پژوهش خود با موضوع «یونانی گرایی و ایران گرایی در ایران: فرهنگ و امپراتوری پس از اسکندر بزرگ»، به مسئله هلنیسم (یونانی گرایی) در جهان ایرانی به ویژه برتری سلوکیان در ایران (در حدود ۳۰۰-۱۵۰ پ.م) پرداخته است (Strootman, 201: 2020).

هلنیسم، پیشکش اسکندر به ایران:

هلنیسم، اصطلاحی است که در قرن دوم پیش از میلاد در میان یهودیان رواج یافت و به معنای پذیرش زبان، آداب و رسوم یونانی است. فرهنگ یونانی در میان مللی که با یونانیان



در ارتباط بودند، گسترش یافت. تبادل فرهنگی میان غرب و شرق یک طرفه نبود و هلنیسم از طریق تماس با فرهنگ های شرقی و ایرانی دگرگون شد (Martinez-Séve, 2003).

پس از غلبه اسکندر بر سپاهیان هخامنشی، مناطق مختلف شاهنشاهی به تصرف مقدونیان درآمد و دولتی بیگانه در ایران تأسیس گردید که از سال ۳۳۱ پ.م تا ۲۴۷ پ.م حکومت کرد (صفا، ۱۳۷۶: ۳۲). اسکندر، پیوند عناصر یونانی و شرقی را در امپراتوری تازه گشوده شده اش طراحی کرد و برای انجام آن دست به کار شد (کالج، ۱۳۸۸: ۳۶). اسکندر پس از پیروزی هایش، با تلفیقی از فرهنگ و دانش ملل مغلوب در پیوند با تمدن هلنی، تمدنی نوین را تشکیل داد که به آن صفت «هلنی مآبی» در برابر «هلنی محض» داده شد. یکی از عناصر ارزشمند در عصر هلنی مآبی، فلسفه طبیعی بود که این فلسفه در افکار و اندیشه دانشمندان و مردم فرهیخته در سراسر قلمرو امپراتوری یونان رایج شد و تا چند قرن پس از میلاد حضرت مسیح (ع) نیز دنیای شرق و غرب را در وجوهی گوناگون تحت تاثیر قرار داد. اما سرانجام واکنشی علیه آن در خاورمیانه آغاز گشت و به صورت تدریجی باعث تضعیف و از بین رفتن آن گردید (سیاهپوش، ۱۳۹۳: ۳۷).



فتوحات اسکندر پس از مرگش بدین صورت تقسیم گردید که بخش های یونانی نشین و مقدونیه به یک سردار، سوریه و بین النهرین و برخی مناطق شمالی ایران تا مرز هندوستان به سرداری دیگر و مصر نیز به سرداری دیگر رسید (قادری، ۱۳۸۸: ۱۲۸). تا مدت زیادی سیاست سلوکیان در شرق مبتنی بر «مقدونی سازی» بود، بدین معنا که از سنن و روش های شاهان پیشین ایران و برخی سیاست های اسکندر جدا بود (ویسهوفر، ۱۳۹۹: ۱۴۴).

اسکندر و جانشینانش، از بین بردن فرهنگ و وحدت ملی ایرانیان را سرلوحه کارهای خود قرار داده بودند، و بدین سبب یونانی گری در ایران مرسوم شد و فرهنگ ایران رنگ و بویی یونانی مانند به خود گرفت (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۳۰-۲۹). اما در سرانجام کار، جنگ های داخلی که سلوکیان درگیر آن بودند، باعث تضعیف پایه های حکومت آنان شد و برخی استان های مرزی ادعای استقلال کرده و قیام نمودند. پارتیان در جنوب شرقی دریای مازندران نیز در قرن سوم پیش از میلاد جز قیام کنندگان بودند (سیاهپوش، ۱۳۹۳: ۴۹) و آنان را از ایران بیرون راندند. اگرچه مدتی لازم بود تا اثرات یونانیان بر فرهنگ و جامعه

ایرانی از بین برود (محمدی‌ملایری، ۱۳۷۴: ۳۰-۲۹) و توسط جنبش‌های شاهزادگان پارس،^۲ الیمائی‌ها و پارتیان تدریجاً رو به ضعف نهاد (نوری‌شادمهانی، ۱۳۹۹: ۱۴۳). «اگر در غرب مسبب اصلی زوال سلوکیان، رومیان بودند، در شرق عمل قطعی بدست پارتها انجام گرفت» (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۴۶: ۱۳۳).

پارتیان، مدافعان راستین ایران:

کمبود منابع تاریخی مربوط به حکومت اشکانی، مانع از مطالعه کامل تاریخ آن می‌شود. اگرچه، منابع موجود، دریافتی ارزشمند از وقایع حاکمیت پارت بدست می‌دهند. از جمله این منابع، سکه‌ها هستند که وسیله‌ای برای انتقال پیامی سیاسی به شمار می‌رفتند. این پیام سیاسی در واقع به مردم و بزرگان کشور بود تا به ایجاد وفاداری به حاکم، ترویج سیاست‌های او و ایجاد تصویر ایدئولوژیک از شاه کمک کند (Rollinger & Schnegg, Peeters, 2009).



در حدود سال ۲۴۷ پ.م، ایران بوسیله پارتیان از استیلای شصت و پنج ساله یونانیان خارج گردید. با تشکیل حکومت اشکانیان، بستری فراهم آمد تا با مهار یونانی مآبی، بین گرایش‌های یونانی‌گری و تمایلات شرقی پیوندی متوازن و متعادل ایجاد شود (نوری‌شادمهانی، ۱۳۹۹: ۱۴۴).

تعیین دقیق فرایند ایجاد حاکمیت اشکانیان دشوار است و قرن سوم میلادی دوره‌ای است که بیشتر ما را به چالش می‌کشد (سرخوش و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۷). امپراتوری اشکانی گستره وسیعی را از فرات در غرب تا آسیای میانه و مرزهای بلخ در شرق در بر می‌گرفت. این امپراتوری فرهنگی غنی و متنوع داشت که در مرکزیت آن تأثیرات بارز ایرانی گرفته شده از هخامنشیان و مردمان آسیای میانه و تأثیرات فرهنگ هلنیستی آشکار بود. اشکانیان حکومتی چند فرهنگی بودند و میراث هخامنشیان و سلوکیان را با سنت ایرانیان ساکن استپ درآمیختند (بروسیوس، ۱۴۰۱: ۱۱۷).

۳- فراترکه

۴- شاه‌نشین‌های کوچک کوهستانی غرب ایران

هنگامی که در باکتریا، سلوکیان جایگزین شاهان یونانی-باختری شدند، اشکانیان نیز در ساتراپ پارت ساکن شدند. در اواسط قرن سوم پیش از میلاد، اولین پایتخت پارتیان، مهردادکرت (یا نسای قدیم) واقع در دامنه شمالی کپه داغ در ترکمنستان امروزی بود. اولین شاهان اشکانی در همان محیطی زندگی می‌کردند که شاهان یونانی-باختری یا سلوکی بودند. آنها هنرمندان یونانی یا هنرمندان آشنا با هنر یونانی را به مهردادکرت آوردند. یکی از اکتشافات، مجموعه‌ای در حدود پنجاه ریتون عاج است که آراسته به طرح‌هایی از جمله خدایان اصلی یونانی و عناصر تزئینی محلی هستند و نمود توسعه فرهنگ یونانی-اشکانی است (Martinez-Séve, 2003).

حال مقداری به پیشینه پارتیان می‌پردازیم. براساس گفته استرابون و یوستین، اقوام پرنی بخشی از اتحادیه قبایل داهه بودند که از مناطق اطراف دریای آرال برخاسته بودند (سرخوش و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۸) و پس از جدایی از آن، در «ساحل آخوس» مستقر شدند و از آنجا به «پرتوه» حمله کردند. پرنی‌ها زیر فرمان ارشک تقریباً در حدود ۲۵۰ پ.م بر «استانته» یعنی احتمالاً منطقه اترک، دست یافتند. احتمالاً در حدود ۲۴۷ پ.م، ارشک در «اساک» که مکان جغرافیایی اش نامعلوم است تاج گذاری کرده است (شیپمان، ۱۳۹۸: ۳۵-۲۳) و این واقعه مبدا تاریخ اشکانیان قرار گرفت (جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۶: ۴). در مقابل یعنی سلوکیان، در ۲۴۶ پ.م سلوکوس دوم بر تخت نشست اما او نیز درگیر جنگ با بطالسه شد و کمی بعد تقریباً در ۲۳۸ پ.م، ارشک، پارت و هیرکانی را تصرف کرد و از این زمان شاید بتوان آنان را پارتی خواند. اینک سلوکیان دو دشمن پارتیان و یونانیان باختر را داشتند که البته خود یونانیان باختر و پارتیان نیز با هم دشمن بودند. بدین ترتیب سلوکوس دوم و دیودوتوس یکم متحد شدند و در بین سال‌های ۲۳۱-۲۲۷ پ.م جنگی میان دو طرف در گرفت و ارشک مجبور به عقب نشینی به شمال به «آپاسیاکها» شد. کمی بعد دیودوتوس یکم در گذشت و پسرش دیودوتوس دوم جانشینش شد و اتحاد با سلوکوس را لغو و با ارشک پیمان بست. کمی بعدتر سلوکوس مجبور به بازگشت به آسیای کوچک شد و از این پس دیگر ارشک فرمانروای بلامنزاع پارت و هیرکانیا بود. ارشک در سال‌های بعد سپاه را سامان داد، شهرهایی تاسیس کرد و برج و باروهایی برای محصور سازی شهرها ساخت. مهم‌ترین شهری که ارشک ساخت، دارا بود. ارشک در سال‌های پس از ۲۱۷ پ.م درگذشت و جانشینش، پسرش ارشک



دوم بود که تلاش کرد تا اکباتان (همدان) پیش رود، اما شاه سلوکی برابر او آنتیوخوس سوم بود که با سپاه بزرگش به مقابله با او شتافت و ارشک مجبور شد که از اکباتان دست کشد. آنتیوخوس، هکاتومپیلوس را تسخیر کرد و به طرف هیرکانیا رفت و احتمالاً در این زمان صلحی میان طرفین برقرار شده باشد. ارشک دوم در حدود ۱۹۱ پ.م درگذشت و «فری پاپت» جانشینش شد. در مورد فری پاپت اطلاعات کمی داریم. آنتیوخوس سوم تا ۱۹۰ پ.م قدرتمند بود و رومیان با شکست او در «ماگنسیا» باعث شدند که در واقع بخش امپراتوری سلوکی در شرق از هم بپاشد. پس از فری پاپت، فرزندش فرهاد یکم شاهنشاه شد و یوستین می گوید که فرهاد بر سرزمین «ماردها» در منطقه‌ای در جنوب دریای مازندران و در کوهستان البرز تسلط یافت. فرهاد پس از این لشکرکشی درگذشت اما قبل‌تر، برادرش مهرداد را به عنوان جانشین تعیین نمود. دوره بزرگ و مهم تاریخ پارت، روزگار شاهنشاهی مهرداد یکم است. مهرداد برای گسترش مرزها در شرق و غرب، چهار لشکرکشی انجام داد. شاهنشاه مهرداد یکم در ۱۳۹ یا ۱۳۸ پ.م درگذشت. مهرداد در واقع معمار حکومت پنج‌قرنی اشکانیان و پی‌گذار آن است. او این حکومت را از حالت محلی به جهانی شدن سوق داد (شیپمان، ۱۳۹۸: ۲۳-۳۵).



هنگامی که پارت‌ها حکومت خود را در سرزمین ایران تشکیل دادند، از فرهنگ و تمدن ریشه‌داری برخوردار نبودند تا همچون بیرون راندن سلوکیان از ایران، فرهنگ آنان را نیز از بین ببرند؛ بدین سبب در ابتدا به مدارا با این فرهنگ موجود در قلمرو خود پرداختند و حتی خود را «دوستدار یونان» نیز خواندند. اشکانیان، اطمینان از اطاعت و وفاداری یونانیان و اجتناب از درگیری با آنها را ضروری دیدند و در این راستا با حفظ روابط خوب با یونانیان، توانستند از تجربه خود استفاده کرده و با واگذاری مواضع رسمی مختلف به آنها مشکلات بسیاری را در اداره کشور حل کنند (Rollinger & Schnegg Peeters, 2009). اما هنگامی که پایه‌های فرهنگی و تمدنی خود را مستحکم ساختند، به مقابله با عنصر یونانی موجود در قلمروشان پرداختند و [به تدریج آن را با فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی جاگزین کردند] (جمعی از نویسندگان، ۱۳۵۰: ۶۶) و مهرداد یکم و دوم توانستند حکومتی استوار و شاهنشاهی پهناور را ایجاد نمایند (کالج، ۱۳۸۸: ۱۹۰). حدود دو قرن ریشه‌کنی فرهنگ یونانی از ایران توسط اشکانیان به طول انجامید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۵۰: ۶۶). در قرن

یکم میلادی، سنت کهن در هم آمیخته سابق، تحت تاثیر فرهنگ ایرانی پس از هلنیستی قرار گرفت که آن را پارتیان برای جانشینان ساسانی خود باقی گذاشتند (کالج، ۱۳۸۸: ۱۹۰).

مهم‌ترین خدمت اشکانیان به ایران، رهانیدن این مرز و بوم از تسلط یونانیان و تجدید استقلال و عظمت ایران بود (صفا، ۱۳۷۶: ۳۷). شاهان دودمان اشکانی چیزی از هخامنشیان یا ساسانیان کم نداشتند (ولسکی، ۱۴۰۰: ۹۱). موفقیت آنان در برابر سلوکیان ریشه در باورهای آنان داشت که نشات گرفته از هخامنشیان بود. شاهان سلوکی با ترک سیاست «نزدیکی به ایرانیان» که اسکندر آن را در پایان عمرش آغاز کرده بود، خود را در باتلاق بی‌اعتمادی به ایرانیان غرق کرده و به تدریج رهایی از این باتلاق برای آنان دشوار شد تا آنجا که شاهان بعدی سلوکی که هدف احیای دوباره سلطه سلوکیان را داشتند، از طرف ایرانیان به شدت طرد شدند و اشکانیان بر اساس چنین اعمالی که از آنان سر زد، تلاش کردند تا از تمام نیروی موجود برای بیرون راندن آنان از ایران استفاده نمایند (ملکی، ۱۳۹۹: ۷۹). پارتیان با محدود کردن سلوکیان به سوریه و جنگ‌های متمادی با روم، تا حدودی توانستند مرزهای امپراتوری هخامنشیان را احیا نمایند (نوری شادمهانی، ۱۳۹۹: ۱۴۴). آنها با آمیختن عناصر فرهنگی شرق و غرب، دگرگونی‌های بسیاری در زمینه‌هایی همچون هنر، دین و ادبیات در ایران ایجاد کردند (همان).

تأثیرات رویارویی غرب و شرق:

حضور یونانیان در شرق باعث گسترش هلنیسم شد. ما اطلاعات کافی از افراد یونانی شده نداریم، اما آنچه متقن است، این است که عمدتاً نخبگان کشوری یونانی شدند. فرهنگ یونانی از طریق تماس با سنت‌های محلی تکامل یافت و این روابط فرهنگی منجر به ایجاد تمدن‌های جدیدی شد (Gnoli, 1995-1996). اما گسترش فرهنگ یونانی در شرق نیز تأثیراتی بر اندیشه شرقی داشت (Jonas, 1978) و علاوه بر ادبیات و زبان‌شناسی (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۹۴)، در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و صنعتی نیز نفوذ یافت (دپاکونوف، ۱۳۴۶: ۳۴۴). این امر منجر به گسترش زبان یونانی و دیدگاه عقل‌گرایانه به جهان شد و مفاهیم جدیدی را در اختیار فلسفه‌های شرقی قرار داد و آنها را با بیان خود به شیوه‌ای متفاوت متمایل ساخت (Jonas, 1978).



تأثیر یونانیان بر ایران ابعاد وسیعی داشت. این تأثیرات در طی دوره یونانی‌گری در ایران که از تاسیس سلسله سلوکیان آغاز می‌شود و تا پایان دوره پارتیان ادامه دارد (پارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۹). با وجود آنکه یونانیان بر ایران تأثیر نهادند، اما ایران هویت اصلی خود را از دست نداد و ویژگی‌ها و مشخصات فرهنگی‌اش را که بیشتر در دین مردم رسوخ کرده بود، رها نساخت (پارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۰). واکنش‌هایی که در برابر هلنیسم ایجاد شد، آثار فرهنگی و علمی آن را از بین نبرد، بلکه پارتیان همچنان هلنیستی بودند و شاهان پارت در شهرهای امپراتوری سیاست «فیل‌هلن» را اعمال می‌کردند (سیاهپوش، ۱۳۹۳: ۴۹). تأثیر فرهنگ و تمدن دو گروه از اقوامی که در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند، اجتناب ناپذیر است و احتیاجی به اعمال فشار هم نیست (سرفراز و فیروزمندی، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

اسکندر در ایران و دیگر مناطق تحت تسلط، خود را حامی ملت نشان می‌داد و تصمیم داشت که آثار تمدن یونانی را در این مناطق گسترش دهد (صفا، ۱۳۷۶: ۳۳). در پی هدف یونانی‌سازی، او تقریباً حاکمان تمام ایالات را از افراد یونانی قرار داد و سی هزار نفر از کودکان ایرانی را در میان سپاهیان تقسیم کرد تا توسط مقدونیان و یونانیان تربیت شوند و فنون جنگی و زبان یونانی را بیاموزند. اسکندر با هدف نشر تمدن یونانی، شهرهایی را در نقاط مختلف ساخت و آنها را «سلوکیه» نامید و قصد داشت که گروه بزرگی از مردم آسیا را به یونان و بالعکس مهاجرت دهد (همان). عنصر هلنیستی در ایران فاقد قدرت مرکزی بود، زیرا که پس از مرگ اسکندر و تقسیم شدن قلمرو او میان سردارانش باعث کشمکش‌های سیاسی-نظامی بسیاری میان این فرماندهان شد (قادری، ۱۳۸۸: ۱۱۰).

سلوکوس یکم و جانشینانش بدنبال آن بودند که آسیا را یونانی زده کنند، یونانیان و مقدونیان را نژاد برتر سازند و پیشگامان تمدن برتر گردند (یانگ و دیگران، ۱۳۸۵: ۵۹). برخلاف آنچه در دوره هخامنشیان اتفاق افتاد، گسترش فرهنگ یونانی در حاشیه غربی آسیای صغیر متوقف نشد. پادشاهان سلوکی در سرتاسر قلمرو خود مستعمره‌هایی برپا کردند. در پی اقدامات شاهان اولیه سلوکی، بین‌النهرین، باکتریا و سلوکیه به مراکز بزرگ گسترش فرهنگ یونانی تبدیل شدند (Sarrafi, 1997; Boucharlat, 1998). براساس محتوای کتیبه‌ای که



در ترکیه در محل «Magnesia of Meander» از اواخر قرن سوم پیش از میلاد یافت شده، استنباط می‌شود که یک شهر با آنکه در ایران ایجاد شده بود، با یک شهر یونانی تفاوتی نداشت، مؤسسات آن همچون آتن بود و به همان صورت عمل می‌کرد. از دوره حکومت سلوکوس یکم یا در طول قرن سوم پیش از میلاد، نام شهر سلوکیه اولائوس به میان آمده است که مردم شوش یونانی‌الاصل در آنجا در محیطی یونانی زندگی می‌کردند (Martinez-Sève, 2002).

مهم‌ترین اقدام سلوکیان در شرق، احداث شهرهای متعدد بود و در آنها بیشترین جمعیت را مهاجران یونانی تشکیل می‌دادند. هدف مقدونیان از ایجاد این شهرها، تثبیت موقعیت خود در شرق و رواج هلنیسم در این قسمت از جهان بود (تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران، ۱۳۷۳: ۸۵). علیرغم کوشش مقدونیان که تلاش کردند بوسیله این شهرها مردم شرق را تحت تاثیر فرهنگ خود قرار دهند، اما موفقیت زیادی نیافتند و سیاست فرهنگی آنان اگرچه تاثیرات خود را بر شرق نهاد، اما نتوانست فرهنگ شرق را مغلوب خود سازد (همان: ۸۶). آشنایی با فرهنگ و تمدن یونان، در شهرهای پرجمعیت از جمله شوش که بیشتر جمعیتش را یونانیان تشکیل می‌دادند، پیشرفت سریع‌تر و در نقاط دیگر پیشرفتی موقتی داشت. در شوش مدارس یونانی وجود داشت و تعالیم یونانی آموزش داده می‌شد (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۴۶: ۱۲۰). زبان یونانی از طرق مختلف از جمله بازرگانی تاثیر عمیق برجای نهاد. اما پس از قرن دوم پیش از میلاد و مهاجرت تدریجی یونانیان و مقدونیان، زبان یونانی بوسیله عناصر محلی قوت خود را از دست داد (یانگ و دیگران، ۱۳۸۵: ۶۰). شاهان سلوکی کسی را مجبور به ترک سبک زندگی پیشینیان خود نمی‌کردند و غالباً حکومت مناطق مختلف را به افراد محلی واگذار می‌نمودند (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۴۶: ۱۲۰). از این رو توده ایرانی، زبان، مذهب و سبک زندگی خود را همچون سابق حفظ کردند (همان).

از قرن یکم میلادی، تاثیرات یونانی به تدریج کاهش یافت، نه به دلیل نگرش خصمانه شاهان، بلکه بدان سبب که عنصر ایرانی به صورت فزاینده‌ای قدرت یافت و تاثیرات یونانی بر فرهنگ ایرانی کمرنگ شد (Le Rider, 1965).

هلنیسم در شرق حتی تا مدت‌ها پس از از میان رفتن دولت‌های یونانی، همچنان پابرجا بود. درک واکنش مردم ایران به نفوذ فرهنگ بیگانه و تأثیر آن بر سبک زندگی محلی دشوار



است. ادغام سربازان ایرانی در ارتش سلوکی یا نیاز یونانیان به همسریابی در میان مردم محلی باید منجر به تماس‌ها و روابطی شده باشد (Le Rider, 1965).

پس از سلطه اشکانیان بر قلمرو سلوکیان، رگه‌های یونانی‌گری در نظام اشکانی نمایان است (قادری، ۱۳۸۸: ۱۱۹) و تاثیرات هلنیستی همچنان تا مدت‌ها باقی ماند و شاهان اشکانی قرون اول و دوم پیش از میلاد، نه تنها توجهی شخصی به دستاوردهای تمدنی یونان نشان دادند، بلکه بر آن بودند که از شاهان پیشین و معاصر در زمینه سیاسی و فکری تقلید نمایند. همچنین از طرفی به کارگیری دوباره این افکار و اندیشه‌ها، قدرت آنها را در داخل و خارج از قلمرو ثبات می‌بخشید (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۹۷) و از این طریق، قصد وفادار ماندن اتباع یونانی خود را داشتند (همان: ۱۷۳). در سکه‌های شاهان اشکانی، نفوذ یونانیان و زبان یونانی در شاهنشاهی اشکانیان نه تنها در گزارش‌های مورخان درباره «یونانی مآبی» دربار پارتیان و ارمنیان بازتاب یافته، بلکه ناشی از آن است که شاهان بر روی سکه‌هایشان خود را به زبان یونانی معرفی می‌کردند و کتیبه‌هایی یونانی از این دوره از مناطق ماد، ارمنستان، بین‌النهرین و خوزستان به دست ما رسیده است (همان: ۱۵۷). اما این نکته را باید مدنظر داشت که طرح سکه‌ها پیرو الگوی هلنیستی اما دارای ویژگی مشخص ایرانی بودند (همان: ۱۶۷). ولسکی به دنبال یونانی‌گرایی اشکانیان، در مقاله «فیل هلنیسم»، کوشیده تا اثبات کند که عنوان «فیل‌هلمن» که شاهان پارت از زمان مهرداد یکم به کار می‌بردند، تنها جنبه تبلیغاتی داشته و دیدگاه حقیقی و باطنی اشکانیان نبوده است (ولسکی، ۱۴۰۰: ۸۵)، بلکه هویت و درونمایه اشکانیان بر پایه درهم آمیزی فرهنگ هخامنشیان و سلوکیان بود. این هویت به تدریج به برتری بر زبان یونانی، هنر، ادبیات، اقتصاد و قدرت نظامی تاثیر نهاد (بروسیوس، ۱۴۰۱: ۱۱۷). یونان دوستی شاهان پارت، علاقه به آموزش و پرورش و فرهنگ یونانی دارای برخی ثمرات برای خود و کشور بود. از گذشته در قلمرو پادشاهی پارت، سنن ایرانی وجود داشته که در این دوره اهمیتی بیش از پیش یافته بود (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۹۹-۹۸). بدین سبب روابط غرب و شرق، به غنی‌سازی فرهنگی متقابل منجر گردید (Martinez-Séve, 2003) و در سرانجام ایدئولوژی اشکانی، عناصر یونانی به صورت خودکار حذف یا از اهمیت خارج شدند تا با سنت‌های ایرانی جایگزین شوند. بنابراین حکومت اشکانی نسخه‌ای



از یک فرمانروایی هلنیستی نبود، بلکه صورت حقیقی یک پادشاهی شرقی محسوب می‌شد (Lanfranchi & Rollinger, 2007).

این تاثیرپذیری و اهمیت شاهان اشکانی به فرهنگ و تمدن هلنی و ایرانی، دو دوره قدرت و ضعف را در تاریخ اشکانیان شامل می‌شود که در دوره نخست عنصر یونانی قدرتمندتر از عنصر ایرانی و در دوره دوم برخلاف دوره نخست بوده است:

۱- دوره یونان دوستی: فاصله سالهای ۱۷۱ پ.م-۱۰ م می‌باشد. این دوره با حکومت مهرداد یکم آغاز شد. از ویژگی‌های دوره یونان دوستی، تاثیر شدید فرهنگ هلنی در سنن ملی و استفاده از زبان یونانی است (یانگ و دیگران، ۱۳۸۵: ۶۹).

۲- دوره یونان ستیزی: فاصله سالهای ۱۶۲-۱۲ م می‌باشد. این دوره با حکومت اردوان دوم آغاز شد. از ویژگی‌های دوره یونان ستیزی، گسترش فرهنگ ملی پارتیان و مخالفت با هر نوع تاثیر خارجی بود (همان: ۷۹).



اگرچه در دوره «یونان دوستی»، حکومت به فرهنگ و سنن یونانی تمایل دارد، اما اقداماتی نیز توسط شاهان همین دوره انجام گرفته که علاقه باطنی آنها به فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی را می‌رساند. مهرداد یکم نخستین شاه اشکانی بود که لقب «شاهنشاه» را که مورد استفاده هخامنشیان بود، به کار برد (ولسکی، ۱۴۰۰: ۱۱۲) و از مهرداد دوم به بعد، این عنوان توسط اغلب شاهان مورد استفاده قرار گرفت (Lanfranchi & Rollinger, 2007). تاکنون تصور بر این بود که مهرداد دوم برای اولین بار به چنین اقدامی پرداخته است. این عمل دلیلی است بر تمایل اشکانیان به نزدیک کردن پیوندهای خود با پیشینیان هخامنشی و بریدن آشکار از فرهنگ یونانی‌گری. همچنین مهرداد یکم بدنبال این هدف، طرح نیم‌رخ صورت بر سکه‌هایش به سمت چپ است که برخلاف شیوه شاهان سلوکی می‌باشد (ولسکی، ۱۴۰۰: ۱۱۲). همچنین در اداره کشور نیز، دربار اشکانی از زبان آرامی استفاده می‌کرده که دلیلی است آشکار بر نظر خصمانه اشکانیان نسبت به زبان یونانی که بعدها نیز استفاده از این زبان حتی در ارتباط با اتباع یونانی قلمرو نیز کنار گذاشته شد (همان: ۸۵).

در دوره دوم که به صورت آشکار مقابله با عنصر یونانی در دستگاه حکومتی آغاز شد، اردوان دوم نخستین نقش را داشت. اشکانیان از ابتدا نشانه‌هایی از ضدیت با عنصر یونانی و یونانی

گرایی از خود بروز دادند. مهارت سیاسی و هدف ایران گرایانه اردوان سبب شد که از یهودیان که همواره متحد ایرانیان بودند استفاده کند. به دنبال این، او یهودیان را با جمعیت شهرهای یونانی‌نشین هم‌چون شوش و سلوکیه تلفیق کرد. البته کمی بعد با انتقال تعداد زیادی از یهودیان به سلوکیه، اعتراضات ضد یهودی بسیاری شکل گرفت. اردوان با این عمل سبب افول عنصر یونانی در قلمرو خود شد. اردوان به دنبال آن بود که آرمان و هدفی بیابد که بتواند خاندان‌های نیرومند ایرانی را با جذب فکر بازگشت به دوره هخامنشی در برابر القانات بیگانه، با اشکانیان متحد سازد. البته نمی‌توان قطع به یقین تمام خاندان‌های بزرگ ساکن ایران را حامی و پشتیبان سیاست او دانست؛ همچون خاندان‌های مستقر در بین‌النهرین که طرفدار سیاست‌ها و القانات رومیان بودند. اما به صورت کلی حامیان سیاست ایران‌گرایی اردوان با عنوان «هخامنشی‌سازی» بسیار بیشتر از گروه مقابل بودند (همان: ۱۷۶-۱۷۹). اردوان در پی اقداماتی که انجام داد، نه تنها عبارت «هلن دوست» را از سکه‌ها حذف نمود، بلکه در مورد استقلال شهرهای یونانی نیز دخالت کرد و در مناقشات داخلی موضع روشنی به خود گرفت (ویسهوفر، ۱۳۸۹: ۹۶).



ویل دورانت به دنبال تاثیرات عنصر یونانی و سرانجامی که خود عنصر و منطقه مغلوب داشتند چنین می‌گوید: «آسیا مغلوب غرب نشد. تمدن آن قدیمی‌تر و عمیق‌تر از آن بود که روح خود را تسلیم کند. توده‌های مردم به زبان مادری خود حرف می‌زدند و خدایان اجدادی خود را می‌پرستیدند. آن اختلاط و پیوند فرهنگی و نژادی که رویایش را اسکندر در سر می‌پروراند به وجود نیامد. خواص فرهنگ یونانی در شرق نفوذ نکرد. تازه‌طلبی و اشتیاق به مادیات و تمایل به کمال و استقلال فردی یونانی تغییر در خواص شرقی‌ها ایجاد نکرد. برعکس با گذشت زمان نحوه اندیشه و احساس شرقی از داخل به قشر یونانیان حاکم نفوذ کرد و توسط آنان به غرب رفت.» (دورانت، ۱۳۹۱: ۱۶۵).

نتیجه:

ایران و مردم این سرزمین در طول تاریخ با مشکلات بسیار در زمینه‌های گوناگون رو به رو بوده‌اند. ایران در تاریخ خود بارها مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفته، اما دوباره برخاسته و شکوهش را بدست آورده است. یکی از بزرگترین و سهمگین‌ترین اتفاقاتی را که این سرزمین

تجربه نمود، یورش اسکندر مقدونی به ایران، حکومت سردارانش پس از او و ورود فرهنگ و تمدن یونانی به ایران می‌توان برشمرد. ما در این روزگار، یکی از اقوام ایرانی را نجات‌دهنده حقیقی خاک این مرز و بوم می‌یابیم. مدافعان راستین این سرزمین، اشکانیان یا همان پارتیان پیشین هستند که در ابتدا به عنوان پرنی شناخته می‌شدند و در ناحیه خوارزم جزئی از اقوام بزرگ داهه بودند. اینان حکومت یونانیان را از ایران برچیدند و سعی در بازگشت شکوه ایران و ایرانی نمودند. آن‌ها در راه خود موفق بودند و فرمانروایی کهن و استوار ایرانی را با فرهنگ والای خود به میراث برای ایرانیان سازنده بعدی یعنی ساسانیان باقی نهادند.

فهرست منابع و مآخذ:

- بروسیوس، ماریا، (۱۴۰۱)، ایران باستان، ترجمه عیسی عبدی، تهران: نشر ماهی.
- تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران (قبل از اسلام)، (۱۳۷۳)، گروه تاریخ دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، وزارت آموزش و پرورش.
- جمعی از نویسندگان، (۱۳۵۰)، پایتخت‌های شاهنشاهی ایران، تهران: نشر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- جمعی از نویسندگان، (۱۳۴۶)، تاجگذاری شاهنشاهان ایران، تهران: نشر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- چند تن از خاورشناسان فرانسوی، (۱۳۴۶)، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دورانت، ویل، (۱۳۹۱)، تاریخ تمدن: اصلاح دینی (ج ۶)، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، (۱۳۴۶)، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رستمی نسب، عباسعلی، (۱۳۸۹)، دوران آشفته‌گی فرهنگ و تربیت ایران باستان (یونانی مآبی)، مجله مطالعات ایرانی، سال نهم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۸۹.
- سرخوش، وستا و دیگران، (۱۴۰۰)، شاهنشاهی پارتیان و ساسانیان متقدم، ترجمه مهناز بابایی، تهران: نشر ققنوس.
- سرفراز، علی اکبر و فیروزمندی، بهمن، (۱۳۸۱)، باستانشناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، تهران: نشر عفاف.





- سیاهپوش، سیدابوتراب، (۱۳۹۴)، هلنیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام، فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۴.
- شیپمان، کلاوس، (۱۳۹۸)، مبانی تاریخ پارتیان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر فرزانه روز.
- شیپمان، کلاوس، (۱۳۹۷)، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: نشر فرزانه روز.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۶)، تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عصر صفوی، تهران: نشر فردوسی.
- قادری، حاتم، (۱۳۸۸)، ایران و یونان، فلسفه لابلای سیاست و در بستر تاریخ، تهران: نشر نگاه معاصر.
- کالج، مالکوم، (۱۳۸۸)، اشکانیان (پارتیان)، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: نشر هیرمند.
- محمدی‌ملایری، محمد، (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب، تهران: نشر توس.
- ملکی، محمد، (۱۳۹۹)، روابط خارجی ایران در عصر سلوکی و اشکانی، تهران: نشر شفیع.
- نوری‌شادمهانی، رضا، (۱۳۹۹)، تاریخ فرهنگ ایران، تهران: نشر مهکامه.
- ولسکی، یوزف، (۱۴۰۰)، شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس.
- ویسهوفر، یوزف، (۱۳۹۹)، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس.
- ویسهوفر، ژوزف، (۱۳۸۹)، ایرانیان، یونانیان و رومیان «نگاهی به داد و ستد فرهنگی میان ایران، یونان و روم، ترجمه جمشید ارجمند، تهران: نشر فرزانه روز.
- یارشاطر، احسان، (۱۳۸۳)، تاریخ ایران کمبریج از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم-قسمت اول)، ترجمه حسن انوشه، تهران: نشر امیرکبیر.
- یانگ، کایلر و دیگران، (۱۳۸۵)، ایران باستان (پیشاتاریخ، ایلامیان، هخامنشیان، سلوکیان، پارتیان، ساسانیان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر مولی.
- D. Schlumberger, (1970), L'Orient hellénisé, Paris.
- G. Gnoli, (1995-1996), "Zoroastro nelle fronti classiche," Studi Urbinati, B Scienze umane e sociali 67, pp. 281-295.
- G. Le Rider, (1965), Suse sous les Séleucides et les Parthes. Paris.

- H. Jonas, (1978), *Lareligion gnostique*, Paris.
- Lanfranchi, Giovanni.b & Rollinger, Robert, "Concepts of kingship in Antiquity", Proceedings of the European Science Foundation Exploratory Workshop held in Padova, November 8th-December 1st, 2007, history of the Ancient near East Monographs 11 (Padua 2010), 123-134.
- Martinez-Sève, Laurianne, (2003), "Hellenism", *Encyclopedia Iranica*, XII/2, pp. 156-164.
- Martinez-Sève, Laurianne, (2002), *Les figures de Suse. De l'époque néo-élamite à l'époque sassanide*, Paris.
- R. Boucharlat, (1998), "A la recherche d'Ecbatane sur Tepe Hagmateneh," *Iranica Antiqua* 33, pp. 173-186.
- Rider, G. Le, (1965), *Suse sous les Séleucides et les Parthes*, Paris.
- Rollinger, Robert & Schnegg Peeters, Kordula, "Kulturkontakte in Antiken Welten: Vom Denkmodell zum Fallbeispiel", Proceedings des internationalen Kolloquiums aus Anlass des 60. Geburtstages von Christoph Ulf, Innsbruck, 26. bis 30. Januar 2009.
- Sarraf, (1997), "Neue architektonische und städtebauliche von Ekbatana-Tepe, pp. 321-339.
- Strootman, Rolf, (2020), *Hellenism and Persianism in Iran: Culture and Empire after Alexander the Great*, Dabir, No. 7.



گذر تاریخ، فصلنامه علمی-تخصصی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵
نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۱
سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

نازیسم در بااتلاق کمونیسیم: نگرشی بر شکست آلمان در جبهه شرق، در طی جنگ جهانی دوم

محمد جواد جلیلی لک^۱

چکیده:

ارتش آلمان که در سایه حکومت نازی توانسته بود در سراسر قاره اروپا یکه تازی کند و وحشت را در قاره سبز ایجاد کند، در ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱م، دست به اقدام بسیار بزرگی زد که نتیجه آن آغاز عملیات بارباروسا، که سرآغاز هجوم ارتش آلمان به روسیه می باشد، شد. این عملیات با شرکت بیش از صد لشکر پیاده، زرهی و هوایی ارتش آلمان بر علیه متحد گذشته اش اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی آغاز گشت. نبرد نامبرده میان آلمان و شوروی، از بزرگترین نبردهای تاریخ به شمار می رود که در آن در حدود چهل میلیون نفر از هر دو سو جان باختند. یورش آغازین آلمان به خاک شوروی با پیروزی هایی همراه بود، اما پس از مدتی پیشروی و موفقیت در این امر، نتایج نبرد برای طرفین برعکس شد و از آن پس شوروی شروع به مقابله با آلمان و عقب راندن آن از سرزمین روسیه نمود. با پیشروی قوای شوروی و عقب راندن آلمانی ها از سرزمین خود، آنها وارد دیگر سرزمین های متصرفه آلمان ها و چیرگی تدریجی بر آنها شدند. پیشروی شوروی تا آنجا ادامه یافت که منجر به رسیدن این سپاه به برلین، پایتخت آلمان نازی و برانداختن این حکومت شد.

کلید واژگان: آلمان، شوروی، جنگ، ارتش، گودریان

مقدمه:

ژوئن سال ۱۹۴۱ میلادی، نزدیک به دو سال است که ورماخت اروپا را آشفته ساخته و لهستان، هلند، بلژیک، فرانسه و نروژ را اشغال کرده و بیشتر قاره سبز را تحت کنترل دارد. هدف بعدی این ماشین جنگی، حمله به شوروی با ۱۴۵ لشکر است (کارتر، ۱۳۹۷). «ما فقط باید یک لگد به در ورودی بزنی، عمارت پوسیده و خودش فرو خواهد ریخت». این جمله‌ای است که هیتلر درباره تهاجم به شوروی گفته بود، تهاجمی که انتظار داشت تنها شش هفته هم به طول انجامد و با بدست آوردن نفت و محصولات کشاورزی شوروی، با دستی باز در مقابل بریتانیا بجنگد (Guderian, 2001). اما رهبر اتحاد جماهیر شوروی، ژوزف استالین، اینطور فکر نمی‌کرد. او می‌دانست با پروژه‌ای که هفت سال پیش به انجام رسانده، شوروی دیگر هیچ شباهتی به عمارت پوسیده‌ای که هیتلر توصیف می‌کرد، ندارد (هریس، ۱۳۹۶).

**روش پژوهش:**

در پژوهش حاضر به بررسی اسناد و مدارک موجود و مرتبط با موضع تحقیق پرداخته شد و به روش توصیفی-تحلیلی، پس از تجزیه و تحلیل مدارک و منابع، نگارش پژوهش انجام گرفت.

پیشینه پژوهش:

در حیطه پژوهش حاضر، از نظر موضوعی و محتوایی، تا کنون در کشور تحقیقی اینچنین که به واکاوی و تعمق در روابط گذشته آلمان و اتحاد جماهیر شوروی و سپس تقابل این دو در جنگ جهانی دوم و شکست نهایی آلمان از شوروی در شرق بپردازد، انجام نگرفته است و غالب تحقیقات درباره جنگ‌های جهانی اول و دوم، براساس موضوع خود دارای تمرکزی کم و بیش بر ایران و نقش کشور ما مخصوصاً در جنگ جهانی دوم می‌باشد.

گذری بر روابط آلمان و اتحاد جماهیر شوروی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم:

در سرانجام جنگ جهانی اول، وضعیتی فاجعه‌بار برای امپراتوری آلمان و اتحاد جماهیر شوروی رقم خورد. در طول جنگ، ولادیمیر لنین مجبور شد که استقلال فنلاند، استونی، لتونی، لیتوانی و لهستان را به رسمیت شناسد. علاوه بر این، در برابر پیشروی نظامی آلمان، شوروی وادار شد که بر اساس پیمان برست-لیتوفسک بخش‌های بزرگی از قلمرو غربی روسیه را به امپراتوری آلمان واگذار نماید. در نهایت عمل، در روز ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۸م، آلمان پیمان آتش‌بس با متفقین را به امضا رساند که منجر به پایان جنگ جهانی اول در جبهه غربی شد. پس از شکست آلمان، سربازان بریتانیایی، فرانسوی و ژاپنی شروع به دخالت در جنگ داخلی روسیه کردند (Montefiore, 2005: 32). آلمان پس از شکست در جنگ جهانی اول، تحت فشار مفاد پیمان ورسای قرار داشت (Gasiorowski, 1958: 99-117). جنگ داخلی در روسیه، باعث شد که آلمان و شوروی به طردشدگان بین‌المللی تبدیل گردند. در همین روزگار، پویایی در روابط دو کشور به سبب عدم اعتماد به طرف مقابل و ترس از خروج آن از انزوای دیپلماتیک و روی آوردن به فرانسه شکل گرفت. روابط اقتصادی دو طرف با به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در سال ۱۹۳۳م، کاهش یافت. با این حال، روابط در اواخر دهه ۱۹۳۰م از سر گرفته شد و با پیمان مولوتوف-ریبنتروپ در سال ۱۹۳۹م با اخذ چندین قرارداد تجاری به اوج خود رسید (Roberts, 1992: 57-78).



عهدنامه مولوتوف-ریبنتروپ و آغاز جنگ جهانی دوم:

اگر عهدنامه مولوتوف-ریبنتروپ میان آلمان و شوروی منعقد نمی‌شد، آلمان بدون امنیت راهبردی که به سبب این پیمان ایجاد شد، در کنار پشتیبانی اقتصادی که شوروی برایش فراهم آورد، نمی‌توانست در هنگامه جنگ جهانی دوم و پس از آن، شرایط را اداره کند. اگر مسکو به محاصره اقتصادی بریتانیا علیه آلمان می‌پیوست، به احتمال زیاد اقتصاد نظامی آلمان در مدت زمان کوتاهی فلج می‌شد. در آغاز جنگ جهانی دوم، آلمان به منابع خارجی برای تامین ۸۰ درصد از لاستیک، ۶۵ درصد از قلع، ۷۰ درصد از مس، ۵۰ درصد از سرب و ۲۵ درصد از روی مورد نیاز خود، به عنوان مهم‌ترین مواد اولیه، وابسته بود. در وضعیت

موجود، آلمان حتی برای واردات این مواد از کشورهای منطقه بالتیک هم تا حدودی به پیش‌نیازهای سیاسی در رابطه با شوروی احتیاج داشت. تا هنگامی که شوروی رابطه خوبی با آلمان داشت، خطر جنگ دو جبهه‌ای، فشاری بر آلمان متحمل نداشت (Hillgruber, 1981: 75). اوضاع به همین روال پیش رفت تا آنکه هیتلر در دیدار روز ۴ نوامبر با سران فرماندهی عالی ورماخت و فرماندهی عالی نیروی زمینی آلمان، شوروی را «مشکل بزرگ اروپا» خواند و خواهان آماده‌سازی برای بروز متقابل شد. او همچنین در فرمان شماره ۱۸ پیشوا در روز ۱۲ نوامبر، دستور به ادامه آماده‌سازی بدون توجه به نتیجه مذاکرات سیاسی با شوروی را صادر کرد. تلاش شوروی برای محقق ساختن حداکثری منافع خود، در نزد آلمانی‌ها نوعی «خاژی» دیده می‌شد که تهدیدی بلند مدت برای منافع رایش به حساب می‌آمد؛ تهدیدی که می‌بایست از میان می‌رفت. هیتلر راه‌حل سیاسی دیگری را برای منافع متناقض آلمان و شوروی در اروپا غیرممکن می‌پنداشت. با افزوده شدن مجارستان، اسلواکی و رومانی به اردوی آلمان، این کشور تا پایان ماه نوامبر عملاً یک ائتلاف علیه شوروی را به وجود آورد (Klink, 1998: 45-47).



خطاب به سربازان سپاه نوزدهم:

«هفده روز است که در بلژیک و فرانسه جنگیده‌اید و با قدرت از استحکامات بلژیک عبور کردید و خط ماژینو را در نبرد سدان در هم شکستید. هفده روز بدون استراحت حرکت کرده‌اید و با جان و دل دستورات را اجرا کردید. آلمان‌ها به لشکرهای پانزر افتخار می‌کنند و من نیز مفتخرم که فرمانده شما هستم. اکنون باید خودمان را برای فردا آماده کنیم. برای آلمان و برای پیشوایمان، آدولف هیتلر». سخنرانی هاینتس گودریان، از فرماندهان کلیدی ارتش آلمان نازی (Guderian, 2001).

شناختی به هاینتس گودریان:

شاید نامی چندان پر آوازه نداشته باشد، اما در طول جنگ جهانی دوم هنگامی که ستونی از تانک‌های بی‌شمار آلمانی، ارتش‌های اروپایی را یکی پس از دیگری شکست می‌دادند، او بیش از همه می‌دانست که این موفقیت‌ها نتیجه زحمات اوست. گودریان بیش از همه به لشکرهای پانزر و توانایی‌هایشان افتخار می‌کرد و رمزگشایی از پیشرفت‌ها و پیشروی‌های

حیرت‌انگیز ارتش هیتلر بیش از همه نیازمند شناخت این مرد است. گودریان که روزهای جنگ جهانی اول را به عنوان یک سرباز تجربه کرده بود، خوب می‌دانست که دلیل اصلی شکست آلمان چه بوده است. او در خاطراتش می‌نویسد: «فرسایشی شدن جنگ جهانی اول و پدیده جنگ سنگرها توجه من را به مسئله سرعت در جنگ جلب کرد»^۲ (Guderian, 2001). نبرد وردن میان آلمان و فرانسه مثالی از جنگ سنگرها است که یک ماه به طول انجامید و سبب شکست آلمان شد (کارتز، ۱۳۹۷). گودریان پس از جنگ جهانی اول شروع به تحقیق درباره سرعت در جنگ کرد، و به خصوص درباره لجستیک در جنگ و قوای زرهی، کتاب‌ها و مقالات بسیاری از ژنرال‌های انگلیسی و فرانسوی را خواند (Ibid, 2001). او در خاطراتش می‌نویسد: «پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه به این نتیجه رسیدم که کلید فرار از جنگ فرسایشی افزایش سرعت نیروها است، و راه افزایش سرعت نیروها موتوری کردن حمل و نقل سربازان و همچنین ایجاد لشکرهایی از تانک‌های سبک و سریع است. سرهنگ مافوق گودریان به او گفته بود که تشکیل لشکری از پانزرها رویای شیرینی است که به حقیقت نمی‌پیوندد. اما گودریان با تمام مخالفت‌ها کوشش نمود که هم بتواند تعداد تانک‌های سبک و سریع را افزایش دهد و هم حمل و نقل سربازان را موتوری کند؛ یعنی نیروها را به جای قطار یا اسب با وسایل نقلیه موتوری جابجا کند» (Ibid, 2001).



سال ۱۹۳۳ میلادی نقطه عطفی برای گودریان بود. در سال مذکور، هیتلر صدراعظم آلمان شد و سیاست آلمان تغییر یافت. هیتلر به فعالیت‌های گودریان علاقه‌مند شد و او را در این راه تشویق کرد. گودریان می‌گوید: «در یک آزمایش نظامی نیم ساعت وقت داشتم که به آدولف نشان دهم چه کار کرده‌ایم. یک دسته موتور سیکلت، یک دسته تانک، یک دسته ضد تانک و دو دسته خودرو شناسایی را به حرکت درآوردم. پس از آن هیتلر تحت تاثیر قرار گرفت و گفت این چیزی است که ما نیاز داریم و این چیزی است که من می‌خواهم» (Ibid, 2001). گودریان تا قبل از شروع جنگ جهانی دوم، با حمایت هیتلر لشکرهایی طراحی کرد که ویژگی اصلی‌شان توانایی حرکت با سرعت بالا و مانور پذیری در میدان جنگ بود.

۲- جنگ سنگرها وضعیتی است که جنگ فرسایشی می‌شود و طرفین در سنگرهای خود پناه می‌گیرند و توانایی پیشروی ندارند. در این نوع جنگ طرفی پیروز می‌شود که ظرفیت صنعتی و اقتصادی بالاتری دارد و می‌تواند در طولانی مدت به جنگ ادامه دهد (لیمباخ، ۱۳۹۱).

لشکرهای گودریان قرار بود با استفاده از یک تاکتیک جنگی خاص بجنگند. تاکتیکی که بتواند سرعت جنگ را به بیشترین حد برساند و ارتش را از افتادن در تله جنگ فرسایشی نجات دهد (Ibid, 2001). نام این تاکتیک در زبان آلمانی «بلیتس کریگ» به معنی جنگ برق آسا بود. جنگ برق آسا با تاکید بر فاکتور سرعت، ارتش‌های اروپایی را که ذهنیت جنگ ایستا داشتند یکی پس از دیگری در هم شکست (لیمباخ، ۱۳۹۱). شعار بلیتس کریگ این بود: «پیروز شدن بدون جنگیدن در میدان نبرد» (همان، ۱۳۹۱).

بلیتس کریگ:

«ابتدا ضعیف‌ترین نقطه دشمن را شناسایی کن، سپس با تمام قوا و با بیشترین سرعت از آن نقطه به داخل نفوذ کن و تا عمق خاک دشمن پیش برو و در نهایت نیروهای دشمن را از پشت قیچی کن و در محاصره شکستشان بده». در واقع اگر جنگ کلاسیک را به بوکسوری تشبیه کنیم که به همه جای بدن حریف خودش می‌زند، جنگ برق آسا شبیه شمشیرزنی است که شمشیرش را مستقیماً در زخم دشمن فرو می‌کند (کارتر، ۱۳۹۷). برای یافتن ضعیف‌ترین نقطه خط دفاعی دشمن، عملیات شناسایی از مهم‌ترین بخش‌های قبل از حمله بود. مثلاً لوفت وافه قبل از حمله به شوروی بیش از سیصد پرواز شناسایی بر فراز آسمان روسیه انجام داد (لیمباخ، ۱۳۹۱). شناسایی ضعیف‌ترین نقطه، کمک بسیار زیادی به این تاکتیک جنگی می‌کرد؛ مثلاً در حمله به فرانسه، آلمانی‌ها منطقه‌ای به نام سدان را به عنوان نقطه ضعیف فرانسه شناسایی کردند و حمله را دقیقاً از همان نقطه انجام دادند. همچنین جنگل آردن در حمله به هلند و منطقه ویستول در حمله به لهستان هم نمونه نقطه ضعف دشمن بودند (کارتر، ۱۳۹۷). برای اینکه نیروها بتوانند با سرعت بالا از نقطه شناسایی شده عبور کنند، چند تدبیر اندیشیده شده بود: نخست آنکه تانک‌های سبکی تولید شده بود که با سرعت چهل کیلومتر حرکت می‌کردند. این سرعت تقریباً چهار برابر سرعت تانک‌های قبلی بود. دوم آنکه تمامی جنگنده‌های هوایی، تانک‌ها و واحدهای پشتیبانی به تجهیزات ارتباطی مجهز شده بودند. این باعث می‌شد واحدهای حاضر در صحنه نبرد به راحتی با فرماندهی ارتباط گیرند و تصمیمات جدید به سرعت منتقل شوند و در نتیجه نیروها مانورپذیری بیشتری داشتند (لیمباخ، ۱۳۹۱). همچنین آلمان‌ها به لطف ارتباط رادیویی توانستند به طور موثری از ترکیب نیروی هوایی و زمینی استفاده کنند (همان، ۱۳۹۱).



ارتباط رادیویی یکی از کارهایی بود که به ابتکار هاینتس گودریان قبل از جنگ صورت گرفته بود. این در حالی بود که سایر ارتش‌های اروپایی از ارتباطات رادیویی غافل مانده بودند و هنوز با خطوط تلفنی ارتباط برقرار می‌کردند. خطوطی که به سادگی توسط آلمانی‌ها بریده می‌شدند (کارتز، ۱۳۹۷). تکنیک بلیتس کریگ طبق پیش‌بینی عمل کرد و به طور موفقیت‌آمیزی توانست بیشتر اروپا را تحت کنترل هیتلر در آورد (لیمباخ، ۱۳۹۱). در این روزگار، هیتلر تصمیم گرفته بود که به شوروی حمله کند. روز ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱م هیتلر دستور آغاز عملیات بارباروسا را صادر کرد. عملیاتی که با حضور بیش از سه میلیون نفر در ارتش مهاجم، بزرگ‌ترین تهاجم نظامی تاریخ لقب گرفت (Guderian, 2001). در روزهای ابتدایی، سرعت پیشروی آلمان‌ها از انتظاراتشان هم فراتر رفت و در چند روز اول ده هزار روس کشته و اسیر شدند (کارتز، ۱۳۹۷). به نظر می‌رسد تاکتیک بلیتس کریگ در شوروی هم به خوبی جواب داد و آلمان دوباره در آستانه یک پیروزی بزرگ قرار گرفته بود. آلمانی‌ها طی پنج ماه توانستند خطوط دفاعی شوروی را در هم بشکنند و به بیست کیلومتری مسکو برسند. دو و نیم میلیون کیلومتر مربع و هشتاد میلیون نفر از جمعیت کشور شوروی اکنون در اختیار هیتلر قرار داشتند (لیمباخ، ۱۳۹۱). هیتلر تصور می‌کرد که اکنون با این حجم از پیشروی و سه میلیون روسی که اسیر گرفته است، لگدی که گمان می‌کرد را به این عمارت پوسیده زده است و اکنون به جای جنگیدن تا رسیدن به مسکو، باید به رژه پیروزی برود (Guderian, 2001). اما داستان طوری که هیتلر فکر می‌کرد پیش نرفت. هر چقدر که آلمانی‌ها روی دقت و کیفیت تاکتیکی‌شان تمرکز کرده بودند، روس‌ها روی توقف این تاکتیک برنامه‌ریزی کرده بودند؛ آن هم با یک اصل: «توجه محض به کیست؟». جوزف استالین جمله معروفی داشت: «کمیت به خودی خود نوعی کیفیت است» (سارور، بی‌تا). بر همین مبنا، روس‌ها طی فرایندی، ارتشی بزرگ از تانک‌های T34 را ساختند. صدای ضبط شده هیتلر شگفتی او از تعداد انبوه این تانک‌ها را نشان می‌دهد: «اگر کسی به من می‌گفت که این کشور می‌تواند ۳۵ هزار تانک داشته باشد به او می‌گفتم دیوانه‌ای. حتماً هر تانک را ده بار شمرده‌ای و یا روح‌ها را هم شمرده‌ای. اما روس‌ها واقعاً داشتند، ما تا همین الان ۳۴ هزار تانک آنها را نابود کرده‌ایم اما آنها هنوز می‌جنگند» (همان، بی‌تا). هرچند روس‌ها برای داشتن این تعداد تانک کیفیت را فدای کمیت کرده بودند و تانک‌ها گاه‌ب‌گاه طرز وحشتناکی بی‌کیفیت بودند، به طور خام و سریع ساخته شده بودند، جوشکاری ضعیفی داشتند و



صفحات زرهی به درستی کنار هم قرار نگرفته بودند، اما وظیفه‌شان را به درستی انجام می‌دادند، چون به تعداد کافی درست شده بودند (هریس، ۱۳۹۶). شوروی علاوه بر فراهم کردن تعداد فراوانی تانک و ادوات جنگی، سعی کرد به لحاظ تاکتیکی نیز آلمانی‌ها را دور بزند (همان، ۱۳۹۶). روس‌ها نسبت به حالت معمول، خطوط دفاعی بیشتری ساختند. این امر باعث شد که آلمان‌ها پس از نفوذ از یک خط دفاعی به جای آنکه بتوانند آن خط را قیچی کنند، مجبور شوند با خط بعدی بجنگند و این یعنی مجبور بودند بایستند و بجنگند، اتفاقی که برای ورماخت مساوی با مرگ بود (سارور، بی‌تا). ورماخت طوری طراحی شده بود که بتواند طی چند هفته با جنگ مانور پذیر و متحرک دشمن را گیج کرده و شکست بدهد. بنابراین اگر مجبور می‌شد در یک نقطه بایستد و بجنگد قطعاً نقطه قوت خود را از دست می‌داد و از نقطه ضعف خود که کمبود تسلیحات و منابع بود شکست می‌خورد (لیمباخ، ۱۳۹۱). این کاری بود که شوروی توانست با ورماخت بکند و ارتش آلمان را دچار همان وضعیت فرسایشی جنگ جهانی اول کرد (سارور، بی‌تا). تانک‌های آلمانی زیر آتش دیوانه‌وار تانک‌های T34 بی‌شمار شوروی و نیم میلیون مین ضد تانک که به کمک شهروندان کار گذاشته شده بود، سلاخی شدند. روایت گفته شده از فرسایش ماشین جنگی هیتلر به واقعیت نزدیک‌تر است، در حالی که شاید شما از نقش سرمای زمستان و کمک‌های متفقین بیشتر شنیده باشید. سه چهارم تلفات آلمانی‌ها در طول جنگ در مقابل ارتش سرخ شوروی بود. متقابلاً شوروی هم بیشترین تلفات را نسبت به سایر متفقین داشت. هرچند اعداد دقیق نیستند، اما تخمین زده می‌شود که ۲۶ میلیون شهروند شوروی کشته شدند. مکس هیستینگز^۳، در کتاب «دوزخ، جهان در جنگ» می‌نویسد: «ارتش سرخ موتور اصلی نابودی نازی‌ها بود. شوروی جنگ را فرسایشی کرد و طی سه سال موفق شد آلمانی‌ها را به طور کامل از سرزمینش بیرون کند و سپس آنها را آنقدر تعقیب کند تا در آوریل ۱۹۴۵ میلادی وارد برلین شود. لگدی که هیتلر می‌خواست به این عمارت پوسیده بزند، ماشین جنگی خودش را نابود کرد و به ماجراجویی‌های موفقیت آمیزش پایان داد» (همان، بی‌تا).



شوروی چگونه این حجم از تانک و سایر تسلیحات جنگی را تولید کرده بود؟

صنایع دفاعی بسیار پیچیده هستند. این صنایع به طور گسترده‌ای به فولاد، فلزات مختلف، سوخت، مواد شیمیایی، انرژی و حمل و نقل وابسته هستند. پس برای توسعه صنایع نظامی کشور باید کل صنعت توسعه پیدا کرده باشد. شوروی چگونه و چه زمانی این ظرفیت را به دست آورده بود؟ طی یک پروژه دیوانه‌وار که توسط استالین اجرا شد. برای اطلاع از این پروژه به سال ۱۹۳۱ میلادی سفر می‌کنیم، هنگامی که استالین با شور و حرارت عجیبی سخنرانی می‌کرد. سخنان استالین در این سخنرانی طوری است که انگار از اتفاقی که قرار است ده سال بعد رخ دهد خبردار است (هریس، ۱۳۹۶).

متن سخنرانی استالین به شرح زیر است:

«ما باید تا پایان سال به اعداد تعیین شده برسیم. گاهی اوقات از من سوال می‌شود که آیا می‌توان تا حدودی سرعت را کاهش دهیم و حرکتمان را بررسی کنیم؟ نه رفقا امکان ندارد، سرعت نباید کاهش یابد. کم کردن سرعت یعنی عقب افتادن. کسانی که عقب می‌افتند زیر پا له می‌شوند. ما نمی‌خواهیم له شویم. در تاریخ به اندازه کافی به خاطر عقب افتادگی له شده‌ایم، دیگر کافیسست. خان‌های مغول ما را زیر پا گذاشتند، بیگ‌های ترک ما را زیر پا گذاشتند، نئوبال‌های سوئدی، اشراف لهستانی، سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی همگی به ما سیلی زدند چون عقب افتادیم. آیا می‌خواهید سرزمین پدری‌مان استقلال خود را از دست بدهد؟ اگر این را نمی‌خواهید باید در کمترین زمان ممکن یک صنعت قدرتمند بسازیم و هیچ راه دیگری وجود ندارد. ما صد سال عقب هستیم. یا این را در ده سال جبران می‌کنیم یا از بین می‌رویم» (پراودا، ۱۹۳۱). منظور استالین از اعداد تعیین شده تا پایان سال، اهداف برنامه‌های پنج ساله صنعتی‌سازی شوروی بود. سه سال پیش از آن سخنرانی در سال ۱۹۲۸ میلادی استالین سه برنامه پنج ساله برای صنعتی‌سازی بسیار سریع شوروی تعریف کرد و به شدت پیگیر آن بود. طبق این برنامه، در گوشه و کنار کشور به سرعت کارخانه‌هایی ساخته شد و اشتراکی‌سازی کشاورزی در روستاها باعث مهاجرت گروه بزرگی از روستاییان به شهرها شد. اشتراکی‌سازی کشاورزی طرحی بود که طبق آن دولت، زمین‌های کشاورزی و دام‌ها را از دهقانان گرفت تا خودش آنها را در مجموعه‌های بزرگتری اداره کند. مطبوعات، سینما و تئاتر وظیفه داشتند قهرمانانه عرصه صنعت را تحسین کنند. دولت در مدارس دانش آموزان



را تشویق می‌کرد که به مدارس فنی بروند تا تکنسین‌های ماهری شوند (هریس، ۱۳۹۶). نتایج پروژه صنعتی سازی استالین شاهکار بود و سرانجام رشد سریعی رخ داد و ظرفیت تولید و حجم تولید صنایع سنگین به چهار برابر قبل از صنعتی‌سازی رسید و شوروی تبدیل به دومین کشور صنعتی جهان پس از ایالات متحده آمریکا شد. اما نکته اصلی اینجا بود: تولید مهمات و صنایع نظامی ۷۰ برابر شد (همان، ۱۳۹۶). این نوع صنعتی‌سازی کشور در حالت عادی درست نیست، زیرا که ممکن است هزینه‌های قابل توجهی برای کشور داشته باشد. اما سوال این است که اگر استالین صنعتی‌سازی کشور را به صورت اصولی و طی مدت طولانی تدریجاً برنامه‌ریزی می‌کرد، آیا شوروی می‌توانست در جنگ جهانی دوم در برابر ماشین جنگی هیتلر دوام آورد؟

نتیجه:

جنگ جهانی دوم، یکی از زاینبارترین منازعات میان ملت‌ها در طول تاریخ بشریت بوده است. در جنگ مذکور که میان دولت‌های سراسر جهان به وقوع پیوست، بخشی از دوره این جنگ که اختصاص به پیکارهای آلمان و اتحاد جماهیر شوروی دارد، بسیار مهم تلقی می‌شود، زیرا که در جنگ جهانی دوم، شوروی یکی از اصلی‌ترین دشمنان آلمان بود و بدین سبب هیتلر و فرماندهانش با تمام توان خود کوشیدند که این مانع مقابل خود را از پای درآورند و به سلطه خود کشانند، اما موفق نشدند و به سبب ضرباتی که طی این اقدام بر بدنه ارتش آلمان وارد شد، مراتب زوال قدرت هیتلر فراهم شد.

فهرست منابع و مآخذ:

- روزنامه پراودا، ۵ فوریه ۱۹۳۱.
- سارور، ایشان، (بی‌تا)، شوروی جهان را نجات داد، بی‌جا.
- کارتر، یان، (۱۳۹۷)، جنگ برق آسای آلمانی، ترجمه محمد تقی ابراهیمی، بی‌جا.
- لیمباخ، ریموند، (۱۳۹۱)، تاکتیک بلیتس کریگ، ترجمه مرتضی مسعودی، بی‌جا.
- هریس، چارپا، (۱۳۹۶)، صنعتی‌سازی استالینی، ترجمه عباس احمدیان، بی‌جا.
- Gasiorowski, Zygmunt J. (1958). "The Russian Overture to Germany of December 1924". *The Journal of Modern History*. 30 (2).
- Guderian, Heinz, (2001), *Panzer Leader*, Da Capo Press, 2001.



- Hillgruber, Andreas, (1981), Germany and the two World Wars, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Klink, Ernst, (1998), Germany and Second World War (Volume IV Attack On Soviet Union), Oxford, Clarendon Press.
- Roberts, Geoffrey (1992). "The Soviet Decision for a Pact with Nazi Germany". Soviet Studies. 44 (1).
- Sebag Montefiore, Simon, (2003), Stalin: The Court of the Red Tsar, London, Weidenfeld & Nicolson Press.



گرد تاریخ، فصلنامه علمی-تخصصی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۶
نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۳
سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

ارمنستان و ایران: تولد دو ملت در روزگار باستان پسین^۱

تورج دریایی^۲

مترجم: احمد غلامی^۳

چکیده:

این مقاله به بررسی ایده هویت ارمنی و ایرانی در سده سوم میلادی می‌پردازد. پیشنهاد شده که منطقه مرزی جهان ارمنی-ایرانی همچون ناحیه سیونیک و خاندان آن، مسائل را بسیار متفاوت از قلمروی پادشاهی ارمنستان می‌دید. ساسانیان در مقابل دیدگاه متفاوتی نسبت به ارمنستان و گرجستان به عنوان واحدهای سیاسی داشتند و از اختلافات آنان به نفع امپراتوری خود استفاده می‌کردند.

واژگان کلیدی: سیونیک، امپراتوری ساسانی، ایرانشهر، کعبه زردشت، پایکولی

۱- مقاله حاضر ترجمه‌ای است از:

Daryaei, Touraj, Armenia and Iran: The Birth of Two Nations in Late Antiquity, *Electrum*, Vol. 28 (2021): 59-67

۲- استاد تاریخ باستان و مدیر مرکز مطالعات فارسی دکتر ساموئل ام جردن، دانشگاه کالیفرنیا، ارواین

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه ارومیه،

ahmadgholami19981122@gmail.com



سلسله‌ی آرشاکونی (۴۵۴-۴۲۸م) بر سرزمینی که ارمنستان شناخته می‌شد فرمانروایی می‌کرد، که بخشی از اتحاد بزرگ با امپراتوری اشکانی (۲۴۷پ.م-۲۲۴م) در سده دوم میلادی بود. از طریق ازدواج سلسله‌ای با پادشاهی آلبانیا و خاندان آرشاکونیانی که بر پادشاهی ایبریا (۲۸۴-۱۸۹م) حکومت می‌کردند (Rapp 2014, 193)، قفقاز و فلات ایران در اواخر دوره باستان به عنوان یک سیستم مشترک گرد هم آمده بودند. این جهان اشکانی‌گرا، سازمانی مرکزی، خاندان‌های اشرافی و پادشاهی‌های متعددی را گرد هم آورده بود که به میانرودان، شام و آسیای مرکزی گسترش یافت. در بسیاری از موارد برخی از این اشراف و حاکمان محلی به اندازه کافی قدرتمند بودند که پادشاه خود را به چالش بکشند. با این حال، هنگامی که صحبت از وجود قلمروی آنان در مواجهه با تهدید خارجی می‌شد، این اشراف تمایل داشتند تحت فرمان پادشاه خود باهم متحد شوند. ارمنستان بهترین نمونه از این گونه روایات درگیری داخلی و همکاری با پادشاه ارمنی در دوره آرشاکونی است، جایی که ناخارارها^۴، اگرچه والاترین گروه به منبع اصلی اعتبار نبودند (Toumanoff 1963, 115).



در برخی از دوره‌های تاریخی پادشاهی آرشاکونی، ما در ابهام هستیم، مثلاً برای سده سوم میلادی، فهرستی از فرمانروایان را در اختیار داریم مانند خسرو یکم (۱۹۱-۲۱۶م) و تیرداد دوم (۲۵۲-۲۱۷م). سیریل تومانوف به درستی تردید داشت که در این زمان تنها دو پادشاه نمی‌توانستند در یک سده بر جهان ارمنی حکومت کنند؛ از این رو سعی کرد به سایر فرمانروایان با همین نام‌ها، سه تیرداد و دو خسرو اضافه کند. از این رو تیرداد سوم (-۲۸۷ ۲۹۳م) پیش از آمدن تیرداد بزرگ مطرح شد که افسانه‌هایش با مسیحیت ارمنستان گره خورده است (Toumanoff 1963; Toumanoff 1986; Garsoian 2004, 72).

این پادشاهان ارمنی در سده‌های اولیه دوران مسیحیت چقدر قدرتمند بودند؟ بازهم تومانوف و دیگر محققان تاریخ ارمنستان بیان کرده‌اند که ارمنستان و در کارتلی، شاهزادگان سلسله، یعنی مرزبانان از پادشاه ارمنستان بزرگ قدرتمندتر بودند و مرزبانان در مقابل گرایش متمرکز پادشاه، مستقل عمل می‌کردند (Toumanoff, 1963, 126). هنگامی که صحبت از سیاست

۴- لقبی وراثتی، مختص اشراف ارمنستان در دوران باستان و سده‌های میانه. ناخارار ریشه در واژه پارتی «نَخَوَدَار» دارد و به معنای نگهدارنده برتری است.

داخلی جهان قفقاز به میان می‌آید، به نظر می‌رسد که منافع شخصی آنان بالاتر از همه چیز حفظ شده است. از این‌رو، مفاهیم امروزی دولت-ملت نه برای گرجستان (Rapp 1999، 84)، نه ارمنستان، یا ایران را نباید در این دوره از تاریخ این مردم بزرگ در نظر گرفت.

در مورد جهان ایرانی، دست کم از زمان داریوش یکم (Frye 1993, 143-146)، ممکن است نوعی هویت جمعی وجود داشته باشد، اما نمی‌توان گفت که پیش از سال ۲۲۴م، ایران به عنوان یک بدنه سیاسی وجود داشته است. تنها با اردشیر یکم در سال ۲۲۴م است که ما با اصطلاحاتی مانند ایرانشهر (پادشاهی ایرانیان)، یا به سادگی ایران مواجه می‌شویم که نه تنها به عنوان یک نام قومی «ایرانی» استفاده می‌شود، بلکه از ایرانشهر نیز کوتاه‌تر شده است (Gnoli 1989; Mackenzie 1998a). هدف بحث درباره چگونگی شکل‌گیری این مفهوم از ایران نیست، بلکه مقصود این است که هدف از ایجاد ایرانشهر در برابر ارمنستان در سده سوم میلادی چه بوده است؟ در این‌جا ادعا می‌شود که در واقع ایجاد یک نهاد سیاسی به نام ایران، در حدود یک سده پس از تشکیل امپراتوری ساسانیان، به ایجاد ارمنستان متمایز فشار آورد. ما چندین سنگ نوشته‌ی سلطنتی از سده سوم میلادی داریم که برای درک ایده ایرانشهر یا ایران و همچنین برای ارمنستان و جایی که به عنوان یک نهاد سیاسی در سده سوم میلادی در آن قرار داشت، مهم هستند. برخی معتقدند که ارمنستان در سده سوم میلادی گاهی اوقات به عنوان بخشی از ایرانشهر تصور می‌شد و در برخی مواقع خیر. من فکر نمی‌کنم در هیچ مقطعی از زمان، ارمنستان بخشی از ایرانشهر بوده باشد و همواره غیر ایرانی بوده است. ما برای اولین بار می‌توانیم چشم‌انداز سیاسی قفقاز را از منظر ایرانی با سنگ نوشته‌ی شاپور یکم در کعبه زردشت ببینیم که پس از سال ۲۶۰ میلادی حکاکی شده است. این زمانی بود که پادشاه ایرانشهر، امپراتور گوردیان را در میشیک در بابل کشت، ژولیوس فیلیپوس (فیلیپ عرب) را خراج‌گذار کرد و امپراتور والرین را اسیر نمود.

شاپور یکم، به شیوه‌ای قهرمانانه می‌گوید که با دستان خود در نزدیکی شهر ادسا، امپراتور روم را اسیر کرد (Coloru 2017, 146-147). در سنگ نوشته، شاپور ادعا می‌کند که قلمرو او چنین است (ŠKZ.I.1-3 / نسخه پارتی):

Ērānšahar xwadāy ahēm ud dārām šahar: Pārs, Parθaw, Xūzestān, Mēšān, Āsūrestān, Nōdšīragān, Arabāyestān, Ādurbādagān, Armin,



Wiržān, Sīgān, Ardān, Balāsagān yad fraxš ō Kaf kōf ud Alānān bar, ud hamag Parišxwār kōf, Mād, Wurgān, Mary, Harēw, ud hamag Abaršahr, Kermān, Sagestān, Tūyrān, Makurān, Pāradān, Hindestān, Kūšānšahar yad fraxš ō Paškabūr ud yad ō Kāš, Suyd ud Čāčestān marz, ud az hō ārag zrēh Mazūnšahar

من فرمانروای ایران شهر هستم و این نواحی: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، نودشیرگان، عربستان، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، سیگان، آلبانیا، بلاسگان تا بالای کوه های قفقاز و دروازه‌های آلانین و زنجیره‌های کوهستانی پیشاور، ماد، گرگان، مرو، مرکز و همه‌ی ابرشهر، کرمان، سیستان، توران، مکران، پارداثنه، هند، کوشانشهر تا پیشاور و تا کاشغر، سغدینا و کوه‌های تاشکند و آن سوی دریا، عمان (هویسه، ۲۴-۲۲: ۱۹۹۹).

این فهرست امپراتوری از پادشاهی‌ها (شهرها) شامل ارمنستان (ارمین) است اما مناطق دیگری هستند که نباید با ایران شهر مرتبط باشند. اگر در نظر داشته باشیم که شاپور یکم در سنگ نوشته و ضرب سکه خود لقب (فارسی میانه) *Māzdēs n bay Šābuhr Šāhān* / *Šāh Ērān ud an-ērān kē čīhr az yazdān* / *Šāh Ērān ud an-ērān kē čīhr az yazdān* / *Šāh Ērān ud an-ērān kē čīhr az yazdān* شاهان ایران و غیر ایران که نسبش از خدایان است (Daryae 2008, 61)، پس می‌توان دید که چرا این فهرست به معنای امپراتوری شاپور یکم است که بسیار فراتر از قلمرویی است که ایرانی تلقی می‌شد. در دو سه دهه پس از شاپور یکم، کرتیر، روحانی زردشتی که چهار سنگ نوشته برای ما به جا گذاشته است (Gignoux 1991, 22-23)، به تفصیل از اقدامات خود و مناطقی که همراه با شاهنشاه ایران برای برپایی آتشکده‌ها برای ترویج مزدپرستی پیموده‌اند و حمایت از روحانیون مجوسی در شرق نزدیک و قفقاز صحبت می‌کند. کرتیر در سنگ نوشته خود می‌گوید که آتش‌های مقدس بسیاری را در سرتاسر امپراتوری برپا کرد، جایی که برای اولین بار از سرزمین ایران یاد می‌کند. (کرتیر ۱۴/ فارسی میانه):

w-m was ādurān ud mowūn anadar šahr ī Ērān, Pārs ud Pahlaw, Xūzestān ud Asūrestān ud Mēšān ud Nōdšīragān ud Ādurbādagān ud Spāhān ud Ray ud Kermān ud Sagestān ud Gurgān ud Marw ud Harēw ud Abaršahr ud Tūrestān ud Makurān ud Kušānšahr tā frāz ō Paškabūr padēx kerd.

و آتش‌ها و روحانیون بسیاری در امپراتوری ایران-پارس، پارت، خوزستان، آسورستان، میشان، نودشیرگان، آذربایجان، سپاهان، ری، کرمان، سگستان، گرگان، مرو، هرات، ابرشهر،



تورستان، مکران، کشور کوشان به سمت پیشاور- مستقر ساخته‌ام. (مک کنزی، ۵۴-۵۵: ۱۹۸۹).

کرتیر با بیان اینکه سرزمین‌های غیرایرانی کجا بوده و در آنجا آتش‌ها و روحانیون مزدایی را برپا می‌کند، به ما لطف کرده است. (فارسی میانه/۱۵):

*u-m pad-iz Anērānšahr ādur ud mowmard čē pad šahr ī Anērān būd kū asp ud mard ī šāhān šāh rasīd—Andiyōk šahrestān ud Sūriyā šahr ud čē abar Sūriyā nahang, *Tersōs šahrestān ud Kilikiyā šahr ud čē abar Kilikiyā nahag, Kēsariyā šahrestān ud Kapōdakiyā šahr ud čē abar Kapōdakiyā nahang tā frāz ō *Grāykiya šahar ud Arman šahr ud Wiruzān ud *Alān ud Balāsaqān tā frāz ō Alānān dar.*

و همچنین در سرزمین انیران آتش‌ها و روحانیونی که در سرزمین انیران بودند که اسب‌ها و مردان شاهنشاه به آن رسیدند - شهر انطاکیه و سرزمین شام و آنچه به استان شام متصل است. شهر تارسوس و سرزمین کاپادوکیه و آنچه به استان کاپادوکیه متصل است، تا سرزمین یونان (پونتوس؟) و سرزمین ارمنستان و ایبریا و آلبانی و بلاساگان تا دروازه آلان (مک کنزی، ۵۸: ۱۹۸۹).

آشکار است که قفقاز جزئی از ایران‌شهر نیست، بلکه بخشی از قلمرو بزرگ امپراتوری ساسانی است. این حقیقت دوباره از سومین سنگ نوشته ساسانی ما، سنگ نوشته پادشاه نرسه در پایکولی به تاریخ ۲۹۳م روشن می‌شود (Weber 2016). این سنگ نوشته از بسیاری جهات برای درک دیدگاه‌های ایرانیان از قفقاز و سیاست‌های قدرت اواخر سده سوم میلادی، در دوره‌ای که تاریخ این منطقه مبهم است، مهم به شمار می‌رود (Kettenhofen 1995, 48-50).

داستان شاه نرسه، پسر شاه شاپور یکم، به شرح اول شخص در سنگ نوشته پایکولی، در کردستان امروزی عراق آمده است. نرسه توسط برادران و سرانجام برادرزاده‌اش، بهرام سوم، برای تاج و تخت امپراتوری ساسانی، یعنی فرمانروایی بر ایران‌شهر دور زده شده بود. او لقب «وزرگ ارمینان شاه (پادشاه بزرگ ارمنستان)» را مانند برادر کوچکترش هرمزد-اردشیر داشت. تصور می‌شد که این عنوان نشان‌دهنده اهمیت ارمنستان در مقابل امپراتوری



ساسانیان است، جایی که جانشین/ولیعهد ساسانیان برای حکومت فرستاده می‌شد تا اینکه پادشاه بر تخت نشست، از دنیا می‌رفت. این سناریو تا حدودی در سنگ نوشته پایکولی نیز اشاره شده، اما مسائل مهمی در رابطه با سرزمین‌های ارمنی و ایرانی در قسمتی از سنگ نوشته آمده است: «از ارمنستان به سوی ایران‌شهر حرکت کرده بودیم و لشکری از ایران‌شهر را بسیج کرده بود» (پایکولی/۱۸). از این رو، اهمیت AYK LN MN 'rmny OL 'ry'n-štry / az Armany ō Ērānšahr (از ارمنستان تا ایران‌شهر)، به وضوح نشان می‌دهد که در اواخر سده سوم، ارمنستان بخشی از ایران‌شهر تصور نمی‌شد. از این رو، سنگ نوشته کرتیر روحانی والامقام زردشتی و کتیبه شاه نرسه نشان می‌دهند که در زمان ایجاد امپراتوری ساسانیان، ارمنستان جزئی از قلمروی ایران بوده است. با این حال، اکنون باید در مورد موقعیت منحصر به فرد ارمنستان، جایی که پادشاه ایرانی در آن اقامت داشت، تا حدودی محتاط باشیم. این سناریو قبلاً در دوره اشکانیان ایجاد شده بود، جایی که ولیعهد اشکانی در ارمنستان اقامت می‌کرد (Lang 1983, 517). بر اساس شواهدی که از باختر/بلخ، مهری با عنوان در ادامه داریم: oa(z) arko ko(šanoš)[ao] «پادشاه بزرگ کوشان» که با وزرگ ارمینان شاه مطابقت دارد (Daryae 2017, 87-88). در واقع، برخی از شاهزادگان بعدی ساسانی که احتمالاً پادشاه خواهند شد، در مناطق شمال شرقی امپراتوری ساسانی نیز اقامت داشتند. این احتمال وجود دارد که با تبدیل شدن ارمنستان به محل منازعه از سده پنجم میلادی، شاهزادگان ساسانی به پادشاهی کوشان فرستاده شوند تا منتظر فرمانروایی خود بر ایران‌شهر باشند.



مهمتر از آن، نحوه مشاهده قفقاز و ارمنستان توسط ساسانیان در سده سوم برای شناخت هویت سیاسی این منطقه بسیار مهم است. با مقایسه سنگ نوشته شاپور یکم در دهه‌ی ۲۶۰م و سنگ نوشته نرسه در دهه‌ی ۲۸۰م می‌توان تغییری در چشم‌انداز سیاسی قفقاز مشاهده کرد. این را فهرست مناطقی که تحت حکومت شاپور یکم ذکر شده و پادشاهان و اربابان قفقاز که گفته می‌شود به نرسه برای تصدی تاج و تخت ساسانی ایران‌شهر پیوسته‌اند، روشن می‌کند. شاپور در رابطه با قفقاز بیان می‌کند که جایگاه زیر را دارد (ŠKZ/2):

Ādurbāyagān, Armin, Wiruzān, Sīgān, Arrān, Balāsagān tā fraz ō Kaf kōf ud Alānān dar ud hamag parišxwār kōf.

آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، سیگان، آلبانیا، بلاسگان به سمت کوهستان قفقاز و دروازه‌های آلان‌ها، به سمت کوهستان البرز (هویسه، ۲۲: ۱۹۹۹).

در اینجا شش نام در فهرست شاپور یکم برای قفقاز برشمرده شده است. برای نرسه، اربابان و پادشاهان زیر از قفقاز به حمایت او آمدند. (NPai 44):

[W..](n)[..] M[LKA W ----]k'n MLKA W mskyt'n MLKA W 'byr'n MLKA W syk'[n ML](K)A W tyldt MLKA.

... و پادشاه [گرگان/بلاساگان، و پادشاه مسکیتن و پادشاه ایبریا، و پادشاه سیگان و شاه تیرداد. (هومباخ-شروو، ۱۹۸۳، (۳، ۱)، (۷۱).

بلاسگان به وضوح به عنوان منطقه‌ای است که بیشتر در قسمت‌های جنوبی مسیر پایینی رودخانه‌های کور و ارس (آراکس) واقع شده است، از جنوب با آذربایجان و از شرق با دریای خزر هم مرز است که بعداً به عنوان دشت مغان شناخته شد. شواهد حاکی از آن است که بلاسگان تا حدودی از آلبانی/اران مستقل بوده و در زمان اردشیر یکم، شاه بلاسگان با ساسانیان متحد شده بود (Chaumont 1988). از سوی دیگر نام مسکیتا از نظر شناسایی مشکلاتی را ایجاد کرده است. هومباخ و شروو در نسخه خود از کتیبه پایکولی نشان می‌دهند که این مکان باید با مردم ماساژت، قبیله‌ای از آلان که توسط پاستوس بوزاند به عنوان ساکن بلاسگان ذکر شده است، شناسایی شود و مکان آن مربوط به آردان پارتی/آلبانی یونانی است که بعدها در دوران اسلامی به عنوان اران شناخته شد (Hunbach, Skjærvø 124-125, (3,1), 1983). در مورد ایبران نیز اشاره شده است که نام یونانی ایبریا به طرق مختلف و برای منطقه‌ای که دارای تقسیمات جغرافیایی بیشتری بوده و توسط نویسندگان یونانی و متون مختلف برای منطقه قفقاز به کار رفته است (Rapp 2016, 21). در حالی که نمی‌توان آن را قطعی دانست، اما این نام ممکن است برای متسختا گرجی، اولین پایتخت پادشاهی که بعدها به نام گرجستان شناخته شد، خوانده شود. آیا می‌توانیم شاهد ذکر پادشاه متسختا از کاختی باشیم که یک حکومت مستقل بود که تنها در یازدهم میلادی به پادشاهی گرجستان ملحق شد؟ بنابراین، آیا ما می‌توانیم یک مسکیتا داشته باشیم، در حالی که ایبران مخفف ایبریا باشد؟ آیا ممکن است پادشاه ساسانی در سده سوم به آنچه که «گرجستان» به عنوان دو پادشاهی مجزا می‌نگریست، باشد؟



دو پادشاه بعدی ممکن است از سناریوی مشابهی در برخورد با ارمنستان تاریخی حمایت کنند. این ما را به پادشاه سیگان می‌رساند که به درستی توسط والتر برونو هنینگ و پیش از آن توسط اولین محققى که بر روی کتیبه پایکولی کار کرد، ارنست هرتسفلد بود. سیگان پادشاه سیونیک است که در ارمنی به آن «ایشخان سیونیک^۵» می‌گویند، که در جغرافیای ارمنستان به صورت «سیسکان^۶» و «سیسگان^۷» در ضمیمه زکریا از موتیلنه، کشوری در کرانه چپ ارس پایین آمده است (Henning 1952, 512). البته سنت تاریخی ارمنستان از سده پنجم به بعد، با تأمل در گذشته و حال، خاندان سیونیک همواره به عنوان طرد شده و خائن به آرمان ارمنی تلقی شده است. اشاره شده است که رابطه سیونیک با ساسانیان نسبت به خاندان‌های اشراف ارمنی تا حدودی متفاوت بود (Greenwood 2008, 3). این سؤال پیش می‌آید که سیونیک‌ها در سده سوم میلادی در تغییر جهان سیاست‌های سرزمینی و هویتی قفقاز چه فکری درباره خود داشتند؟ حتی در سده پنجم میلادی، شخصیت مهم تاریخ ارمنیان، واسک سیونیک، فردی متعهد به سنت مزدایی و پادشاه ساسانی بود و در قلمرو او آتشکده‌ها همچنان وجود داشت. در حالی که فرماندهی نیروهای ارمنی در جنگ بزرگ ارمنستان و امپراتوری ساسانیان را بر عهده داشت، تصمیم گرفت در نبرد آوراير در سده پنجم میلادی به ارتش ساسانیان بپیوندد (Russell 1987, 137-138). این وفاداری سیونیک به قلمرو ساسانیان یک رویداد موقتی نبود و تا سده ششم بعد از میلاد ادامه یافت. در سال ۵۷۱ میلادی واهان سیونیک از ارمنستان اشکانی پیشین جدا شد و ارتفاعات شمال شرقی ارمنستان و سراسر قفقاز شرقی را تصرف کرد تا مقام شهردار (فارسی میانه) را از خسرو یکم برای قلمرو خود دریافت کند و در داخل امپراتوری ساسانیان به پادشاهی رسید (Areshian 2013, 156.).

فکر می‌کنم تنها با پادشاهی‌هایی مانند سیونیک است که می‌توانیم ماهیت یک نقش برجسته صخره‌ای مهم ساسانی در سلماس، نزدیک دریاچه ارومیه را درک کنیم (Hinze 1969; Lushey 2011). در یک طرف دو سوار ایستاده‌اند که به احتمال زیاد اردشیر یکم بنیانگذار امپراتوری ساسانیان و پسرش شاپور اول هستند. اما آن دو مرد دیگر که مطمئناً مردم عادی

5- išxan siwneac

6- sisakan

7- sisgān

نیستند، چه کسانی هستند که از این دو سوار یک نیم‌تاج دریافت می‌کنند؟ در حالی که اخیراً پیشنهاد شده که ما ممکن است به فرمانروایان سده چهارم دقت کنیم (Maksymiuk 2017, 108-109)، من پیشنهاد می‌کنم که بر ناخاراهای خاندان سیونیک متمرکز شویم که در اوایل، قدرت جدید در فلات ایران را در مقابل دیگر خاندان‌های اشراف ارمنی که سعی در پیروی از خاندان اشکانی داشتند برای خود ایجاد کردند. لازم به ذکر است که به گفته زکریا موتیلنه‌ای (Chronicle, xii.7)، زبان سیونی تا حدودی از ارمنی جدا بوده است (Greenwood 2008, 2). از این رو، ممکن است هویت جداگانه‌ای وجود داشته باشد، یا هویتی که در بهترین حالت در برابر ارمنی و ایرانی مبهم بوده است؛ بنابراین، آزردهنگی و تزلزل خاندان سیونیک بین آرشاکونی‌ها و ساسانیان را توضیح می‌دهد.

اینکه ساسانیان سیونیک را جدا از ارمنستان می‌دیدند، نه تنها از کتیبه‌های شاپور یکم در کعبه‌ی زردشت و نرسه در پایکولی، بلکه در تقسیم اداری که بعدها ساسانیان در دوره مرزبانان در سده پنجم میلادی اعمال کردند، روشن است. معادن طلای ارمنستان بسیار مهم بود و بدون شک عامل دیگری برای جنگ رومیان و ساسانیان به شمار می‌رفت. مهریابی و انتشار اخیر توسط ریکا گیزلن در این زمینه آموزنده است که تنها دفتر (فارسی میانه) زربد (رئیس طلا) متعلق به چنین مناطقی است: ارمین و اردان و فیروزان و سیسگان و مرز نسوان (Gyselen 2002, 226-227). بنابراین، در این مهرهای اداری اواخر ساسانی یا پس از سده پنجم، پنج نام، آورده شده که دوباره ارمنستان جدا از سیسگان قرار گرفته است. پس باید روشن نمود که آنچه ما درباره «ملت» ارمنی و ایرانی در اواخر دوره باستان می‌اندیشیم تا حدودی با آنچه که حداقل ساسانیان به عنوان سرزمین‌هایی که با آن سروکار داشتند، متفاوت بود. آنچه خاندان سیونیک در مورد خود و پادشاهی خود در برابر ارمنیان و ایرانیان می‌اندیشید، چنین نمونه‌ای از پیچیدگی‌های قومی و سرزمینی اواخر دوران باستان را ارائه می‌دهد. فلات ایران و قفقاز پیش از آمدن ساسانیان در سده سوم میلادی، از نظر فرهنگی و سلسله‌ای بسیار متفاوت به هم تنیده شده بودند. گمان نمی‌کنم پیش از سده سوم، معنایی از ایرانشهر (سرزمین ایرانیان) وجود داشته باشد، اگرچه ممکن است مانند ارمنه، جنبش‌های قومیتی مشترک وجود داشته باشند. با ساسانیان و ایجاد اندیشه ایرانشهر با حدود آن، گسستی در جهان قفقازی-ایرانی رخ داد.

ساسانیان که از این پیوند عمیق جهان ایران اشکانی و جهان ارمنی آرشاکونی (اشکانی‌گرایی)، یا آنچه «مشترک‌المنافع اشکانی» نامیده می‌شود (Jong 2015, 127)، می‌دانستند، سعی کردند به هر بهائی، گاهی اوقات آرشاکونی‌های ارمنی را با همکاری

ناخارارها علیه پادشاه ارمنستان و گاهی مداخله مستقیم برای این منظور ضمیمه و پایان دهند. باید به ابتدای این مقاله برگردیم و به سخنان تومانوف در مورد استقلال و اهمیت ناخارارها و خاندان اصیل توجه کنیم که در فلات ایران نیز صادق بود. به نظر می‌رسد هویت‌ها و قلمروها آن‌طور که ما فکر می‌کنیم، در سده سوم تثبیت نشده بود، تا اینکه امپراتوری ساسانی تصویری از ایران‌شهر ایجاد کرد. این امر باعث شکل‌گیری هویت در فلات ایران می‌شود و پادشاهی‌های دیگر در قفقاز را به تصمیم‌گیری برای انتخاب امپراتوری جدید سوق می‌دهد، یا با دوران سختی روبرو می‌شوند. در حالی که بسیاری از ناخارارهای قفقاز گرد هم آمدند و با شاه آرشاکونی متحد شدند، کسانی که در سرزمین‌های مرزی ارمنستان و جهان ایران نامیده می‌شوند، هنوز مطمئن نبودند و بین دو طرف در تردید بودند. خاندان اصیل سیونیک بهترین نمونه از پیچیدگی‌های شکل‌گیری هویت در زمان امپراتوری‌سازی در اواخر دوران باستان در ایران و قفقاز است.

فهرست منابع و مآخذ:



- Areshian, G. E. (2013), Sasanian Imperialism and the Shaping of Armenian Identity, in: G. E. Areshian (ed.), *Empires & Diversity: On the Crossroads of Archaeology, Anthropology, & History*, Los Angeles: 146–163.
- Chaumont, M.-L. (1988), *Balāsagān*, <http://www.iranicaonline.org/articles/balasan-ar#pt1>.
- Coloru, O. (2017), *L'imperatore prigioniero. Valeriano, la Persia e la disfatta di Edessa*, Roma–Bari.
- Daryaei, T. (2008), Kingship in Early Sasanian Iran, in: V. Sarkhosh Curtis, S. Stewart (eds.), *The Sasanian Era: The Idea of Iran*, vol. III, London: 60–70.
- Daryaei, T. (2017), a Note on the 'Great King of Armenia', in: P. S. Avetisyan, Y. H. Grekyan (eds.), *Bridging Times and Spaces: Papers in Ancient Near Eastern, Mediterranean and Armenian Studies Honouring Gregory E. Areshian on the Occasion of His Sixty-fifth Birthday*, Oxford: 85–88.
- Frye, R. N. (1993), Iranian Identity in Ancient Times, *Iranian Studies* 26(1–2): 143–146.
- Garsoïan, N. G. (2004), The Aršakuni Dynasty, in: R. G. Hovannisian (ed.), *The Armenian People from Ancient to Modern Times*, vol. I: *The*

Dynastic Periods: From Antiquity to the Fourteenth Century, Basingstoke: 63–94.

- Gignoux, P. (1991), *Les quatre inscriptions du mage Kirdīr: textes et concordances*, (*Studia Iranica* 9), Paris.
- Gnoli, G. (1989), *The Idea of Iran: An Essay on Its Origins*, Roma.
- Greenwood, T. (2008), *Sasanian Reflections in Armenian Sources*, (*Sasanika Occasional Papers* II), Irvine, Ca.
- Gyselen, R. (2002), *Nouveaux matériaux pour la géographie historique de l'empire sassanide: sceaux administratifs de la collection Ahmad Saedi*, (*Studia Iranica* 24), Paris.
- Henning, W. B. (1952), a Farewell to the Khagan of the Aq-Aqatārān, *BSOAS* 14: 501–522 (= W. B. Henning, *Selected Papers II*, (*Acta Iranica* 15), Liège 1977: 387–408).
- Hinz, W. (1969), *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin.
- Humbach, H., Skjærvø, P. O. (1978–1983), *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Wiesbaden; part 1: *Supplement to Herzfeld's Paikuli*, by H. Humbach, 1978; part 2: *Synoptic Tables*, 1980; part 3.1: *Restored Text and Translation*; part 3.2: *Commentary*, by P. O. Skjærvø, 1983.
- Huyse, P. (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Kaba-i Zardust (ŠKZ)*, (*Corpus Inscriptionum Iranicarum*, Pt. III), 2 vols. London.
- Jong, A. de (2015), Armenian and Georgian Zoroastrianism, in: M. Stausberg, Y. S.-D. Vevaina (eds.), *The Wiley Blackwell Companion to Zoroastrianism*, Chichester: 119–128.
- Kettenhofen, E. (1995), *Tirdād und die Inschrift von Paikuli: Kritik der Quellen zur Geschichte Armeniens im späten 3. und frühen 4. Jh. n. Chr.*, Wiesbaden.
- Lang, D. M. (1983), Iran, Armenia and Georgia, in: E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3(1), Cambridge: 505–536.
- Luschey, H. (2011), Ardašīr I, ii. Rock reliefs, <https://iranicaonline.org/articles/ardasir-ii>
- MacKenzie, D. N. (1989a), *Ērān, Ērānšahr*, <http://www.iranicaonline.org/articles/era>
- -eranshahr.
- MacKenzie, D. N. (1989b), Kerdīr's Inscription, in: G. Herrmann (ed.), *The Sasanian Rock Reliefs at Naqsh-e Rostam*, (*Iranische Denkmäler* 13), Berlin: 35–72.
- Maksymiuk, K. (2017), The Sasanian Relief at Salmās: New Proposal, in: K. Maksymiuk, G. Karamian (eds.), *Crowns, Hats, Turbans and*



Helmets: The Headgear in Iranian History, vol. I: *Pre-Islamic Period*, Siedlce–Tehran: 97–112.

- Rapp, S. (1999), *Medieval Christian Georgia*, in: O. Z. Soltes (ed.), *National Treasures of Georgia*, London: 84–89.
- Rapp, S. (2016), *The Sasanian World through Georgian Eyes: Caucasia and the Iranian Commonwealth in Late Antiquity Georgian Literature*, Farnham.
- Russell, J. R. (1987), *Zoroastrianism in Armenia*, Cambridge.
- Toumanoff, C. (1963), *Studies in Christian Caucasian History*, Washington, D.C.
- Toumanoff, C. (1969), The Third-Century Armenian Arsacids: A Chronological and Genealogical Commentary, *Revue des Études Arméniennes* 6: 233–281.
- Toumanoff, C. (1986), *Arsacids vii: The Arsacid Dynasty of Armenia*, <http://www.iranicaonline.org/articles/arsacids-vii#prettyPhoto>.
- Weber, U. (2016), *Narseh*, <http://www.iranicaonline.org/articles/narseh-sasanian-king>.



گذر تاریخ، فصلنامه علمی-تخصصی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۳

سال اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

درفش‌های ایران^۱

علیرضا شاپور شهبازی^۲

یاسمن وحید بیکران^۳

«درفش‌های ملی» که نماد نهادهای سیاسی هستند، از کاربردهای مذهبی یا نظامی «نشان‌ها» سلسله‌ای (که «نشان‌ها» یا «نظام‌ها» نیز نامیده می‌شوند) با صلیبیون و به‌طور سیستماتیک‌تر با ظهور کشورهای اروپایی و گسترش آنها در خارج از کشور در قرن شانزدهم شروع به تکامل کردند (Siegel, pp. 17-136, Pl. 17). در ایران، از روزگار هخامنشیان، از درفش‌های «شاهنشاهی» استفاده می‌شد، در حالی که استفاده از «نظام‌های» خانوادگی بر روی معیارهای بزرگان فئودالی دوره اشکانی و ساسانی منعکس شده است. در پیرامون این بحث، می‌توان به خاندان رستم (اژدها)، خاندان گودرز (شیر طلایی) و به شاهان کیانی (خورشید طلایی؛ نگاه کنید به DERAFŠ) اشاره کرد. در قرن ششم «درفش ملی» که همان درفش کاویانی بود پدید آمد. این درفش از زمینه ارغوانی نگین‌دار بسیار، یک ستاره (اختر) به عنوان نشان و نواری قرمز، طلایی و ارغوانی تشکیل شده بود (Šāh-nāma, Moscow, I, pp. 64-65; cf. ibid, III, p. 63, v. 11 ibid, I, p. 65, v. 244; III, p. 42, v. 621, p. 173, v. 2654; IV, p. 97, v. 294, p. 102, v. 294 DERAFŠ, v. 1375; p. 98, vv. 1385-90; V, p. 102, v. 294). اصطلاح اختر هم به معنای «ستاره» و هم «بخت» است. اهمیت ملی آن به حدی بود که یک قهرمان تورانی می‌توانست بگوید: «آن اختری است که نیروی ایرانیان در آن نهفته است (آن اختر است، که نیروی ایران بدو اندر است) و «اگر آن درفش ارغوانی را بگیریم، ما روز رابده‌ایم» (Ibid, IV, p. 98, v. 1390).

۱- مقاله حاضر ترجمه‌ای است از:

A. Shapur Shahbazi, "Flags of Persia", Encyclopedia Iranica, X/1, pp.12-27

۲- باستان‌شناس، تاریخ‌نگار و استاد فقید تاریخ و باستان‌شناسی دوره هخامنشی

۳- دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه، yasbikaran@gmail.com



در واقع تسخیر و انهدام این درفش نشان از فروپاشی امپراتوری ایران داشت (Christensen, 502-504 Iran Sass., pp. 502-504). از این رو، هنگامی که یعقوب لیث ادعای «میراث پادشاهان ایران» را کرد و در پی «احیای شکوه و جلال آنان بود»، در شعری که از طرف او برای خلیفه عباسی سروده شد، گفته: «درفش کاویان همراه من است که امید دارم از طریق آن بر ملت‌ها حکومت کنم» (Abū Eshāq Ebrāhīm b. Mamsād, cited by Stern, p. 541). او ممکن است قصد داشته باشد که درفشی شبیه درفش واحد باستانی را بازسازی کند (ر.ک: Titley, pl. 15)، اما این هرگز محقق نشد. با این وجود، درفش‌های ستاره‌دار در ایران محبوبیت خود را حفظ کردند (PLATE I; Figure 1, Figure 2 a-b)، تا زمانی که نماد شیر و خورشید بر روی درفش تعالی یافتند.

درفش‌های اموی سفید بود (Tabarī, II, p. 1921؛ اگر چه Bal'amī, ed. Rowšan, II, p. 1024، می‌گوید سبز بودند). قبیله اشعری (که برخی از اعضای آن در قم ساکن شدند)، درفش کوچکی داشتند که از حضرت محمد (ص) به آنها به ارث رسیده بود و شامل دو نوار بود که یکی سیاه رنگ و مزین به هلال سرخ ماه و دیگری سفید بود (Abu'l-Bohtari). گزارش شده توسط: (Qomī, p. 282; Figure 3). ابو مسلم دو درفش بزرگ برافراشت، یکی سیاه، دیگری سفید که بر آن، آیه ۳۹ سوره ۲۲ (الحج) قرآن حک شده بود (Tabarī, II, p. 1010-11; Figure 4 Bal'amī, ed. Rowšan, II, 1954). معیار امپراتوری خلفای عباسی (تصویر ۵) سیاه رنگ با نوشته سفید «محمد رسول الله است» بود (Margoliouth and Amedroz, Eclipse I, p. 199). مخالفت با حکومت عباسیان با دور انداختن درفش‌های سیاه بیان شد: خلفای فاطمی مصر رنگ سبز را پذیرفتند (Sarre, p. 361f); علویان و سران شورشی در ایران درفش‌های سفید برافراشتند (Gardīzī, pp. 172, 274, 278 f., 281; Qazvīnī, pp. 84, 240, 412, 421f., 426, 458, 462, 470-71, 475, 477, 559). مأمون در هنگام انتصاب علی الرضا (ع) به عنوان وارث ظاهری، رنگ سبز، رنگ علویان را برای درفش‌ها و لباس‌های خود به کار گرفت (Ya'qūbī, Ta'rikò II, pp. 545, 551; Bal'amī, ed. Rowšan, II, pp. 1241, 1250, cf. p. 962). متهم به پیروی از سنت‌های باستانی ایران شد (Abd-al-Jalīl Qazvīnī, pp. 384 f) و به زودی به سیاهی رسمی عباسی بازگشت (Bal'amī, ed. Rowšan, II, pp. 1250; Ya'qūbī, Ta'rikò II, pp. 550 f). فرمانروایان دولت‌های پیرو عباسی، به نشانه



مشروعیت، درفش‌های سیاهی دریافت کردند که همراه با معیارهای سلسله‌ای خود حمل می‌کردند (Ackerman, pp. 2773f.; Spuler, Iran, pp. 348f). عضالدوله به طور ویژه در هنگام تصدی خود، توسط خلیفه عباسی دو درفش مخصوص دریافت کرد، یک درفش سفید که معمولاً برای سران ارتش (عمارة الجیوش) و یک درفش طلایی که نشان‌دهنده رتبه وارث تاج و تخت بود (Helāl, p. 94). او پیش از مرگ ظاهراً بر روی درفش‌های سیاهش، قصد خود برای فتح فاطمیان مصر را با ندای اسلامی نوشته بود (Bağdādī, p. 209).

با گذشت زمان، نمادهای ایرانی و ترکی با کتیبه‌های اسلامی ترکیب شدند و درفش‌هایی با رنگ‌ها، طرح‌ها و اندازه‌های گوناگون به وجود آمدند. دو بازنمایی اولیه شایان ذکر است. (آنهایی که بر روی یک صفحه «پس از ساسانیان» از انیکووا حکاکی شده‌اند، در ابتدا در قرن هشتم تولید شده، اما یک یا دو قرن بعد دوباره کار شد، Marschak, p. 322 with Pls. 209-211، مربوط به اینجا نیستند). یکی از آنها یک جریان ازدها شکل است که روی دکل یک قایق شناور است (تصویر ۶) که بر روی یک ظرف براق قرن نهم از نیشاپور به تصویر کشیده شده است. دیگری تابلویی کتیبه‌ای است که توسط یک جنگجو بر روی کاسه قرن دهم نقاشی شده است (Survey of Persian Art, Pl. 577). زمانی که حسن بن محمد بن بزرگ امید، فرقه نزاری را تأسیس کرد، «بر گوشه‌های منبر چهار درفش سرخ، طلایی، سفید و سبز برافراشت» و ادعای امامت را منتشر کرد (Tārīk-e gozīda, ed. Navā'ī, p. 523). بر اساس یک نسخه خطی مصور از تاریخ رشیدالدین، درفش‌های غزنوی معمولاً قرمز بوده و غالباً از مربع‌های شطرنجی به عنوان نشان استفاده می‌کردند (Rice and Gray, Pls. 38, 44, 57, 60)، اما شواهد ادبی نشان‌دهنده آنست که در آنها نقش‌هایی از هُمای به رنگ طلایی یا یک شیر وجود داشت (Mīnovī, pp. 91-95 and Nafīsī, 1949, pp. 45, 48-58; Yūsufī, pp. 422 f.; Figure 7 Figure 8). به گفته قزوینی در حدود ۱۱۶۴/۵۶۰م، پادشاهان شیعه درفش‌هایی به رنگ‌های سفید، سبز و سایر رنگ‌ها به جز سیاه داشتند، در حالی که پادشاهان سلجوقی از سبز، زرد و قرمز استفاده می‌کردند (ص ۵۵۹).



سلطه سلجوقیان و به ویژه مغولان، تنوع در شکل، رنگ و اندازه درفش‌ها افزایش یافت. برخی از آنها را ترکها درفشی می‌نامیدند که دارای منگوله‌ای بزرگ (توح / طوق) که از یال یا دم پاک (غژگاو ایرانی) ساخته می‌شد و بر نیزه نصب می‌گردید (Pūr-e Dāwūd, pp. 288 ff.; Ackerman, p. 2777). بقیه درفش‌ها با قطعات ابریشمی گوشه‌دار کوچک با یک یا چند قلم و آراسته با طرح‌های گلدار یا هندسی (شکل ۹ا)، دایره‌ای (شکل ۹ب) و دایره‌های سه‌تایی ساخته می‌شدند (شکل ۹c؛ دومی احتمالاً نشان دهنده درفش تیموری است؛ رجوع کنید به Clavijo, p. 208). یا با چهره‌های نمادینی مانند اژدها (شکل ۱۰)، شیرها (شکل ۱۱ا)، و همای یا سیمرخ (شکل ۱۱ب) بودند. برخی دیگر هنوز دارای استانداردهای استادانه‌ای با حاشیه‌های تزیین شده که دارای کتیبه‌هایی بودند - اعم از دعاهای مذهبی (شکل‌های ۱۲a-b) یا نام و عنوان یک پادشاه (شکل ۱۳، شکل ۱۴، شکل ۱۵؛ برای شواهد ادبی مراجعه کنید به: Ackerman, p. 2774؛ Nafīsī, 1949, p. 44) و با پس زمینه‌ای توسط تکه‌های مربعی پارچه، و برش در یک یا چند نوار پنون^۴ مانند وزین شده است (شکل ۱، شکل ۷، شکل ۱۲b). نمادهای آنها شامل ستارگان (شکل ۲a)، ماه (Nafīsī, 1949, pp. 46, 51)، خورشید (همان، ص ۵۷؛ همچنین رجوع کنید به illustration in Lentz and Lowry, catalogue no. 46)، اژدها (تصاویر ۱۰، ۱۴؛ Nafīsī, 1949, pp. 29, 46؛ Mīnovī, p. 95)، شیر (شکل ۸، ۱۳؛ Mīnovī, 1949, pp. 47-57)، سیمرخ (تصویر ۱۱b، تصویر ۱۶، تصویر ۱۷؛ نفیسی، ۱۹۴۹، ص ۴۶، ۵۷؛ مینووی، ص ۹۰، ۹۵)، یا حتی فرشتگان (تصویر ۱۲b و ۱۳) است.

حجم وسیعی از شواهد ادبی و باستان‌شناسی که توسط احمد کسروی (ص ۱۷-۱۲)، مجتبی مینوی (ص ۹۷-۹۱) و سعید نفیسی (۱۹۴۹، ص ۵۹-۴۶) گردآوری شده است، نشان می‌دهند که از قرن دوازدهم علامت زودپاک باستانی خورشید در برج اسد (شهرت یافته از تصاویر موجود در کتابهای نجوم، به عنوان مثال، رساله ابومعشر بلخی در ستاره‌شناسی (MS Paris, Bibliothèque Nationale، نسخه برداری شده در حدود ۶۳۷ق/۱۲۴۰م؛ رجوع کنید به: Blochet, 1926, Pl. XXI) به عنوان یک شخصیت نمادین محبوبیت یافت. بر

۴- پرچم‌های به اصطلاح پنون، پرچم‌های هستند که دارای اشکال مثلثی، مخروطی یا دم چلچله‌ای مثلثی و غیره هستند.

روی سکه‌های سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی روم (۶۴۴-۶۳۴ق/۱۲۴۶-۱۲۳۶م)، «احتمالاً برای نمونه قدرت فرمانروا» آمده است (Darley-Doran, p. 975). ویلیام اوزلی برای نخستین بار متوجه گزارش ابن عبری (III, p. 564) مبنی بر اینکه «خورشید» در اینجا «نماد همسر گرجی پادشاه» افسانه بوده است شد، زیرا در یک مورد «خورشید بر پشت دو شیر قرار گرفته است که بیداد می‌کنند و دم‌هایشان در هم آمیخته است» (Darley-Doran, p. 975)، و در برخی موارد، خورشید به صورت نیم تنه مردانه ظاهر می‌شود.

دیگر موارد اصلی دارای نقش خورشید و شیر عبارتند از: بر روی کاشی براق کاشان (اکنون در موزه لوور) به تاریخ ۵۰ق/۱۲۶۷م (Survey of Persian Art IX, Pl. 721); رجوع کنید به قلمدان فلزی به تاریخ ق ۱۲۸۱/۶۸۰م، (ibid, Pl. 721 B4); بر روی آینه فولادی مملوک از سوریه یا مصر (Köseoglu, Pl. 109) به تاریخ ۷۴۰-۷۲۰ق/۱۳۴۰-۱۳۲۰م؛ بر روی پل مخروبه ارخونید در نزدیکی بغداد در قرون ۱۴-۱۲م، جایی که خورشید به صورت نیم تنه مردانه در کنار کتیبه‌ای الشمس شرفه الاسد نشان داده شده است (Herzfeld, Survey of Persian Art XIII, Pl. 1314A)، جایی که دایره‌ای دارای پرتویی که سه صورت زن را در بر می‌گیرد روی شیری قرار دارد که دمش به یک هیولای بالدار ختم می‌شود. و بر روی برخی از سکه‌های ایلخانی (مراجع در: Ackerman, p. 2778, n. 2).

این نماد که ترکیبی از سنت‌های باستانی ایرانی، عرب، ترک و مغول بود، قرار بود تفسیر خاص شیعی دریافت کند و به نشان ملی ایران تبدیل گردد. از این روی، توسعه آن را می‌توان به طور خلاصه دنبال کرد. خورشید (که به عنوان یک مرد تصور می‌شد) همواره با خاندان سلطنتی ایران مرتبط بوده است: «تصویر بلورین خورشید» خیمه سلطنتی داریوش سوم را مشخص می‌کند (Quintus Curtius, 3.3, 8)؛ درفش اشکانیان با شکل خورشید آراسته بود (Tertullian, Apologeticum 16). تاج‌های ساسانی با تویی که نماد خورشید بود و در بالای آن قرار داشت، آراسته شده بود. مالالاس (۱۸،۴۴) درود نامه‌ای از «پادشاه ایرانی، خورشید مشرق» به «قیصر رومی، ماه غرب» و شاهنامه (Moscow, V, P. 90, vv. 76f) شرح می‌دهد که افراسیاب قهرمان تورانی/ترک می‌گوید: «از خردمندان شنیده‌ام هنگامی که ماه ترکان طلوع کند، خورشید ایرانیان به آن آسیب می‌رساند (که چون ماه ترکان برآید



بلند/ خورشید ایرانیش آید گزند». شیر نیز ارتباط نزدیکی با پادشاهی ایران داشت: ردیف‌هایی از شیرهای درگذر را بر روی تخت و جامه‌های شاهان هخامنشی می‌آراستند (Tilia, pp. 46-57 and figs. 3, 4, 6). تاج آنتیوخوس اول کوماژن (۳۴-۶۹ق.م) با تصویر شیر آراسته شده بود (Ghirshman, pp. 66f., Fig. 80); شیرها بر سینه اردشیر یکم که بر روی نقش برجسته اعطای نشان در نقش رستم پوشیده شده‌اند آراسته شده است (Hinz, Pl. 63). پیرایه مشابهی نیز برای عضدالدوله ساخته شد (Busse, p. 61). در برخی از گویش‌های ایرانی شرقی، کلمه شاه (šāh)، شیر (šēr) هم‌نام شیر (šēr) تلفظ می‌شد (from OIr. *šayr^o: Bartholomae, pp. 12-13); حتی یعقوبی در این دو خطا کرده و شیر بامیان را اسدالبامیان ترجمه کرده است (Markwart, Ēranshahr, pp. 79, 92 f., 300). سنت‌های اسلامی، ترکی و مغولی نیز بر ارتباط نمادین شیر و خانواده سلطنتی تأکید داشتند (Grünert; Kindermann; Ackerman; Köprülü; Spuler, Mongolen4, pp. 282 f). آنها همچنین قدرت جذاب خورشید را مجدداً مورد تأیید قرار داده‌اند و احترام به خورشید توسط مغولان به ویژه در مرحله طلوع آن مجدداً معرفی شد (Spuler, Mongolen4, pp. 140 f). در نتیجه این تحولات، استفاده نشانه‌شناسی از نماد شیر و خورشید رواج و گسترش یافت و بر روی درفش‌ها (شواهد ادبی در: Mīnovī, p. 97) و همچنین بر روی سکه‌ها، منسوجات، فلزکاری و کاشی‌های براق ظاهر گردید (Nafīsī, 1949, pp. 54-60). قدیمی‌ترین نمایش شناخته شده به عنوان نظام درفش (شکل ۱۸) از یک نقاشی مینیاتوری در نسخه‌ای به تاریخ ۸۲۶ق/۱۴۲۳م از شاهنامه شمس‌الدین کاشانی است که نمایانگر است-یک ترکیب حماسی در مورد فتح مغول (Bibliothèque Nationale, suppl. no. 1443). در آن چند سوار (مغول؟) آشکار است که به یک شهر محصور شده (نیشابور) نزدیک می‌شوند و یکی از آنها درفش بلندی را حمل می‌کند که توسط سر نیزه‌ای تاجدار به شکل هلال ماه گرفته شده است و در پس زمینه مربع آن یک شیر درگذر با خورشیدی در حال طلوع بر پشت و دو درفش مثلثی شناور است (Blochet, 1928, III, p. 180). تصویر اولیه مشابهی (شکل ۱۹) روی یک مینیاتور بزرگ و دو صفحه‌ای با تاریخی در حدود ۸۶۵ق/۱۴۶۰م وجود دارد (Martin, Pls. 60 f). کلاویخو (ص ۲۰۷f) کاخی را توصیف می‌کند که تیمور از خان‌های جغتای سابق سمرقند تصرف کرده بود و می‌گوید که نماد شیر و خورشید دروازه ساختمان اصلی و طاق‌های اطراف حیاط را آراسته



کرده است. به او گفته شد (ibid, p. 208) که این نشان «سطح اتکای زرهی اربابان سابق سمرقند بود». نشان خود تیمور «سه دایره برای شکل دادن به یک مثلث» بود (ibid)، همانطور که روی درفش در شکل ۹c و اغلب بر روی لباس‌های سلطنتی عثمانی دیده می‌شود (Tezcan and Delibas, Pls. 1 and passim). نقش خورشید و شیر در سمرقند باقی مانده است، جایی که هنوز درگاه اصلی مدرسه شیردار ساخته شده در ۱۰۲۸ق/۱۶۲۷م را آراسته است (Nafīsī, 1949, p. 62؛ Papadopoulo, p. 433, Fig. 457 با تاریخ‌گذاری نادرست).

در هنگامی که صفویان دولت واحدی را ایجاد کردند و تشیع را به عنوان کیش ملی ترویج نمودند، شیر و خورشید در همه جا به نشانه‌ای آشنا تبدیل شده بود - روی سکه‌های مسی، روی درفش‌ها و آثار هنری. توسط توماس هربرت که در آخرین سال حکومت شاه عباس (۱۰۳۶ق/۱۶۲۷م) از ایران دیدن کرده بود، گفته شد که پدربزرگ شاه اسماعیل، شیخ جنید، «نشان جدید» درفش ایرانی را بنا نهاده است، یعنی ستاره، شیر دراز کشیده و خورشیدی که در چهره‌اش درخشندگی دارد (Herbert, p. 239). این ادعا احتمالاً بازتاب منطقی بودن قدمت این نماد است، زیرا هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد شیر و خورشید در زمان شاه اسماعیل نماد ایران بوده است. علم‌های او که در چالدران به دست عثمانی‌ها افتادند، چنین نشانی ندارند (EIr. I, p. 790). قاسم گنابادی به «درفش‌های سبز» شاه اسماعیل (تاج‌گذاری شده) با نقش ماه اشاره می‌کند (Nayyer Nūrī, 1968, p. 72). شاه با ارتش خود در حال نبرد با ترکان در نقاشی دیواری از چهل ستون اصفهان ساخته شده در ۱۰۲۸-۱۰۳۱ق/۱۶۴۷-۱۶۵۰م نشان داده شده است (Papadopoulo, Fig. 566)، اما درفش او در آنجا ساده است (شکل ۲۰a) یا قرمز، ارغوانی و ستاره‌دار بدون نماد شیر و خورشید (شکل ۲۰b؛ نشانی مشابه، شکل ۲b، در مینیاتور شاهنامه ساخته شده برای اسماعیل دوم یافت می‌شود: Robinson, Pl. VIIIb). نقاشی مینیاتوری از هنرمند متأخر صفوی که تاریخ‌شناس شاه اسماعیل را به تصویر می‌کشد، او و سپاهیان را در حال عبور جسورانه از رودخانه کر نشان می‌دهد (Titly, p. 114; Pl. 19). گفته می‌شود که شاه اسماعیل پس از شکست در چالدران، تنها از درفش‌های سیاه (به نشانه عزاداری) استفاده می‌کرد که روی آنها «انتقام» به رنگ سفید نوشته شده بود (Falsafi, 1963, p. 81). سرانجام، دیگر



درفش‌های اولیه صفوی (شکل ۲۰c) و به ویژه آنهایی که در شاهنامه به تصویر کشیده شده‌اند، ساخته شده برای شاه طهماسب (Welch, Pls. on pp. 137, 165) فاقد نماد شیر و خورشید هستند. اما آدام اولناریوس که در سال ۱۰۴۰ق/۱۶۳۶م از ایران دیدن کرده است (I, p. 611)، می‌گوید: «امروزه ترکان از هلال ماه (به عنوان نشان خود) و ایرانیان از خورشید که بیشتر بالای شیر قرار می‌گیرد استفاده می‌کنند». در سال ۱۰۰۷ق/۱۶۰۱م، اگیدیوس سادلر، تصویرگر فلاندی کتاب‌های مربوط به نشان، تصویری از حسین‌علی بیگ بیات را که شاه عباس بزرگ به دربارهای اروپایی فرستاده بود، کشید. پرتره، فرستاده را در زیر شیری اروپایی شده که به طور عجیبی تاج‌گذاری کرده نشان می‌دهد که خورشیدی از پشتش طلوع می‌کند (Falsafi, 1955-67, IV, opp. p. 160).

بنابراین واضح است که اگرچه درفش‌های مختلفی توسط صفویان استفاده می‌شد (نگاه کنید به زیر)، نماد شیر و خورشید در زمان شاه عباس به نشان شناخته شده ایران تبدیل شده بود (ر.ک. ظاهر آن بر اسب فولادی صفوی تمام‌رخ، Survey of Persian Art XIII, Pl. 1407). این ارتباط ممکن است در اصل بر اساس تفسیر آموخته شده از ارجاعات شاهنامه به «خورشید ایران» و «ماه تورانیان/ترکها» باشد. همانطور که پیشتر اشاره شد، ساسانیان پادشاه خود را «خورشید شرق» و امپراتور روم (یعنی بیزانس) را «ماه غرب» نامیده بودند. شواهد شاهنامه بی‌گمان برای شاهان صفوی شناخته شده بود. از آنجایی که هلال ماه به عنوان نشان سلسله‌ای و در نهایت به عنوان نشان ملی سلاطین عثمانی (Sarkisian; Ettinghausen, pp. 383 f) که حاکمان جدید «روم» بودند، پذیرفته شده بود، صفویان ایران هم که نیاز به داشتن سلسله و نشان ملی برای خود داشتند، نقش شیر و خورشید را انتخاب کردند.

روایت غالب نقل شده از ژان شاردن (V, pp. 485-87) جزئیات زیر را در مورد درفش‌های صفوی به دست می‌دهد (ذکر شده و ترجمه شده توسط: Ackerman, pp. 2780 f.; Nafisi, 1949, pp. 65 f). درفش‌ها قطعات مثلثی از پارچه غنی به رنگ‌های مختلف بودند که به عنوان نمادی از عبادات مذهبی (نگاه کنید به مثالی خوب در Papadopoulo, Pl. 53) یا شمشیر دو لبه علی (ع) (رجوع کنید به ذوالفقار) یا شیری با خورشیدی که بر فرازش طلوع می‌کند بود. معیار مهم، یک درفش مثلثی دم چلچله‌ای (PLATE III; PLATE II)



بود که توسط یک مقام بلندپایه به نام علمدارباشی حمل می‌شد. همچنین بسیاری از درفش‌های دیگر برای مناسبت‌های مختلف تشریفاتی، به‌ویژه مراسم محرم وجود داشت. شاردن به طور خاص اشاره می‌کند که بالای سکه‌های مسی (فلوس) نماد درفش ایران در نمایش خورشید و نماد شیر پیروی شده است.

بنابراین شاردن نخستین فردی است که به درفش «ذوالفقار» اشاره می‌کند، اگرچه سلطان سلیم یکم و دیگر فرمانروایان عثمانی پیشتر از درفش‌های مشابهی استفاده کرده بودند (Ettinghausen, pp. 383f.; Pls. XVI/17, XVII, XVIII/19) و مغولان بزرگ هند تا سال ۱۷۳۷ میلادی آن را - همراه با ستارگان و هلال‌هایی - بر روی درفش‌های خود پذیرفتند (Siegel, Pl. 49, No. 8).

جان فرایر، که در سال ۱۶۷۷م از ایران دیدن کرد، (ص ۳۵۶) درفش ایران را به عنوان «شمشیری خونین با دو سر در یک زمینه سفید» توصیف می‌کند. در ماه مه ۱۷۳۷ میلادی، مأمور بریتانیا در گمبرون (بندرعباس) گزارش داد که دریاسالار نادرشاه «درفش خود را به اهتزاز درآورده بود که زمینه‌ای سفید با شمشیر ایرانی سرخی در وسط آن بود» (به نقل از Lockhart, p. 182). اصطلاح «شمشیر ایرانی» برای ذوالفقار نشان می‌دهد که چگونه این نشان در ایدئولوژی ایرانی حاکمیت گنجانده شده است. با این حال، جایگاه اول به درفش خورشید و شیر داده شد. موریس هربت سوابق معاصر - از جمله چندین نقاشی - را از ورود محمدرضا بیگ در سال ۱۷۱۴م (که گفته شده توسط شاه سلطان حسین فرستاده شده است) به دربار لویی چهاردهم جمع‌آوری کرده است. درفش ایران چندین بار ذکر شده (Herbette, pp. 65, 156, 158) و سه بار نشان داده شده است (on pp. 115, 138f., 155; PLATES II and III). این تصاویر مستند، یک درفش مثلثی شکل را به عنوان شیوه خود نشان می‌دهد - یک شیر بزرگ و یک چهره گرد زن که توسط پرتوهای بالای آن احاطه شده است.

در جست و جوی تفسیر احتمالی صفوی از نماد خورشید و شیر باید به چند نکته توجه کرد. نخست، همانطور که مشهور است، شیعیان لقب شیر خدا (اسدالله) را برای علی بن ابی طالب (ع) قائل بودند (Qazvīnī, pp. 165, 472; see, e.g., q.v.; دوم آنکه، خورشید به عنوان مظهر جلال خدادادی (فره) در فارسی اسلامی به «نور» تعبیر شده بود و پیامبر و امام علی



(ع) دارای نور الهی از نورها (نورالانوار) بودند، رهبری که به صورت هاله‌ای فروزان نشان داده می‌شد (رجوع کنید به Milstein, pp. 536-40; Qazvīnī, p. 165؛ جایی که علی نور دیده شریعت نامیده می‌شد). انتساب چنین صفاتی به علی (ع) و ارتباط دادن نسب امام چهارم شیعیان به خاندان سلطنتی ساسانی (literature in Boyce, pp. 33-35)، سنی‌های فارس را چنان خشمگین کرد که شیعیان را به ترک سنت‌های اسلامی متهم کردند. مفاهیم فارسی باستان: «همانطور که زرتشتیان (گبرکان) حاکمیت (ملک) را مبتنی بر نزول و شکوه الهی (فر یزدان) می‌دانند، بدعت‌گذاران (روافذ، بیابان‌گردان) نیز خلافت را بر نزول می‌دانند و جانشین جلال الهی با اندیشه نص (تعین صریح، تعیین الهی) قرار می‌دهند» (Qazvīnī, pp. 406-7). سوم آنکه صفویان ادعای حکومت خود را بر اساس نسب ادعایی خود از امام علی (ع) توجیه کردند (Kasrawī, 1944; Falsafī, 1955-67, I, pp. 3-4). تکریم آنها از علی (ع) به خوبی مستند است. شاه اسماعیل خود را به نام غلام حیدر می‌خواند (Falsafī, 1955-67, I, p. 4؛ حیدر «شیر» لقبی است که شیعیان اغلب برای «علی (ع)» از آن استفاده می‌کردند، و شاه عباس بزرگ خود را «سگ در آستانه علی» می‌خواند (ibid., II, pp. 17 ff). این ملاحظات حاکی از آن است که صفویان شیر را نماد امام علی (ع) و خورشید را مظهر «شکوه دین»، جایگزینی برای فر دین باستانی تفسیر کرده بودند.



تعدادی از درفش‌های صفوی که توسط سیگل بازتولید شده است (Pls. 49, nos. 7, 9; 60, no. 9; see also Jamālzāda, Figs. 1 2 3 4-5) بسیار مشکوک هستند. یکی دارای پس‌زمینه طلایی و دارای سه هلال ماه است که دو تای آنها بالای سومی قرار دارند. اما دقیقاً همان علامت (به رنگ های قرمز و آبی) توسط سیگل (Pl. 47, Nos. 6, 8) به صورت ترکیبی و بین سال‌های ۱۷۳۷ میلادی و ۱۷۶۹ میلادی ارائه شده است. یکی دیگر دارای سه شیر است که بیداد می‌کنند، دو تا بالای شیر سوم قرار گرفته‌اند (در: جمالزاده، شکل ۱، شمشیرها به اشتباه هدایت و عرضه شده است). آنها هر گونه ظاهر اروپایی بودن را از نظر ریشه دارند. سومی ترکیبی از یک شمشیر تک تیغه با ردیف‌هایی از مدال‌های خورشیدی، هلال ماه و حتی صلیب‌های مسیحی است. این درفش تقریباً مشابه درفش «ذوالفقار» مغولان بزرگ هند است (Siegel, Pl. 49, no. 8) که دوباره در سال‌های ۱۷۶۹-۱۷۳۷ م تاریخ آن است، و ممکن است منشأ هندی داشته باشد.

نادرشاه دو معیار مخاطره آمیز امپراتوری را حفظ کرد: «یکی از آنها به رنگ‌های قرمز، آبی و سفید، و دیگری قرمز، آبی، سفید و زرد، بدون هیچ زیور دیگری بود» (Hanway, I, p. 248). به نظر می‌رسد که او از رنگ سبز به عنوان یک رنگ خاص صفوی (و شیعیان) اجتناب کرده است. اگرچه، نظام نشان او - یک شیر رهگذر و یک خورشید تابان که کلمات الله الملک را احاطه کرده است - نشان می‌دهد که این نماد یک نماد شناخته شده از ایران باقی مانده است (Nayyer Nūrī, 1964, Fig. 4). خورشید و شیر بیشتر بر روی سنگ قبر سرباز از دوره زندیه ثبت شده است (Nafīsī, 1949, pp. 73 f). در دوره اولیه قاجار، این نماد به طور کاملاً غیریکنواخت روی سکه‌ها، مدال‌ها و بنرها ظاهر می‌شود (جزئیات در زکا). فتحعلی شاه به تقلید از لژیون دونور فرانسوی در ۱۸۱۰-۱۸۰۷ میلادی نشان شیر و خورشید ایرانی را (نشان شیر و خورشید ایرانی، به تصریح Ouseley, I, p. 184, II, p. 496) برای معارفه دیپلمات‌ها و افسران فرانسوی و انگلیسی (رایت؛ همچنین به تزئینات مراجعه کنید) ایجاد کرد. اکنون درفش رسمی به ایران داده شد که دارای نظام شیر و خورشید بود. یک قرن بعد می‌توان نوشت: «امروزه ایران را سرزمین شیر و خورشید می‌شناسند» (Jackson, p. 56). پیشتر در سال ۱۸۱۱م، اوسلی در بوشهر مشاهده کرد که یک دریاسالار ایرانی تازه منصوب، طبل و «درفشی که شیر و خورشید ایران را نشان می‌دهد» دریافت کرده است (I, pp. 183 f). گاسپارد دروویل که در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۱۲م در ارتش ایران خدمت کرد، گزارش می‌دهد (II, p. 133f): درفش‌ها و معیارهای ایرانیان نشان زرهی کشور، یعنی شیری دراز کشیده را در کنار خورشیدی که طلوع می‌کند، نشان می‌دهد. با افسانه سلطان بن سلطان فتحعلی شاه قاجار؛ آنها مانند درفشداران [فرانسوی] ما هستند که با نوارهای سفید ابریشمی و حاشیه‌های طلایی تزئین شده‌اند. درفش‌ها قرمز رنگ و تاجی با دسته نقره‌ای نشان‌دهنده دست علی (ع) است و معیارهای کوچکتر به رنگ آبی مایل به بنفش که بالای یک سر نیزه نوک تیز است». موریتز فون کوتزبو، که در سال ۱۸۱۷ میلادی از ایران بازدید کرد، نمایی را ارائه می‌دهد (Pl. IV/10) که نشان می‌دهد توپچی ایرانی بر ستر سوار شده و درفش مستطیلی با نماد خورشید و شیر در دایره‌ای سفید حمل می‌کند. لویی دوپو می‌گوید (ص ۴۶۲) محمدشاه دو درفش داشت، «یکی با شمشیر علی (ع) که دو لبه است» و دیگری که «با شیری دراز کشیده و خورشیدی که از پشتش طلوع می‌کرد». این که درفش دوم، درفش اصلی بود، از چندین تصویر صحنه نبرد از جنگ دوم روسیه و ایران در سالهای



۱۸۲۸-۱۸۲۶ میلادی که توسط هنرمند روسی ماشکوف نقاشی شده بود، مشهود بود (باز تولید در: Nafīsī, 1955, Pls. between pp. 130 f., 134 f., 138 f.).

تصویر جالبی از درفش ایران توسط دروویل ارائه شده است (PLATE IV)، که دو درفش مستطیلی را نشان می‌دهد. در درفش بزرگتر، بالای آن یک دست، و در پس زمینه قرمز است و یک شیر طلایی دراز کشیده و یک خورشید بزرگ دارای پرتو طلایی را نشان می‌دهد. درفش کوچکتر، با سر نیزه، و آبی تیره و دارای همان نظام است، اما در اینجا شیر در حالی که شمشیری در دست دارد به تصویر کشیده شده است. این نخستین ظهور شناخته شده شیر شمشیردار است که از زمان محمدشاه به نظام عادی ملی ایران تبدیل شد. به نظر می‌رسد که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه، دو درفش رسمی با هم ترکیب شده و به شیری که نمایانگر حضرت علی (ع) می‌باشد، حکم ذوالفقار داده شده است. به نظر می‌رسد درفشی که در نقاشی الکسیس سولتیکوف به تصویر کشیده شده است مربوط به این تاریخ باشد (Dokā', nos. 32-33, pp. 24 f; PLATE V). از آنجایی که برخی از سیاحان اروپایی که دربار قاجار را تحت تاثیر هر چیز ایرانی قرار داده بودند، شیر و خورشید را به دوران باستان نسبت داده‌اند (e.g., Ouseley, I, pp. 184 n. 66, 438, III, p. 388 n. 1; Ker Porter, II, p. 523)، که محمدشاه آن را تفسیر ناسیونالیستی کرد. او در سال ۱۲۵۲/ق ۱۸۴۶م فرمانی را منتشر کرد که در آن رسماً اشکال و کارکردهای طبقات مختلف شیر و خورشید را تثبیت کرد (Dokā', nos. 32-33, pp. 21-24). در این فرمان آمده است: «برای هر دولت مستقلی یک نشان تعیین می‌شود و برای دولت همایونی فارس نیز نشان شیر و خورشید به کار رفته است، نشانی که قدمتی نزدیک به سه هزار سال دارد و در واقع قدمتی پیش از عصر زرتشت را داراست». و دلیل وجهه آن شاید به شرح زیر بوده است.

در دین زرتشت خورشید را آشکار کننده همه چیز و قوت دهنده هستی دانسته‌اند، از این رو آن را گرمی داشته‌اند و از طریق تجربه و آزمایش که پایه‌های نجوم است، کشف می‌کنند. این که هفت سیاره متحرک (حلول) در بعضی ماه‌ها مبارک و در بعضی دیگر ناخشنودند، یعنی در بعضی ماه‌ها بر زمین و ساکنان آن تأثیر خوب و در بعضی دیگر تأثیر بد می‌گذارند، ماهی را که در آن سیاره برکت یافته است نامیده‌اند و از این رو برای اهل زمین، خانه (بیت)



یا تعالی (شراف) آن سودمند است. از این رو خورشید را در برج اسد به عنوان نماد ایالت همایونی پارس انتخاب کردند. این فرمان سپس مدعی شد که نظام شیر و خورشید «قرن‌ها وجود داشته» تا اینکه با آمدن اسلام پرستش خورشید منسوخ شد، اما شاید به این دلیل که ایران «در اقلیم چهارم قرار دارد، حرکات خورشید در اقلیم چهارم نیز همینطور است و فرمان شیر و خورشید بدون تغییر باقی ماند... اما در گذشته‌های نزدیک‌تر، اعطای افتخار از راه‌های دیگر تا آخرین سال‌های فتحعلی شاه انجام می‌شد» (هنگامی که مجدداً تأسیس شد).

از این زمان به بعد، شیر در حال بیداد و شمشیر به دست به تصویر کشیده شد و به زودی، در ابتدا بر روی سکه‌ها و مدال‌ها، یک تاج نیز دریافت کرد. اما تغییرات در اندازه، موقعیت و رنگ، دستیابی به یکنواختی را برای مدت طولانی دشوار می‌کرد (Dokā', nos. 32-34). از این رو، در یک نقاشی به تاریخ ۱۲۰۰ق/۱۸۵۴م که محاصره محمدشاه از قلعه خریان (نزدیک هرات) را نشان می‌دهد، درفش او مثلثی (PLATE VI a)، دارای پس‌زمینه سفید و در حاشیه سبز، به نظر می‌رسد، که به همراه یک شیر بی‌شمشیر با طلوع خورشید بر فراز آن نشان داده شده است (Dokā' no. 32-33, pp. 27 f., Fig. 29). با این حال، همانطور که یحیا ذکا اشاره می‌کند، یوژن فلاندین در سال ۱۲۵۶ق/۱۸۵۰م درفش ایران را «به رنگ قرمز توصیف می‌کند که نشان دولت ایران، یعنی شیر و خورشید و عصایی تاج‌گذاری شده با دستی که نام علی (ع) بر روی آن حک شده است». ذکا که اطلاعات ارزشمندی در مورد پیشرفت نشان‌های قاجار جمع‌آوری کرده است (No. 34, pp. 25-32) کتابچه راهنمای رسمی مصور دستورات و درفش‌ها را که در حدود سال ۱۳۰۶ق/۱۸۸۶م نوشته شده است، بازتولید می‌کند. دو نوع مهم از درفش ایرانی که در آن زمان مورد استفاده قرار می‌گیرد در (PLATE VI b; PLATE VI c) نشان داده شده است. یکی از آنها از یک تکه پارچه مربعی با دو حاشیه، سبز بالا، قرمز پایین تشکیل شده است. زمینه سفید و در مرکز آن شیر و خورشید است. این درفش برای ساختمان‌های دولتی و بناهای سلطنتی، قلعه‌ها و بنا‌در و هر چیزی که مربوط به ایالت و سلطنت بود، اختصاص داشت. دیگری نیز پارچه‌ای سه رنگ است اما با عرض مساوی. شیر و خورشید چنان قرار گرفته‌اند که سه رنگ را می‌پوشاند (Dokā', no. 34, pp. 31 f.; ills., pp. 28-29). در نتیجه، این آغاز درفش «سه رنگ» ایرانی بود، اگرچه مدتی طول کشید تا پایدار شود، همانطور که باز تولیدات سیگل (Pl. 60)،



No. 8f) از پیش از ۱۹۱۲ میلادی نشان می‌دهد. متمم پنجم قانون اساسی ۱۹۰۶ میلادی پس از تلاش کوتاهی از سوی برخی از انقلابیون مشروطه‌خواه برای به کار بردن نشان‌های قرمز رنگ (Kasrawī, Mašrūṭa, II, p. 73)، درفش ایران را به عنوان «سه رنگ (به خطوطی با طول و عرض مساوی) سبز، سفید و قرمز، با شیر (شمشیردار و پاسدار) و خورشید به عنوان نظام آن برقرار شد» (Plate VII). انتخاب این رنگ‌ها بحث‌های زیادی را برانگیخته است (e.g., *Dokā*, no. 34, pp. 37-40; Nayyer Nūrī, 1968, pp. 69-73)، اما مسلم است که رنگ سبز و سفید از دیرباز با دولت‌های شیعی مرتبط بوده است (نگاه کنید به بالا؛ به درفش سبز فاطمیان مصر که به دست عثمانیان سقوط کرد توجه کنید: Sarre, pp. 361 f) و سرخ با پیشه اسلحه (ر.ک. درفش حمله «شعله مانند» ساسانیان، آمیانوس مارسلینوس ۲۴، ۸، ۱؛ و درفش‌های غزنوی و سلجوقی). در تفسیری که در بالا ذکر شد، روشن شد که رنگ سبز به معنای اسلام، رنگ سفید به معنای صلح و رنگ قرمز به معنای شجاعت است.



در زمان رضاشاه، این مدل از درفش همچنان مورد استفاده قرار می‌گرفت، اگرچه معمولاً به شیر ظاهر واقعی‌تری می‌دادند، در حالی که خورشید از چهره زن محروم بود و صرفاً با پرتوهایی نشان داده می‌شد. در برخی مواقع، مانند شرایط نظامی، درفش نیز با تاج پهلوی ارائه می‌شد. در طی تلاش‌هایی برای اصلاح زبان (رجوع کنید به فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، واژه‌های تثبیت شده‌ای برای «پرچم» (درفش فارسی، علم عربی و بیرق ترکی) به طور عجیبی با پرچم ترکی جایگزین شد و اعتراضات علمی (e.g., *Pūr-e Dāwūd*, pp. 287-303) نیز فایده‌ای نداشت.

اندازه‌ها و شکل دقیق درفش در سال ۱۹۵۷ میلادی مجدداً برقرار شد (*Dokā*, no. 38, p. 23) و تا انقلاب ۱۹۷۹ میلادی بدون تغییر باقی ماند. سپس این نظام با کلمه الله «خدا» جایگزین شد که به رنگ قرمز به شکل خاص شده شامل نماد دو برابر کردن صامت (šadda) نوشته شده بود و نقش الله اکبر «خداوند بزرگ است» بیست و دو بار به رنگ سفید در پایین نوار سبز و بالای نوارهای قرمز اضافه شد (PLATE VIII).

فهرست منابع و مآخذ (برای آثار ذکر شده‌ای که با جزئیات نیامده‌اند، به «مراجع کوتاه» رجوع کنید):

- P. Ackerman, "Standards, Banners and Badges," in *Survey of Persian Art VI*, pp. 2766-82.
- Abū Maṣṣūr 'Abd-al-Qāder Baḡdādī, *al-Farq bayn al-feraq*, tr. M.-J. Maškūr as *al-Farq bayn al-feraq dar tāriḡ-e maḡāheb-e Eslām*, 4th ed., Tehran, 1367 Š./1988.
- C. Bartholomae, *Zur Kenntnis der mitteliranischen mundarten VI*, Heidelberg, 1925.
- E. Blochet, *Les enluminures des manuscrits orientaux de la Bibliothèque Nationale*, Paris, 1926.
- M. Boyce, "Bībī Shahr-bānū and the Lady of Pārs," *BSOAS* 30, 1967, pp. 30-44.
- H. Busse, "The Revival of Persian Kingship under the Buyids," in D. S. Richards, ed., *Islamic Civilization 950-1150*, Oxford, 1973, pp. 47-69.
- F. Çağman and Z. Tanindi, *Topkapı Saray: The Albums and Illustrated Manuscripts*, London, 1986.
- Ruy González de Clavijo, *Embassy to Tamerlane 1403-1406*, tr. G. Le Strange, London, 1928.
- R. E. Darley-Doran, "Saljūkids: Numismatics," in *EI2 VIII*, pp. 973-78.
- Y. Dokā', "Tāriḡča-ye taḡyīrāt o taḡawwolāt-e derafš o 'alāmat-e dawlat-e Īrān az āḡāz-e sada-ye sīzdahom-e hejri-e qamarī tā emrūz," *Honar o mardom*, 1344 Š./1965, no. 31, pp. 13-24, nos. 32-33, pp. 21-38, no. 34, pp. 25-40, no. 35, pp. 33-37, no. 38, pp. 21-29 (essential for the Qajar period).
- G. Drouville, *Voyage en Perse fait en 1812 et 1813*, 2nd ed., Paris, 1825.
- L. Dubeux, *La Perse*, Paris, 1841. R. Ettinghausen, "Hilāl," *EI2 III*, pp. 379-85.
- N. Falsafī, "Jang-e Čālderān," in *idem*, *Čand maḡāla-ye tāriḡī o adabī*, Tehran, 1342 Š./1963, pp. 1-88.
- *Idem*, *Zendagānī-e Šāh 'Abbās awwal*, 4 vols., Tehran, 1334-46 Š./1955-67.



- J. Fryer, *A New Account of East India and Persia*, London, 1698.
- Abū Sa'īd 'Abd-al-Ḥayy Gardīzī, Zayn al-aḳbār, ed. 'A-Ḥ. Ḥabībī, Tehran, 1363 Š./1984.
- R. Ghirshman, *Persian Art: The Parthian and Sassanian Dynasties 249 B.C.-A.D. 651*, New York, 1962.
- O. Graber and S. Blair, *Epic Images and Contemporary History: The Illustrations of the Great Mongol Shahnama*, Chicago and London, 1980.
- M. Grünert, *Der Löwe in der Literatur der Araber*, Prague, 1899.
- J. Hanway, *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea: With a Journal of Travels through Russia into Persia*, London, 1753.
- Helāl al-Šābe', *Rosūm Dār al-ḳelāfa*, ed. M. 'Awwād, Baghdad, 1389/1964.
- Thomas Herbert, *travels in Persia 1627-1629*, ed. and abridged, W. Foster, London, 1928.
- M. Herbet, *Une ambassade persane sous Louis XIV*, Paris, 1907.
- E. Herzfeld, "Der Thron des Khosrō," *Jahrbuch der preussischen Kunstsammlungen* 41, 1920, pp. 1-24, 103-45.
- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- M. Ş. Ipşiroğlu, *Masterpieces from the Topkapı Museum: Paintings and Miniatures*, London, 1980.
- V. Jackson, "Indo-Iranian Contributions," *JAOS* 20, 1899, pp. 56-57.
- M.-'A. Jamālzāda, "Beyraqhā-ye Īrān dar 'ahd-e Şafawīya," *Honar o mardom*, 1344 Š./1965, nos. 39-40, pp. 10-13.
- Kasrawī, *Şayḳ Şafī o tabār-aş*, Tehran, 1323 Š./1944.
- Idem, *Tārīḳča-ye šīr o ḳorşīd*, 3rd ed., Tehran, 1335 Š./1954.
- R. Ker Porter, *Travels in Georgia, Asia, Armenia, Ancient Babylonia, during the Years 1817, 1818, 1819 and 1820*, 2 vols., London, 1821-22.
- H. Kindermann, "Al-Asad," *EI2* I, pp. 681-83.
- M. F. Köprülü, "Arslan," *İA* I, pp. 598-609.
- Köseoğlu, *The Topkapı Saray Museum: The Treasury*, ed., tr., and expanded by J. M. Rogers, London, 1987.
- M. Kotzebue, *Reise nach Persien mit der russisch-kaiserlichen Gesandtschaft im Jahr 1817*, Weimar, 1819.

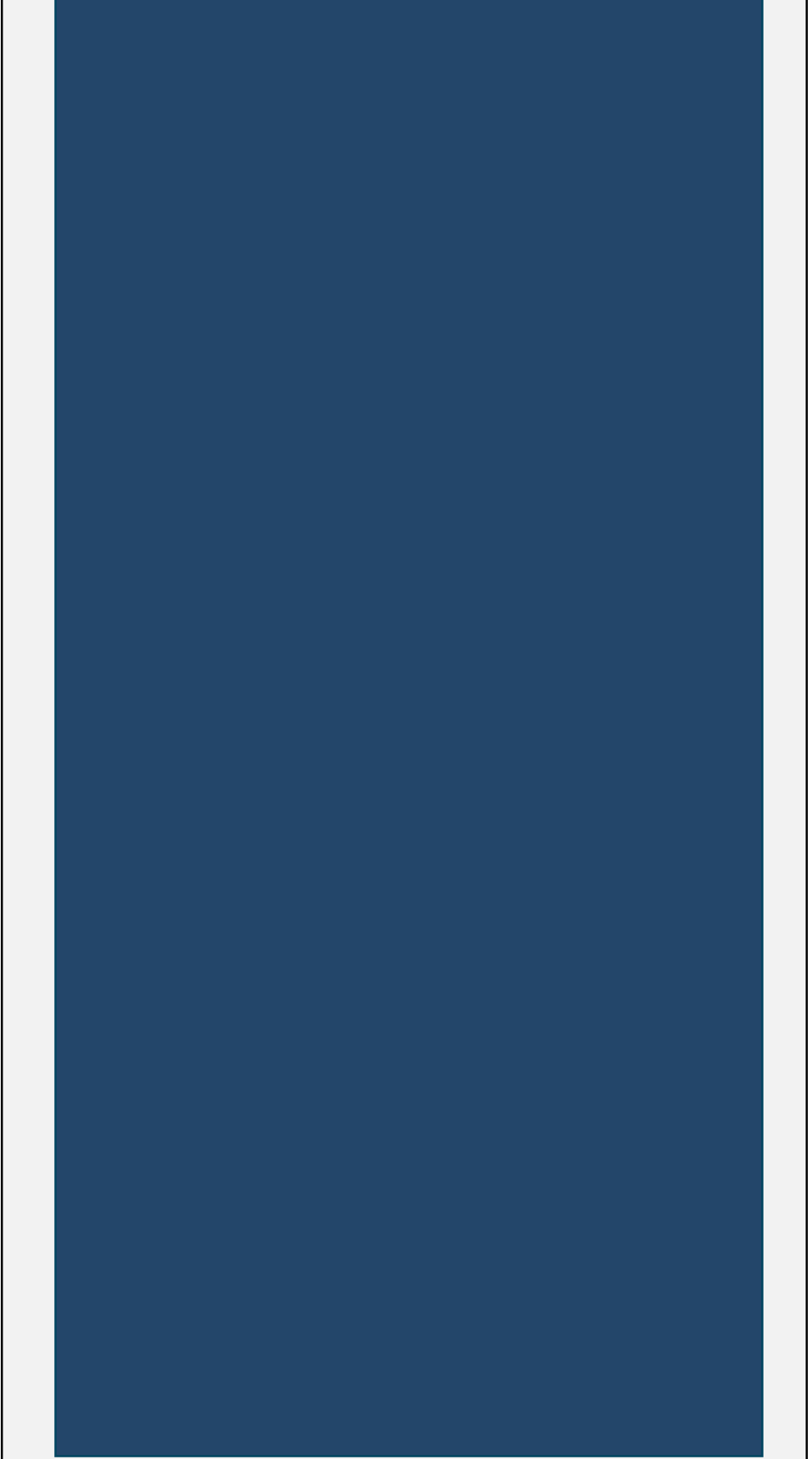


- T. W. Lentz and G. D. Lowry, *Timur and the Princely Vision: Persian Art and Culture in the Fifteenth Century*, Washington, 1989.
- W. Lillys, *Persian Miniatures: The History of Rustam*, Tokyo, 1958.
- L. Lockhart, *Nadir Shah*, London, 1938.
- John Malalas, *Chronographia*, ed. L. Dindorf, Bonn, 1831.
- M. Marschak, *Die Silberschätze des Orients*, Leipzig, 1986.
- F. R. Martin, *The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey*, London, 1912.
- R. Milstein, "Light, Fire and Sun in Islamic Painting," in M. Sharon, ed., *Studies in Islamic History and Civilization in Honour of Professor David Ayalon*, Jerusalem, 1986, pp. 533-52.
- M. Mīnovī, "Manša'-e naqš-e šīr o qoršīd," *Dinshah Irani Memorial Volume*, Bombay, 1943, pp. 85-105.
- S. Nafīsī, *Derafš-e Īrān wa šīr o qoršīd*, Tehran, 1328 Š./1949 (essential).
- Idem, *Tārīk-e ejtemā'ī o sīāsī-e Īrān dar dawra-ye mo'āšer II*, Tehran, 1334 Š./1955.
- Ḥ. Nayyer Nūrī, "Beyraq-e šīr o qoršīd," in *Īrānšahr II*, Tehran, 1343 Š./1964, pp. 946-55.
- Idem, "Ḍayl-ī bar selsela-ye maqālāt-e 'Tārīkòòča-yederafš o 'alāmat'," *Honar o mardom* 1347 Š./1968, nos. 77-78, pp. 61-74 (critical of the studies of Ḍokā').
- Olearius, *Relation du voyage d'Adam Oléarius en Moscovie, Tartarie et Perse*, tr. A. de Wicquefort, I, Paris, 1659.
- W. Ouseley, *Travels in Various Countries of the East; More Particularly Persia*, 3 vols., London, 1819-23.
- Papadopoulo, *Islam and Muslim Art*, tr. R.E. Wolf, New York, 1979.
- E. Pūr-e Dāwūd, *Hormazd-nāma*, Tehran, 1331 Š./1952.
- 'Abd-al-Jalīl Qazvīnī Rāzī, *Ketāb al-naqẓ*, ed. J. Ormavī Moḥaddet, 2nd ed., Tehran, 1358 Š./1979.
- Ḥasan b. Moḥammad b. Ḥasan Qomī, *Tārīk-e Qom*, tr. Ḥasan b. 'Alī, ed. J. Ṭehrānī, Tehran, 1313 Š./1934.
- T. Rice and B. Gray, *The Illustrations of the "World History" of Rashīd al-Dīn*, Edinburgh, 1967.



- W. Robinson, "Ismā'īl II's Copy of the Shāhnāma," Iran 14, 1976, pp. 1-8.
- Sarkisian, "Le croissant comme emblème national et religieux en Turquie," Syria 22, 1941, pp. 66-80.
- F. Sarre, "Die altorientalischen Feldzeichen, mit besonderer Berücksichtigung eines unveröffent lichten Stücks," Klio 3, 1903, pp. 331-71.
- R. Siegel, Die Flagge, Berlin, 1912 (essential on general vexillology).
- S. M. Stern, "Ya'qūb the Coppersmith and Persian National Sentiment," in C. E. Bosworth, ed., Iran and Islam: A Volume in Honour of Vladimir Minorsky, Edinburgh, 1971, pp. 536-55.
- Tarjama-ye tafsīr-e Ṭabarī, ed. Ḥ. Yağmā'ī, 7 vols., Tehran, 1339-44 Š./1960-65.
- H. H. Tezean and S. Delibaş, The Topkapı Saray Museum: Costumes, Embroideries and Other Textiles, tr., ed., and expanded by J. M. Rogers, Boston, 1986.
- B. Tilia, Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fārs II, Rome, 1978.
- N. M. Titley, Persian Miniature Painting and Its Influence on the Art of Turkey and India, London, 1983.
- S. C. Welch, A King's Book of Kings, New York, 1976.
- J. V. S. Wilkinson (and L. Binyon), The Shāh-nāmah of Firdawsī with 24 Illustrations from a Fifteenth-century Manuscript in the Possession of the Royal Asiatic Society, London, 1931.
- S. D. Wright, "Sir John Malcolm and the Order of the Lion and Sun," Iran 17, 1979, pp. 135-41 (essential).
- Ĝ.-Ḥ. Yūsufī, Farroḡī Sīstānī, Mašhad, 1341 Š./1962.







GOZAR-E TARIKH, SCIENTIFIC- SPECIALIZED QUATERLY
Journal of Scientific-Student Association of History group of Urmia University

Vol. 1, No. 1, May 2024

Nazism in the Quagmire of Communism: A Perspective on Germany's Defeat on the Eastern Front during World War II

Mohammad Javad Jalili Lak¹

Abstract:

In the shadow of the Nazi government, the German army, which had been able to march across the continent of Europe and create terror in the green continent, took a very big action on June 22, 1941. As a result, Operation Barbarossa began, which was the beginning of the German army's invasion of Russia. This operation with the participation of more than one hundred Infantry, armored and air divisions of the German army against the it former ally was the Soviet Union. The mentioned battle between Germany and the Soviet Union, from It is considered the biggest battles in history, in which about forty million people died on both sides. The initial attack of Germany on the Soviet territory was accompanied by victories, but after some progress and success in this matter, the results of the battle were reversed for the parties, and after that the Soviets began to confront Germany and push it back from the Russian land. With the advance of the Soviet Forces and pushing the Germans back from their land, they entered other lands occupied by the Germans and gradually conquered them. The Soviet advance continued until it reached this The Corps went to Berlin, the capital of Nazi Germany, and overthrew this government.

Key Words: Germany, Soviet Union, war, army, Guderian

1- B.A student of History, Urmia University, mjil.1378@gmail.com

Date Received: April 3, 2024

Date Approved: April 10, 2024



Influence of Hellenism in the Political-Social structure of Arsacids

Faraz Farshadian¹
Shaker Hoseinzadeh²

Abstract:

History is a living thing. Humans create history and its events with the actions they perform throughout their lives based on their position. The history of the world is full of failures and The victories of rulers. In history, rulers seek to conquer and gain power. These conquests are numerous, but some are bigger, more important and more influential than others. Alexander the Great's attack on Iran during the reign of the Achaemenids is one of the great conquests in world history. Alexander, with the victories he won, was the greatest and most powerful for a long time in the world. In addition to the physical attack, he also made a cultural attack on Iran and introduced Greek culture and civilization into Iranian culture. But Alexander did not live that long to finally see his work. After his death, his commanders fought each other over the division of the territory, and finally Babylon and Iran reached Seleucus during a process, and Seleucid rule over Iran began. Although the Seleucids were facing problems inside and outside. To Following the internal problems of the Seleucids, the Parnis, who were one of the great tribes in the land of Khwarazm, knowing about the problems of the Seleucid government, invaded Iran, captured the satrapy of Parthia, and pushed the Seleucids out of Iran with many efforts and struggles. In the beginning to the middle of the reign, they politically followed the Greek element and dealt with it in the second half They against it and slowly strengthened and established the Iranian culture.

Key Words: Hellenism, culture, Alexander the Great, Parthians

1- B.A student of History, Urmia University, farazaihr@gmail.com

2- B.A student of History, Urmia University, hsyhzadhshaker@gmail.com

Date Received: December 28, 2023

Date Approved: January 4, 2024



GOZAR-E TARIKH, SCIENTIFIC- SPECIALIZED QUATERLY
Journal of Scientific-Student Association of History group of Urmia University

Vol. 1, No. 1, May 2024

Gholams in the safavid era: their position and effects in the army of Shah Abbas I

Sajjad Zohrali Mohammad¹

Abstract:

Understanding the history of Iran during the Safavid period is crucial due to the presence of Gholams forces in the army of Shah Abbas I, as they played a significant role in his rise to power. Since the establishment of this dynasty, conflicts between the Qizilbash leaders and the Gholams led to disputes between the two factions. On one side, the Qizilbash sought to share power with Shah Abbas I and infiltrate the state structure, while on the other, Shah Abbas I aimed to strip the Qizilbash of their power and grant privileges to the Gholams. This issue led to conflicts and factionalism during the Safavid era. Upon the death of Shah Abbas I, the Qizilbash reclaimed the privileges that he had given to the Gholams. This study seeks to explore the status of Gholams in the army of Shah Abbas I, their authorities within the military, and the reasons behind Shah Abbas I's focus on this third force, the Gholams. Based on the findings, the Qizilbash aimed to share power with the Shah but were unsuccessful. Shah Abbas I circumvented the Qizilbash, stripping them of their power and authority, and bestowed it upon the Gholams forces who were loyal to him personally.

Key Words: Gholams, Army, Shah Abbas 1, Safavid

1- M.A student of History, Urmia University, sajadzohrali1378@gmail.com

Date Received: December 11, 2023

Date Approved: December 18, 2023



The role of History and History teacher in Students’s identification

Forouzan Lotfi¹

Abstract:

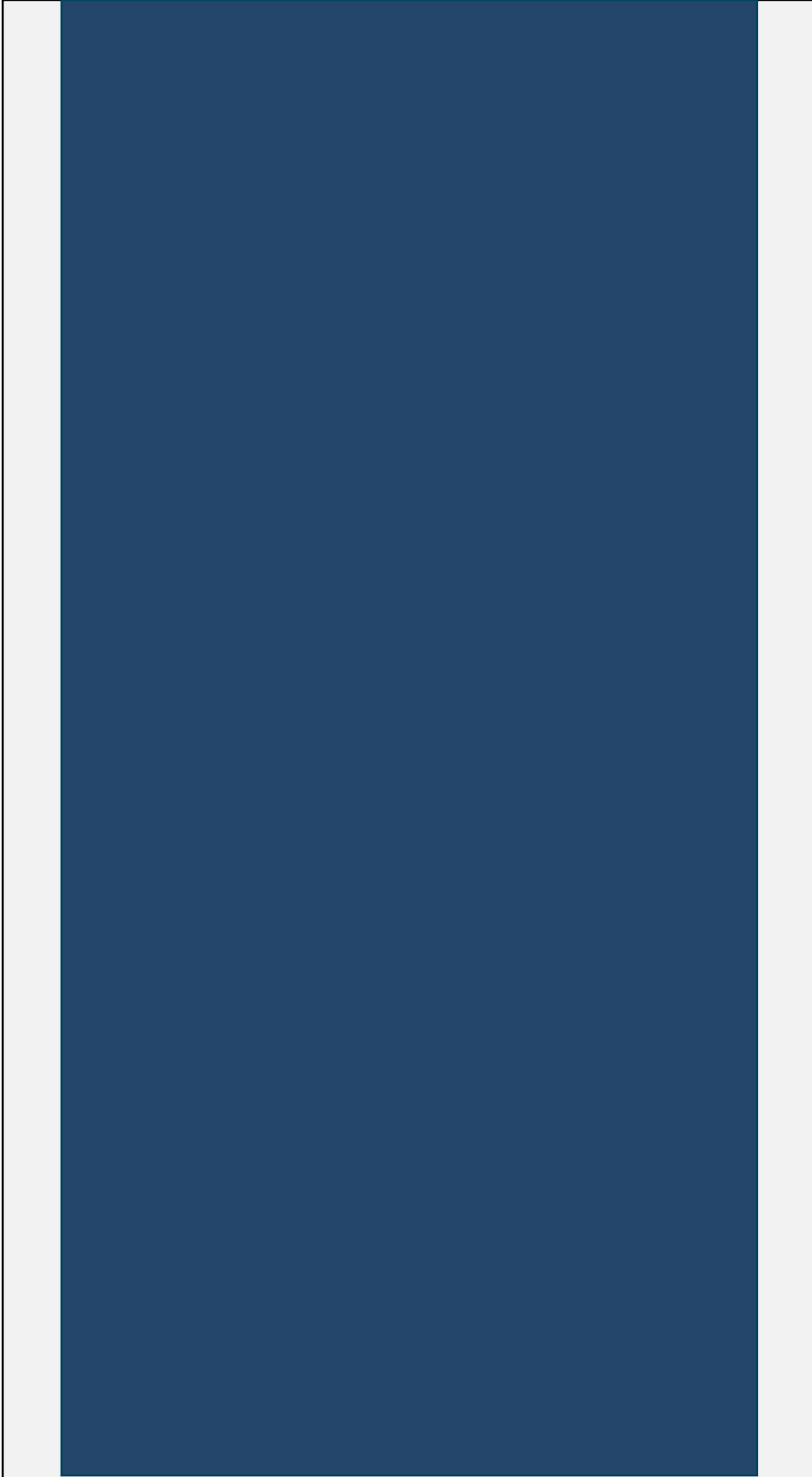
One of the significant issues in the modern world is the matter of identity. Children are considered one of the most impressionable and vulnerable segments of society. The family is the first environment where a person begins to explore and understand themselves, gaining part of their attributed identity and seeking to acquire new identities. Following the family, the school plays a role as the official and complementary agent in the process of acquiring a new identity. Education, as a social institution, can prepare the future generations for life by transferring the society's heritage through textbooks. One of the influential factors in the process of students' identity formation is how identity perspectives are explained in history textbooks. It is clear that strengthening the current identity of students requires a proper and comprehensive explanation of past history and its connection to today's society. One of the major challenges facing today's young generation is the challenge of identity. It seems that the official cultural system, including the secondary school education system, does not provide students with a satisfactory level of identity perspective and cohesion upon completing their high school education. The reality is that one of the missions of education is to cultivate a generation capable of maintaining their national identity while participating in a diverse and global society. Achieving this requires creating a balanced and equitable environment for all identity components to be embraced.

Key Words: Identity, Education, Students, Teacher, History

1- M.A of Sociology, fl14855@gmail.com

Date Received: December 2, 2023

Date Approved: December 9, 2023



**IN MEMORY OF THE
PROFESSORS OF HISTORY
AND CULTURE OF IRAN**

Contents

Title	Page
* The role of History and History teacher in Students's identification	11
- Forouzan Lotfi	
* Gholams in the safavid era: their position and effects in the army of Shah Abbas I	29
- Sajjad Zohrali Mohammad	
* Influence of Hellenism in the Political-Social structure of Arsacids	41
- Faraz Farshadian, Shaker Hoseinzadeh	
* Nazism in the Quagmire of Communism: A Perspective on Germany's Defeat on the Eastern Front during World War II	57
- Mohammad Javad Jalili Lak	
* Armenia and Iran: The Birth of Two Nations in Late Antiquity	68
- Touraj Daryae, Translator: Ahmad Gholami	
* Flags of Persia	80
- Alireza Shapour Shahbazi, Translator: Yasaman Vahid Bikaran	

Editorial Board:

- Dr. Mohsen Momeni (Associate Professor, Department of History, Urmia University)
- Dr. Zeinab Ahmadvand (Assistant Professor, Department of History, Urmia University)
- Dr. Aziz Talei (Assistant Professor, Department of History, Urmia University)
- Dr. Javad Shotorbanzadeh (Professor of teaching rights of History, Department of History, Urmia University)
- Dr. Karim Faraji (Professor of teaching rights of History, Department of History, Urmia University)
- Dr. Ghasim Yasin (Professor of teaching rights of History, Department of History, Urmia University)
- Dr. Ali Davtalab (Professor of teaching rights of History and Sociology, Department of History and Sociology, Urmia University)

**Journal of Scientific-Student Association of
History group of Urmia University**

Faculty of Literature and Humanities

License Code: 27/833



Vol. 1, No. 1, May 2024

Copy right: Urmia University

Publication Period: Quarterly

Concessionaire: Scientific-Student Association of History of Urmia University

Consulting Professor: Dr. Zeinab Ahmadvand (Assistant Professor, Department of History, Urmia University)

Director in Charge: Faraz Farshadian (B.A. student of History at Urmia University)

Editor in Chief: Shaker Hoseinzadeh (B.A. student of History at Urmia University)

Internal Coordinator: Mohammad Javad Jalili Lak (B.A. student of History at Urmia University)

Policy Council:

- ❖ Dr. Zeinab Ahmadvand (Assistant Professor, Department of History, Urmia University)
- ❖ Faraz Farshadian (B.A. student of History at Urmia University)
- ❖ Shaker Hoseinzadeh (B.A. student of History at Urmia University)
- ❖ Mohammad Javad Jalili Lak (B.A. student of History at Urmia University)

Translators:

- ❖ Mobina Rostamnejad (M.A. student of History at Urmia University)
- ❖ Mohammad Javad Jalili Lak (B.A. student of History at Urmia University)

Literary Editor:

- ❖ Mobina Rostamnejad (M.A. student of History at Urmia University)

Designer of Cover and Layout:

- ❖ Faraz Farshadian (B.A. student of History at Urmia University)

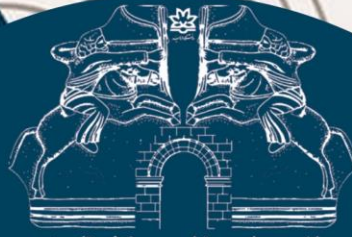
In the name of God



انجمن ایرانی تاریخ
The Iranian
society of History



Union of Scientific-Student
Association of History



نشریه علمی-تخصصی گذر تاریخ

GOZAR-E TARIKH

SCIENTIFIC-SPECIALIZE JOURNAL

بنیانهاد: 2023/۱۴۰۲

GOZAR-E TARIKH

Scientific-Specialized Quarterly

Vol. 1, No. 1, June 2024

**Affiliated to the Scientific-Student Association of History
group of Urmia University**

- * **The role of History and History teacher in Students's identification**
- Forouzan Lotfi
- * **Gholams in the safavid era: their position and effects in the army of Shah Abbas I**
- Sajjad Zohrali Mohammad
- * **Influence of Hellenism in the Political-Social structure of Arsacids**
- Faraz Farshadian, Shaker Hoseinzadeh
- * **Nazism in the Quagmire of Communism: A Perspective on Germany's Defeat on the Eastern Front during World War II**
- Mohammad Javad Jalili Lak
- * **Armenia and Iran: The Birth of Two Nations in Late Antiquity**
- Touraj Daryae, Translator: Ahmad Gholami
- * **Flags of Persia**
- Alireza Shapour Shahbazi, Translator: Yasaman Vahid Bikaran